



«معنویت» حلقه‌ی مفقوده‌ی دنیای امروز

معنویت از نگاه قرآن

در گستره‌ی مفهوم «احسان»

معنویت دینی یا معنویت سکولار؟

ایمان: رویارویی مجذوبانه با خداوند

حرکت به سوی خدا

نیاز ما به تربیت روحی

سلمان فارسی رضی الله عنه، نمونه بارز معناجویی و حقیقت‌طلبی

اخلاق؛ بنیان اقتصاد (با تأکید ویژه بر صداقت)

قسوت قلب

دل یکدله کن - بازخوانی معنوی مفهوم توحید

زندگی در سایه‌ی معنویت

معنویت در گستره‌ی قرآن و سنت نبوی

تقویت ایمان از منظر قرآن

پریشان‌حالی ما، از چیست؟

انسان و واژه‌ی معنویت



نشریه داخلی
سال سوم
شماره ۱۷
ویژه‌نامه‌ی معنویت
تیر ماه ۱۳۹۳



زیر نظر:
شورای سردبیری
اصلاح و ب
طراحی:
آتلیه گرافیک اصلاح و ب

فهرست

۲..... سخن سردبیر.....

۳..... «معنویت»، نخستین رویکرد جماعت دعوت و اصلاح ایران.....

۷..... معنویت و ریاضت در دعوت اخوان المسلمین.....

۱۱..... «معنویت» حلقه‌ی مفقوده‌ی دنیای امروز.....

۱۸..... معنویت از نگاه قرآن.....

۲۳..... در گستره‌ی مفهوم «احسان».....

۳۱..... معنویت دینی با معنویت سکولار؟.....

۳۳..... ایمان: رویارویی مجذوبانه با خداوند.....

۳۸..... حرکت به سوی خدا.....

۴۴..... نیاز ما به تربیت روحی.....

۴۷..... سلمان فارسی «نمونه بارز معناجویی و حقیقت‌طلبی».....

۵۰..... اخلاق؛ بنیان اقتصاد (با تأکید ویژه بر صداقت).....

۵۶..... قسوت قلب.....

۵۹..... دل یکدله کن - بازخوانی معنوی مفهوم توحید.....

۶۴..... زندگی در سایه‌ی معنویت.....

۶۷..... معنویت در گستره‌ی قرآن و سنت نبوی.....

۷۰..... تقویت ایمان از منظر قرآن.....

۷۳..... پریشان‌حالی ما، از چیست؟.....

۷۸..... انسان و واژه‌ی معنویت.....

اقبال لاهوری

غربیان را زیرکی ساز حیات

شرقیان را عشق را زکائات

عشق چون بازیگرکی همبر شود

نقشبند عالم دیگر شود

معنویت اسلام را می‌توان هم در بُعد جهان‌نگری و هم در زمینه‌ی انسان‌شناسی بازجُست. وقتی از معنویت دینی سخن می‌گوییم هم مُرادمان باور و ایمان به جهان ناپیدا و عالم غیب است که فراسوی جهان مادی و ظاهری قرار گرفته است و هم مقصود، باور و همچنین اعتنا و توجه به ابعاد غیرجسمانی و غیرمادی وجود انسان است که به‌سامانی و بهبود وضعیت روانی و روحی وی مشروط به توجه کافی و از سرِ دقت به این زمینه‌ها و ابعاد است.

در قرآن کریم می‌خوانیم که نخستین گام در مسیر هدایت‌یافتگی، ایمان به جهان ناپیدا و عالم غیب است: «...ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» [بقره: ۱۰-۲]؛ «این کتابی است که شک در آن روا نیست [که] راهنمای پرهیزگاران است. همان کسانی که به غیب [نهان و ناپیدا] ایمان دارند...» و ناگفته پیداست که عالم غیب از جنس عالم مشهود و شهادت نیست:

غیب را ابری و آبی دیگر است
آسمان و آفتابی دیگر است

غیب و ناپیدا است یعنی از دسترس حواس پنج‌گانه و دانش‌های تجربی و طبیعی بیرون است؛ از این‌رو تنها اعتماد به پیام‌آوران الهی و ایمان به هدایت‌های آسمانی و ربّانی است که معرفت لازم را در خصوص عالم غیب به آدمی می‌بخشد. با توجه به همین نکته است که قرآن کریم در وصف آنان که از آستان وحی روی گردانده‌اند می‌گوید: (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) [روم: ۷]؛ «فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند و ایشان از آخرت غافلند». روشن است فردی که علاوه بر جهان پیدا و مشهود به عوالم غیب و ناپیدا هم باور دارد در چه گستره‌ی فراختر و پهنه‌ی وسیع‌تری قدم می‌زند و جهان او تا چه پایه پهناور و بی‌کرانه است و کسی که در تنگنای ماده و صورت زندانی است چه زیستن دشوار و درتنگنایی دارد: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...) [طه: ۱۲۴]؛ «و هر که از یادکرد و پند من روی بگرداند پس زیستنی تنگ دارد...»

ایمان به غیب که یکی از مهمترین مؤلفه‌های معنویت دینی است در وهله‌ی نخست، شامل ایمان به خداوند است، که اگر چه آثار و آیاتش در جهان مشهود و شهادت‌پرپیداست، اما حقیقت ذاتش از دیده‌های ظاهری نهان است: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ...) [انعام: ۱۰۳]؛ «دیدگان او را درنیايد و او دیدگان را دریابد...»؛ از این‌رو خداوند در جهان‌نگری مؤمنانه هم ظاهر است و هم باطن: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ...) [حدید: ۳]؛ ظاهر است به این معنا که آیات و آثارش به ظهور هر چه تمام در برابر دیدگان ما جلوه می‌کند و باطن است چرا که حقیقت وجود او از جنس عالم غیب است.

همچنین ایمان به عالم غیب، شامل ایمان به جهان بازپسین و سرای آخرت است که معرض و نمایشگاه کوشش‌های دنیوی آدمی است و به ثمر نشستن تکاپوهای مطلوب یا نامطلوب او: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَضْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا) [نساء: ۸۷]؛ «خداوند کسی است که خدایی جز او نیست، همو شما را در روز قیامت که در [فرارسیدن] آن شکی نیست، گرد می‌آورد، و کیست از خدا راستگوتر؟»

دیگر مؤلفه‌ی معنویت در اسلام توجه ژرف و متوازن به ابعاد روحی

و غیرمادی وجود انسان است. از منظر قرآن، انسان ترکیب‌یافته از کِل و نفخه‌ی الهی است. در او روح که جنس غیرمادی و غیرظاهری دارد دمیده شده است و همین است که او را سزاوار تکریم فرشتگان داشته است: (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَاذًا سَوِّئْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَفَعَوْا لَهُ سَاجِدِينَ) [ص: ۷۱-۷۲]؛ «چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود همانا من آفریننده انسانی از گل هستم. پس چون او را استوار برداختم، و در آن از روح خود دمیدم برای او به سجده در افتید.» مبتنی بر این نگرش انسان‌شناسانه‌ی دینی، درنظر گرفتن نیازهای روحی و معنوی انسان شرط ناگزیر سلامت و توازن زندگی اوست و بسیاری از توصیه‌ها و وظایف دینی معطوف به تأمین نیازهای این بُعد از وجود انسان‌اند. از منظر فرزنانگان و معلمان معنوی فرهنگ ما، اشتغال و عطف نظر نامتوازن و افراط‌گون به ابعاد مادی و ظاهری، با توحید ناسازگار است:

چو بت‌پرست به صورت چنان شدی مشغول
که دیگرت خبر از لذت معانی نیست [سعدی]

شده ای غلام صورت به مثال بُت‌پرستان
تو چو یوسفی و لیکن به درون نظر نداری [مولانا]

با عطف نظر به دو مؤلفه‌ی پیش‌گفته که یکی ایمان به عالم غیب و دیگر باور و توجه به ابعاد روحی و معنوی انسان است می‌توان مدعی شد که توازن و اعتدال در زندگی فردی و جمعی آدمیان مرهون توجهی متوازن به عالم غیب و جنبه‌های غیرمادی انسان است.

در اسلام، معنویت با ربّانیت گره خورده است و اصالت آن در گرو پیروی از تعالیم وحی و آموزه‌های ربّانی است. دنیا و آخرت توأمان و به شکل متوازن مورد عنایت قرار گرفته و آبادی یکی پیش‌شرط عمارت دیگری است و معنویت، تعارض و ناسازگاری‌ای با عمارت دنیا و بهبود وضع معاش ندارد، همچنین التفات به ساحت روحی و معنوی انسان نه‌تنها تعارضی با سلامت جسمی و توانمندی مادی او نداشته بلکه ملازم آن است. از این منظر است که می‌فهمیم چرا امت ستوده‌ی قرآن، به زیور «وسطیت» و اعتدال آراسته است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...) [بقره: ۱۴۳]؛ «و اینچنین شما را امتی میانه ساختیم...»

نشریه‌ی پیش‌رو، با توجه به اهمیت مقوله‌ی «معنویت» و ضرورت بازخوانی و بازاندیشی در آن و نیز با نظر به فضای معنوی ماه مبارک رمضان، به مسأله‌ی پراهمیت و سرنوشت‌ساز «معنویت» می‌پردازد. به درگاه خداوند مَنان امید می‌بریم و خاضعانه دست تهنّا و دعا بلند می‌کنیم تا در این فرصت معنوی و فضای عطرآگین و منوّر، بهره‌ی ما را از ایمان و اخلاص و معنویت دوچندان کند و لب‌های برآماسیده‌ی ما را به خنکای زلال معنا و ایمان، میهمان گرداند.

امیدواریم نشریه‌ی حاضر مورد پسند و توجه معنajoیان و خدااندیشان قرار گیرد.

والحمدلله اولوا و آخراً
تیرماه ۱۳۹۳
مقارن با رمضان ۱۴۳۵

«معنویت»

نخستین رویکرد

جماعت دعوت و اصلاح ایران

منبع: کتاب‌چه‌ی رویکردها و راهکارها

گرفته است. مکاتب روان‌شناسی، روان درمانی و مشاوره، ادیان هندی، نحله‌های مختلف عرفان و تصوف، باشگاه‌ها و انجمن‌های ورزش‌های رزمی و... همگی برای احیای معنویت تلاش می‌کنند؛ ولی دستاوردها و نتایج حاصل از این تلاش‌ها، نیازهای یاد شده را به خوبی تأمین نکرده است؛ زیرا هر کدام از آن‌ها تنها به گوشه‌ای از وجود بسیار پیچیده و درهم‌تنیده‌ی انسان توجه نموده‌اند و از پرداختن به همه‌ی ابعاد شخصیت او و همچنین جایگاهش در کل هستی و نسبت او با سایر موجودات عالم، ناتوان مانده‌اند. به نظر ما این کار فقط در حیطة‌ی علم و قدرت خالق انسان و جهان قرار دارد.

اسلام به عنوان یکی از ادیان بزرگ جهان و تنها دینی که دارای متنی اصیل و دست نخورده است، با لحاظ کردن ابعاد گوناگون وجود انسان و نگرشی واقع‌بینانه به او، همیشه در راستای گسترش «معنویت» و «معنا بخشیدن به زندگی» گام برداشته است و آدمی را به شکوفایی همه‌ی استعدادها و صعود به قله‌ی رفیع انسانیت، ترغیب و حتی امر کرده و از توجه بیش از حد به ظواهر زندگی و «اکتفا به این جا و اکنون» بر حذر داشته است.

«معنویت خواهی» در دنیای امروز، چیزی جز اهتمام به نیازهای روانی و غیر مادی به منظور دستیابی به کمال انسانیت و در نهایت، معنادار کردن زندگی و برگرداندن آرامش به آن نیست و برای پرکردن خلأ معنویت در زندگی انسانِ معاصر تلاش‌های زیادی صورت



خلوت و خلسه، فرا چنگ آورد؛ بلکه خود زندگی و کوشش معمولی و روزانه است؛ به شرطی که با یاد خدا عجین شود و با فضایل و ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته گردد. فراموش کردن و یا حذف خدا از زندگی، علت اصلی فراموشی خود و در نتیجه بی‌معنایی و سرگردانی انسان است.

آری محور معنویت در اسلام، «ایمان» است و مهمترین نتایج ایمان نیز، عبارتنداز:

الف) گسترش افق دید انسان و هدفمند کردنِ زندگی با:

۱- احساس حضور خدا در کل هستی و نظارت او بر رفتار و حرکاتِ همه‌ی موجودات و هر نوع تغییر و دگرگونی که در هر لحظه از زمان اتفاق می‌افتد و مدنظر داشتن این که بقای وجود نیز کاملاً به تداوم عنایت او وابسته است. خدایی که خالق و رازق بندگان خویش است، ندا و نجوای آنان را می‌شنود و به فریادشان می‌رسد؛ نه تنها امکانات بالندگی آن‌ها را مهیا می‌کند، بلکه موانع و آفات را هم از سر راهشان بر می‌دارد. خدایی که به رغم مسلح کردن انسان به توانمندی‌هایی چون عقل و اراده، باز هم با لطف و کرم خود، انسان‌هایی را به عنوان پیام‌آور برمی‌گزیند و آنان را همراه با «روشن‌گری‌ها و دستورالعمل‌هایی» به نام «کتاب‌های آسمانی» سوی او روانه می‌کند تا بلکه اگر خود بخواهد و بجوید، طریق

سعادت و خوشبختی را سریع‌تر و سهل‌تر بشناسد و ببوید.

۲- امید به ادامه‌ی زندگی و نفی نابودی ابدی انسان که با اعتقاد و باور به جهان پس از مرگ تحقق می‌یابد؛ جهانی که در آن هر کس به تناسب کارهای نیک و بد و یا خدمات و خیانت‌هایش به هموعان خود، ثواب و عقاب دریافت می‌کند. زندگی در آن جهان، بدون کاستی، کینه، نفرت، نزاع، خستگی، بیماری، پیری و مرگ و نابودی در جریان است و بشر به پاسخ پرسش‌هایی که باعث اضطراب و پریشانی‌اش بوده‌اند، دست می‌یابد؛ این‌گونه است که احساس مسؤولیت و شور زیستت در ضمیر انسان افزایش و نگاهش به زندگی وسعت می‌یابد و از غوطه‌ور شدن در مادیات صرف و غرق شدن در گناهان می‌پرهیزد و معنویت را در زندگی تجربه می‌کند.

ب) هنموا شدن با هستی در تسبیح و تقدیس خداوند:

آدمی با درک این حقیقت، به جای احساس بیگانگی و دشمنی با مجموعه‌ی کائنات، آن را زنده و صمیمی و اثری از لطف و رحمت پروردگارش می‌داند، که یار و مددکار او در مسیر بندگی و بالندگی است.

"آسمان‌های هفت‌گانه و زمین و هر که در آنهاست، او را به پای می‌ستایند و هیچ چیز نیست مگر اینکه او را به پای می‌ستاید، ولی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید. بی‌گمان او بردبار و آمرزنده است." (الإسراء/ ۴۴)

ج) انجام عبادات:

اگر چه به تعبیری بسیار صحیح و زیبا، کل زندگی، به شرط همنوایی با شریعت، عبادت است ولی مهم‌ترین مناسکی که بیانگر اوج خداپرستی و کمال‌خواهی محسوب می‌گردد، عبارتند از: نماز، زکات، روزه و حج.

انسان مسلمان، پنج بار در شبانه‌روز، در هر جا و در هر حالی که باشد، به محض شنیدن اذان که زنگ معنویت را به صدا در می‌آورد، دست از همه‌ی فعالیت‌هایش می‌کشد و با آداب و اسلوبی خاص و بدون واسطه، به راز و نیاز و گفتگو با پروردگارش می‌نشیند و با زیباترین واژه‌ها و عبارات، به حمد و ثنای او می‌پردازد و هر چند لحظاتی اندک ولی مکرر

و همراه با ادامه‌ی زندگی روزانه، مبدأ و مقصد و هدف خویش و جایگاهش در هستی را به یاد می‌آورد.

انسان مسلمان، به محض این که مال و دارائی‌اش به میزان مشخصی رسید، خود را ملزم به پرداخت قسمتی از آن می‌داند که «زکات» نام دارد؛ تا از این طریق، ضمن کسب رضایت خداوند، با هموعانِ خویش ابراز همدردی کند و بر انگیزه‌های طمع و مال‌پرستی تسلط یابد و حب بیش از حد مال و دارایی، اندرونش را تیره و تار نسازد و هویت انسانی خویش را فدای آن نکند.

مسلمانان، در هر سال یک بار و به مدت یک ماه، انقلابی در زندگی فردی و اجتماعی خود ایجاد می‌کنند، عادت‌ها را می‌شکنند، از خوردن و خوابیدن و آشامیدن و حتی فعالیت تکراری چشم و گوش و زبان خویش می‌کاهند و با تمرینات یک ماهه در مدرسه رمضان، باور می‌کنند که می‌توان بر انگیزه‌ها و نیازهای مادی و فیزیولوژیک غالب شد؛ نیازهایی که در تحریک انسان به فاصله گرفتن از معنویت تأثیر بسزایی دارند.

خداوند مهربانِ مهرورز، به منظور پرورش معنوی بندگانش، آن‌ها را حداقل یک بار در طول زندگی‌شان، به هجرت از مال و منال و وطن و زادگاه خود، فرامی‌خواند و در سفری طولانی و بسیار معنوی به نام «حج» و در مکانی مقدس به نام «مکه» گرد می‌آورد تا با قرار گرفتن در فضایی روحانی و در کنار مسلمانان دیگر، از سرزمین‌ها، رنگ‌ها، اقوام و نژادها و سرانجام زبان‌های متفاوت، دل را طراوت بخشند و چشم‌ها را شستشو دهند و جوری دیگر ببینند و زنگارهای نفرت و کینه‌ی برخاسته از اختلافات طبقاتی را از روح و روان خود بزدایند.

همه‌ی شعایر و مناسک فوق، اگر به گونه‌ای شایسته و مورد پسند پروردگار انجام گیرند، مسلمانان را آماده‌ی «جهاد در راه خدا» می‌کنند. جهاد نیز چیزی جز نهایت تلاش در جهت جلب رضایت خداوند نیست که با تزکیه‌ی نفس و خدمت به بندگان خدا از طریق زمینه‌سازی برای رشد و شکوفایی استعدادهایشان، و آزادی و آزادگی‌شان، و کوتاه کردن دست پلید و سایه‌ی سنگین فساد، تبعیض و استبداد از سرشان میسر می‌شود.

مسلمانان، به منظور ارتقای معنویت خویش و با استمداد از انجام مناسک و عبادات، «سبک خاصی از زندگی» را در دو بُعد فردی و اجتماعی که مملو از صلح و آرامش و معنویت است، به نمایش می‌گذارند که مهم‌ترین جلوه‌های آن عبارتند از: «ذکر»، «شکر»، «توکل»، «اخلاص»، «آرامش» و «شهادت» در بُعد فردی، و «تقوا»، «آزادی»، «عدالت»، «محبت»، «احسان»، «تعاون»، «عفو و مدارا»، «ایثار» و «اخوت» در حیات جمعی و بُعد اجتماعی.

زندگی معنوی آنان در حالت فردی با «ذکر»، که یاد خدا و احساس حضور او در هر حال و در هر مکانی است، شروع می‌شود، با «شکر»، که اظهار سپاس و قدردانی به پیشگاه او و احساس عزّت نفس و مسؤولیت به دلیل مورد لطف و مرحمتش قرار گرفتن است، ادامه می‌یابد. آنان با تکیه و «توکل» و واگذاری کارها به خدا و یکرنگی و اخلاص در عمل، به نوعی آرامش و اطمینان قلبی می‌رسند که آماده‌ی شهادت و رفتن به سوی او، تنها با یک اشاره و گذشتن از جان و مال خویش می‌گردند و به این ندا لبیک می‌گویند که :

"ای نفس به آرامش رسیده[و مطمئنه]* سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از او[خدا] خشنود هستی و او[خدا] از تو راضی است* پس در زمره‌ی بندگان من درآی* و به بهشت من داخل شو." (الفجر/۲۷ الی ۳۰)

حیات جمعی مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی، آن‌گاه معنوی می‌شود که اولاً: مسلمانان در زندگی فردی خود، چنانکه گذشت، مهذب شده باشند. ثانیاً: در روابط اجتماعی، در برابر یکدیگر، احساس مسؤولیت نمایند و از بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری در قبال رویدادها و پدیده‌های اجتماعی بپرهیزند؛ نسبت یه یکدیگر محبت و مهربانی داشته باشند؛ در امور خیر و پسندیده همکاری نموده، بر یکدیگر پیشی گیرند؛ با عفو و گذشت، خطاها و گناهان را بر یکدیگر ببخشایند و با سعه‌ی صدر و مدارا، تفاوت‌ها و اختلافات خویش را کمتر نمایند و یا آنها را تحمل کنند. در مواقع اضطراری و حسّاس، دیگران را بر خود ترجیح دهند و با پیوند «اخوت»، شریک غم و شادی همدیگر شوند و در نهایت، این که با آگاهی

قبلی و حفظ استقلال فردی، «من»ها را به «ما» تبدیل کنند و از خودپرستی و انائیّت که ریشه‌ی هر گناه، ظلم و تجاوز به خود و دیگران است، اجتناب ورزیده، دست به دعا بردارند و بگویند:

«...پروردگار ما! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه‌ای قرار مده. پروردگار ما! همانا تو بخشنده و مهربان هستی.»(الحشر/۱۰)

جان کلام این که «معنویت» در اسلام، همان ربّانی شدن است؛ یعنی زندگی انسان به رنگ خدا درآید و غیر از عشقِ او و گردن نهادن به اوامر و نواهی‌اش، هر نوع تعلّق خاطری را از قلبش بزداید؛ به خاطر او زندگی کند و به خاطر او جان دهد، چیزی را از کسی باز ستاند و یا بدهد؛ برقراری پیوندها و یا گسستن آن‌ها، تنها به خاطر او باشد؛ نقطه‌ی اتکا و امیدش تنها او باشد و ترس و طمع از کسی جز او، به دل راه ندهد؛ به هنگام مصیبت و بلا و یا هر گونه اضطراب و دلنتگی، فقط به او روی آورد و از او استعانت بجوید و صمیمانه راز و نیازش را به او بگوید:

«بی‌گمان من مخلصانه روی خود را سوی کسی گرداندم که آسمانها و زمین را آفریده است، و من از مشرکان نیستم.»(الانعام/۷۹)

«بگو: «به راستی نماز و [سایر] عباداتم، و زندگی و مرگ من، تنها برای خداست که پروردگار جهانیان است.»(الانعام/۱۶۲)

راهکار

تربیت و اصلاح بینش

اسلام برای کاشتن نهال «ایمان» که شالوده‌ی «معنویت» است و به منظور استحکام و گسترش آن در زندگی فردی و اجتماعی، از «تربیت» مدد می‌جوید.

«تربیت» از منظر ما، پرورش تدریجی، واقع‌بینانه، همه جانبه، متوازن، مثبت و مستمر شخصیت افراد جامعه بر اساس قرآن و سنت است. محصول چنین فرایندی، «انسان صالح» است؛ انسانی که دارای روحیه‌ای حقیقت‌جو واستدلال‌گرا، همّتی عالی و اراده‌ای پولادین و همچنین مسؤولیت‌پذیر و نوع‌دوست است؛ یعنی او، زمین و آسمان، ماده و معنا، عقل و احساس و دین و دنیا را

به هم پیوند زده است.

این تربیت، در بطن و متن اجتماع، همراه با فعالیت، مشارکت، نقد و گفتگو است. بیش از آن که با تلقین و خطابه باشد، با عمل و ناشی از آموزش و پژوهش است و پیش از آن که مستقیم و رسمی باشد، غیر مستقیم و غیر رسمی است و کسانی که به تربیت دیگران اهتمام می‌ورزند، باید خودشان نمونه‌ای عملی و الگویی برجسته از باورهایشان باشند؛ در غیر این صورت، کار این افراد نه تنها ناقص و ابتر خواهد بود بلکه نتیجه‌ی معکوس نیز دربردارد؛ زیرا ما نمی‌خواهیم افراد را از طریق شعارها و فضای روانی-عاطفی خاصی که پاره‌ای اوقات به وجود می‌آید، تحت تأثیر و تلقین قرار دهیم؛ بلکه این تربیت، هم آگاهانه و هم ارادی است و حتی در زمانی که فرد به مرحله‌ی آگاهی و انتخاب صحیح هم دست نیافته و به بلوغ کامل هم نرسیده است، به جای تلقین و امر و نهی مستقیم، به زمینه‌سازی برای شکوفایی استعدادهای او و نظارت و راهنمایی‌اش باور داریم.

ما معتقد به تربیتی واقع‌گرا و متوازن هستیم که نیازهای انسان(فکری، مادی و روانی)، توانایی‌ها و ناتوانی‌ها و کوشش‌ها و خطاها و لغزش‌ها و اذابت‌هایش را نادیده نمی‌گیرد. نفس انسان، مُلْهَمٌ به «خیر» و «شر» است. آمادگی صعود و سقوط را دارد، نه موجودی شرّ و سراسر بدی است و نه پاک و بی‌نقص که هیچ خطایی از او سر نزند. به بهانه‌ی صعود و سلامتی روانی‌اش، نیازهای مادی و فیزیولوژیک او را نادیده نمی‌گیریم و یا سرکوب نمی‌کنیم و به بهانه‌ی واقعیت داشتن نیازها، دورنمای رشد و ترقی و آرمان‌های پاک‌ی و فضیلت را در برابرش تاریک و تخریب نخواهیم کرد.

تربیت از نظر ما، پروژه‌های نیست که در محدوده‌ی زمانی مشخص شروع شود و پایان یابد؛ بلکه فرایندی است که از ولادت تا هنگام مرگ جریان دارد؛ این تربیت در خلاء و در کنج صومعه‌ها، مساجد و خانقاه‌ها صورت نمی‌گیرد و به آن‌ها هم محدود نخواهد ماند؛ همان‌گونه که ماده‌ای درسی در کلاس درس و یا موضوعی قابل بحث در همایش‌ها و کنفرانس‌ها و سرمقاله‌ی روزنامه‌ها و نشریات تخصصی نیز، نخواهد بود بلکه نیازمند تلاش، مشارکت، نقد و گفتگو در زندگی و همراه با

فعالیت‌های روزمره و عادی است.

این تربیت، متعادل و متوازن است؛ یعنی به همان میزان که به پرورش عواطف و احساسات انسان اهمیت می‌دهد، اندیشه و عقل او را نیز مورد خطاب قرار می‌دهد. به بهانه‌ی توجه به درون و تزکیه‌ی نفس، فرد را از نگاه به بیرون و اهتمام به مسایل و مشکلات جامعه باز نمی‌دارد و استقلال فردی او را به پای جامعه قربانی نمی‌کند و بر عکس، به بهانه‌ی «فردیت» او، دستش را برای سرپیچی از قوانین و مقرّرات اجتماعی و بی‌توجهی به منافع عمومی باز نمی‌گذارد و به قول معروف، برای آزادی فرد، عدالت اجتماعی را خط قرمز قرار می‌دهد و عدالت اجتماعی را زمینه‌ساز آزادی او می‌داند.

ما به «تربیت مثبت» انسان اهتمام می‌ورزیم، به گونه‌ای که به جای آن که در فکر «تخریب» باشد، «سازندگی» را مدّ نظر داشته باشد؛ با کمترین امکانات و در بسته‌ترین فضاها، نقش خویش را ایفا کند و منتظر نماند که دیگران مشکلات او را حل کنند؛ به بهانه‌ی توطئه‌ی دشمن، کوتاهی‌ها و خطاهایش را توجیه نکند و با اّما و اگرها و یا حيله‌های شرعی و مصالح سیاسی، سرنوشت خویش و جامعه‌اش را به دست دیگران نسپارد و با این استدلال که اوضاع و افراد خراب و فاسد شده‌اند، وظیفه‌ی انسانی‌اش را فراموش نکند و به همراه نقد، پیشنهاد نیز داشته باشد. می‌خواهیم افراد به جایی برسند که «بدانند چه می‌خواهند» و به دنبال «نفی وضع موجود» توانایی «اثباتِ وضع مطلوب» را هم داشته باشند و همان گونه که به دنبال استیفای حقوق خویش هستند، از تکالیف خود نیز بپرسند.

همه‌ی موارد فوق، به تعریف تربیت و بنیان وخصوصیات آن مربوط می‌شود و قطعاً برای دستیابی به تربیتی با این ویژگی‌ها و خصوصیات، نیازمند وسایل و امکانات و روش‌های سازگار و مناسب نیز هستیم.

ما به منظور نیل به چنین تربیتی، اصلاح تصوّرات و بینش فرد درباره‌ی خود، هستی و نقش و جایگاهش در آن را مقدم بر هر چیزی می‌دانیم و در این راستا از «عقیده»، آن‌گونه که قرآن بیان می‌دارد، بهره می‌گیریم؛ عقیده‌ای که وجود، حضور و تأثیر بدون قید

حکمتا معقول بنعظا سبکتا

ترجمه و شرح: صدیق قطبی

تکریم دیگران و ستّاری خداوند

«مَنْ أَكْرَمَكَ فَإِنَّمَا أَكْرَمَكَ فَيْكَ جَمِيلٌ سَتْرَه، فَالْحَمْدُ لِمَنْ سَتَرَكَ، لَيْسَ الْحَمْدُ لِمَنْ أَكْرَمَكَ وَشَكَرَكَ»

ترجمه: هر که تو را گرامی داشته و تکریم کند در واقع پوشش و ستّاری زیبای خداوند را تکریم کرده است، بنابراین حمد و ستایش فراخور ذاتی است که تو را ستّاری کرده و پوشانده است و نه آن‌که تکریمت کرده و سپاس‌گزارده است.

شرح:

دیگرانی که ما را می‌ستایند و تحسین می‌کنند از حقیقت حال ما و گناهان قلبی و باطنی و گناهان ظاهری که در نهان مرتکب شده‌ایم، بی‌خبرند؛ چرا که خداوند، جامه‌ی ستّاری خود را بر روی ما گسترانده است. در واقع دیگران، پوشش و ستّاری خداوند را می‌ستایند و تحسین می‌کنند که حقیقت نازیبای احوال ما را از دیده‌ها پنهان داشته است. حال که چنین است، شایسته است پس از آن‌که مورد تحسین و تکریم دیگران واقع می‌شویم، خداوندی را بستاییم که ما را ستّاری کرده است و قدردان او باشیم و متوجه لطف و چشم‌پوشی و ستّاری مهربانانه‌ی او گردیم. در چنین مواقعی، این خداوند است که درخور سپاس و تقدیر است و نه ستایندگان و تکریم‌کنندگان ما.



انتخاب، گزینش و تدوین: مصطفی اربابی
عضو شورای مرکزی جماعت دعوت و اصلاح
ایران

انسان هم جنبه‌ی مادی دارد و هم جنبه‌ی معنوی، به عبارتی ماده و معنویت دو بال پرواز انسان به سوی کرامت و عزت است. حقیقت آن است که بی‌توجهی به هر کدام برای انسان زیان‌بار است اما در مسیر زندگی اولویت با ارزش‌های معنوی است، زیرا گرایش بیش از حد به مادیات موجب غفلت انسان و سرانجام دوری او از فضایل انسانی می‌گردد.

در این نگاهشده، که با شاهد آوردن از نظرات و نوشته‌های چند تن از چهره‌های سرشناس دعوت اخوان المسلمین و یا نزدیک به این دعوت فراهم دیده شده، تلاش شده است جایگاه کانونی و اصیل معنویت و ربّانیت در دعوت جهانی اخوان المسلمین نشان داده شود و امید است در رشد معنویت ما که سرمایه‌ی اصلی انسان در این دیر کهن بوده و خواهد بود موثر باشد.

والله ولی التوفیق

توازن میان ماده و معنویت

خوب می‌دانیم که مهمترین عامل پیروزی مسلمانان در جهان، توجه خاص آنان به معنویت و فضایل بوده است... اما در گذر زمان، مسلمانان به پیروی از بیگانگان، توازن و تعادل میان ماده و معنویت را از دست دادند. از این روی از رهبری جهان باز ماندند،

و در زمره‌ی واپس‌گرایان و عقب مانده‌گان قرار گرفتند...

آری! اساس واپس‌گرایی مسلمانان، همان دوری از ارزش‌های معنوی و اخلاقی و روحی و اعتقادی بوده است نه بی‌اعتنایی به ماده و ماده‌گرایی!

قرآن که مرجع و منبع نخستین مسلمانان است، آنان را به تعادل و توازن در امور مادی و معنوی فرا خوانده، و هرگز بعد مادی را از معنوی جدا ندانسته است، به عنوان نمونه می‌توانیم این حقیقت را از آیات ذیل دریافت کنیم:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) [البقره: ۲۹]

«خدا آن کسی است که همه‌ی موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفرید، آن گاه به آسمان‌ها پرداخت و از آن هفت آسمان منظم ترتیب داد، خدا دانا و آشنا به هر چیزی است.»

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلذَّيْنِ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُثْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) [الاعراف: ۳۲-۳۳]

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و هم چنین مواهب و

معنویت و ربّانیت در دعوت اخوان المسلمین

روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است، اما در روز قیامت این‌ها در اختیار مومنان قرار می‌گیرد، این چنین آیات را برای کسانی توضیح می‌دهیم و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.) بگو: خدا حرام کرده است کارهای نابهنجار را، خواه آن چیزی که آشکار انجام گیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و هر نوع بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را بیان دارید که نمی‌دانید.»

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ) [المائده: ۸۷-۸۸]

«ای مومنان چیزهایی پاکیزه‌ای را که خدا برای شما حلال کرده است بر خود حرام نکنید و (از حلال به حرام تجاوز ننمایید) زیرا که خدا متجاوزان را دوست نمی‌دارد. و از نعمت‌های حلال و پاکیزه‌ای که خدا به شما روزی داده است، بخورید و از (مخالفت با دستورات) خدایی پروا داشته باشید که شما به او ایمان دارید.»

اگر به این آیات و صدها آیه‌ی دیگر در این خصوص بنگریم می‌بینیم که اسلام بر خلاف آئین کلیسا میان ارزش‌های معنوی و فضایل انسانی از یک سوی و بهره‌گیری از مادیات از سوی دیگر، توازن و تعادل برقرار نموده است

و...

جدایی معنویت از ماده، ارمغان غرب‌گرایی

با سقوط خلافت و استیلای غرب بر جهان اسلام، تئوری جدایی دین از دولت و یا به عبارتی جدایی معنویت و فضایل انسانی از مادیات مطرح گردید، آری همان جنگی که میان آیین کلیسا و علم‌گرایان در غرب رخ داده است، در جهان اسلام توسط غرب‌گرایان تجویز شد و تلاش گردید معنویت و فضایل در حوزه‌ی امور شخصی محصور گردد، و هم‌ و غم همه‌گان مادیات و مادی‌گرایی باشد تا از کاروان تمدن باز نمانند!

استاد بهی الخولی(نویسنده دعوتگر واز پایه‌گذاران اخوان المسلمین) می‌گوید ما که در مصر زندگی می‌کردیم، می‌پنداشتیم فضایل و معنویت فقط جنبه‌ی تئوری دارند و در واقعیت زندگی نقشی ندارند. بهتر است عین سخن ایشان در این جا نقل گردد:

«حسن البنا در حالی قدم در این جهان گذاشت که موج مادی‌گرایی بر عقل‌ها و دل‌ها و جان‌ها و فکرها و عاطفه‌ها و غرایز مردم مستولی شده بود و همه و همه مغلوب مادی‌گرایی شده بودند! ما بخشی از جوانی خود را در میان امواج سهمگین مادی‌گرایی سپری کردیم، و به آن جا رسیدیم که می‌پنداشتیم فضیلت‌هایی که اسلام از آن سخن می‌گوید، و هم چنین نموده‌های والای ارزشی، فقط جنبه‌ی تئوری و ذهنی دارند و در واقعیت زندگی نمی‌توانند نقشی داشته باشند! باور کرده بودیم که آن‌چه از معنویت و فضایل انسانی می‌دانیم، همان تکرار

واژه‌ها است (آن هم اگر کسانی باشند که این الفاظ را بر زبان خویش جاری کنند.) آری ما الفاظ و واژه‌های مربوط به فضایل انسانی و معنویت را هم چون اشعار نغز شاعران و نکته‌های زیبای ادیبان که ریشه در ذوق آنان دارد، به شمار می‌آوردیم و بس…

مردم همه در میان امواج طوفان مادی‌گرایی دست و پا می‌زدند که حسن البنا با پرتوهایی از نور از میان برخاست، و معیارها و مبانی و نمودهای معنویت را از نو برای همه به ارمغان آورد. آری او مردی بود که قلب و عقل و جان و وجدان و شعور و اعصاب او را نور اندیشه‌ی اسلامی فرا گرفته بود و در حقیقت در زندگی تاریک مادی ما نور و روشنایی را به همراه آورد.»[۱]

آری اخوان المسلمین دوباره پرچم معنویت و فضایل را در برابر امواج سهمگین طوفان مادی‌گرایی برافراشت تا از نو میان معنویت و ماده ارتباط و توازن برقرار سازد، و جامعه‌ی بشری از برکات و فیوضات خدادادی هر کدام در جای خود بهره مند گردد، که صد البته جدایی میان بخش‌های مختلف وجود انسان چیزی است که با واقعیت انسان سازگاری ندارد.

امام حسن البنا در تعریف اسلام می‌گوید: «اسلام نظامی است فراگیر که شامل همه‌ی مظاهر زندگی می‌گردد، اسلام دولت است و وطن، یا حکومت است و امت، اسلام اخلاق است و قوت، یا رحمت است و عدالت، اسلام فرهنگ است و قانون، یا علم است و قضاء، اسلام ماده است یا کسب ثروت، اسلام جهاد است و دعوت، یا ارتش است و اندیشه، چنان‌که عقیده‌ی صادقانه و عبادت درست و صحیح است، همه‌ی این‌ها یکسان و برابر هستند.»[اصل نخست از اصول عشرین]

بدین‌سان این نتیجه حاصل می‌گردد، که اخوان المسلمین در راستای توازن و تعادل میان ماده و معنویت کار می‌کنند، و خدا است که توفیق می‌بخشد.

معنویت در دعوت حسن البنا

نوشتاری از: امام حسن البنا [۲]

خدا می‌داند که ما از این چیزها هیچ نمی‌خواهیم و در این جهت کار نمی‌کنیم و مردم را بدان فرا نمی‌خوانیم…»

در رساله‌ی الشباب می‌فرماید:

«ما برای رواج دین و معنویت، ایمانی را

آماده کردیم که تزلزل در آن راه ندارد، و عملی را پیگیر هستیم که توقف‌ناپذیر است، و اطمینانی به خدا داریم که سست نمی‌شود، و جان‌هایی را پرورانده‌ایم که خوش‌ترین روز آن، روزی است که خدا را ملاقات می‌کنند در حالی که در راه پروردگار به مقام شهادت نایل گردیده‌اند.

معنویت، رمز ماندگاری اخوان‌المسلمین

نوشتاری از: دکتر احمد العسال (از چهره‌های سرشناس دعوت اخوان‌المسلمین)[۳]

امام حسن الهضیبی(مرشد اخوان المسلمین بعد از شهادت حسن‌البنا) را در زندان نظامی به بند کشیدند، و سگ‌هایی را با او همراه نمودند، سگ‌ها با او غذا می‌خوردند، و در همان جا می‌خوابیدند و می‌نوشیدند و قضای حاجت می‌کردند! دیری نپایید که سگ‌ها فلج شدند، و قدرت راه رفتن را از دست دادند، به طوری که در هنگام حرکت پاهای‌شان را به زمین می‌کشیدند. اما امام حسن الهضیبی که بیش از ۷۰ سال عمر داشت (سال ۱۹۶۵) از هیچ دردی شکایت نداشت، در صورتی که بوی تعفن سگ‌ها وحشتناک بود…

او (رحمه الله تعالی) از روحیه‌ای برخوردار بود که نعمت نمی‌توانست او را به تکبر وا دارد، و مصیبت نمی‌توانست او را متزلزل کند، زیرا دل او سرشار از معنویت بود. او همواره دست به نیایش بر می‌داشت و دعا می‌کرد: (رَبِّ… تَوَقَّيْ مُسْلِمًا وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِيْنَ) [یوسف:۱۰۱]

«خدایا مرا مسلمان مگیران و به صالحان ملحق بفرما»

در همان شرایط به امام هضیبی خبر رسید که یکی از افراد اخوان، پیشنهاد داده که زندانی‌های اخوان المسلمین بر نگهبانان یورش ببرند و با کشتن آنان، از زندان فرار کنند و خود را از این جهنم برهانند! کاری که از نظر دعوت جنون به شمار می‌آمد. امام هضیبی فرمودند: هر کس دست به چنین کاری بزند از اخوان نیست. باید بدانید که مقاومت و پایداری است که شما را پیروز می‌کند، و البته مقاومت از گردن زدن عبدالناصر بس ارزشمندتر است چه برسد به کشتن چند زندان‌بان! شما را بر حذر می‌دارم که مبادا برای جنایت‌کاران فرصتی را فراهم آورید که کار را یکسره کنند! خودتان را دریابید و صبر پیشه سازید و پایدار بمانید، تا فرمان خدا فرا

رسد.»

در همین مقاله آمده است:

«برادر ابراهیم الطیب یکی از شش شخصیت شهید است که به اتهام ناروای ترور عبدالناصر که در حقیقت پنداری ساختگی بیش نبود، اعدام گردید. او نمودی از پایداری، صلابت، شجاعت، صبر، ثبات، آرامش و معنویت بود. در زمان محاکمه‌اش روزنامه‌های مصری نوشتند: در زمان بازپرسی، او از جمله کسانی بود که مأموران امنیتی را به شدت به زحمت انداخت، و اعضاء دادگاه را با پاسخ‌های محکم و استوار و ثبات و با آرامشی وصف‌ناپذیر متحیر کرد! از او سوال شد: ابراهیم با تو چه کرده‌اند؟ فرمود: ما را چنان شکنجه کردند که هیچ انسانی را تا کنون چنان شکنجه نکرده‌اند.

از او سوال شد: در زمان شکنجه شدن چه حالی داشتی؟ فرمود: حالتی همانند حالت پدر پیامبران، که چون او را در آتش انداختند، آتش بر او سرد و سلامت شد، من در زیر شکنجه چنان حالتی داشتم.»

آری رمز پایداری و ماندگاری اخوان‌المسلمین در گذشته و حال و آینده همان معنویت و باور به فضایل و ارزش‌های معنوی است و خداست که بهتر می‌داند مسئولیت دعوت خویش را به چه کسی ارزانی می‌کند.

اولویت با معنویت است

نوشتاری از: محمد قطب [۳]

«اما در فطرت سالم، طبیعی است که شخص در راستای اشباع جوانب مادی و جوانب معنوی به طور یکسان تلاش می‌کند، و هیچ گونه تناقض و تعارضی میان ماده و معنویت نمی‌بیند، بلکه آن دو را متوازن و هماهنگ می‌یابد.

این تکامل در خطرات و واقعیت حیات، نشانه‌ی سلامتی فطرت نسبت به انسان است. انسانی که خدا او را از مشت‌ی گل و نفعه‌ای از روح آفریده است:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَاذْبَأْ سَوِيَّتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَفَعَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»[ص:۷۱-۷۲]

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم و هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم در برابرش

سجده برید.»

اسلام که آئین فطرت است، از انسان می‌خواهد که به اشباع هر دو جنبه‌ی مادی و معنوی توجه کند، و در امور مربوط به روح و جسم یا دنیا و آخرت یکسان عنایت داشته باشد.

(وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تَقَدَّمُوا لِنَفْسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ لَّجَدُودُهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)[بقره:۱۱۰]

«و نماز بر پا دارید و زکات را بپردازید، هر کار نیکی که بیشتر برای خود بفرستید، آن را در نزد خدا خواهید یافت، و خدا به هر چه می‌کنید آگاه و بینا است.»

(وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ)[الاعراف: ۳۱]

«بخورید و بیاشامید ولی اسراف و زیاده روی نکنید، که خدا مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست نمی‌دارد.)

(وَأُتِيخَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا)[قصص:۷۷]

«به وسیله‌ی آن چه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود از دنیا را فراموش مکن.»

در عین آن که اسلام، ارزش‌های معنوی را در پیشاپیش کار قرار داده (که باید چنین باشد) اما از جنبه‌های دیگر صرف نظر نکرده و مردم را به مصادره‌ی آن فرا نخوانده است، بلکه هر حقی را در جای آن قرار داده است:

(زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتَّبَيِّنِ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَوْتِبْتُكُمْ بَٰخِرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ)[آل‌عمران:۱۰۴-۱۷]

«برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشانه دار و چهارپایان و کشت و زرع، این‌ها همه کالای دنیا است و سرانجام نیک در پیشگاه خداست. بگو آیا شما را به

خبری با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند، در نزد پروردگارشان، باغ هایی است که جویبار از پای آن‌ها می‌گذرد، آنان در آن جاها جاودانه خواهند بود، همسران پاکیزه و خوشنودی خدا به آنان ارزانی می‌شود، و خدا بندگان را می‌بیند، همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش دور بدار. همان کسانی که شکبیا و درستکار و مداوم و مانده گار و بخشاینده هستند و در سحرگاهان آمرزش می‌خواهند.»

اما اگر انسان یک جنبه را مورد عنایت قرار دهد، بدیهی است که در حیات او خلل اتفاق می‌افتد. فرقی ندارد که به جنبه‌ی معنوی و روحی گرایش یابد و از جنبه‌ی مادی صرف نظر کند، چنان‌که رهبانیت و هندوئیسم و بودائیسم چنین کرده‌اند، یا فقط به جنبه‌ی مادی گرایش یابد و از جنبه‌ی روحی و معنوی غفلت کند، چنان‌که جاهلیت معاصر چنین کرده است.

نظر اسلام این است که انسان به همه‌ی جنبه‌های مادی و معنوی می‌باید توجه و عنایت کند، تا حاصل آن انسان برابر و متوازن در حدی بس رفیع باشد.

بنابراین پرداختن به جنبه‌ی مادی و سازمانی در حوزه‌ی تمدن، پس از اكمال جنبه‌ی معنوی صورت می‌گیرد، همان معنویتی که بر ارزش‌های والا و مبانی ارجمند استوار است. این جا است که این کار یعنی عنایت به معنویت پیش از عنایت به مادیات در حیات مسلمان امری طبیعی و نشانه‌ی سالم بودن اندیشه‌ی مؤمن است.»

معنویت یا ربانیت در دعوت اخوان المسلمین

تعریف ربانی: ربانی منسوب به (رب) است. مفهوم لغوی (رب) عبارت است از (مالک) و (سید) و (منعم) و (مربی) واژه‌ی (رب) بر پدری که فرزندانش را به تدریج تربیت می‌کند، اطلاق می‌شود، پدری که نیازهای فرزندان را برآورده می‌سازد هم چون غذا و آب و لباس و… آری پدری که به فرزندان اخلاق و آداب و امور حیات را می‌آموزد… این پدر به ظاهر مربی است. اما در حقیقت (مربی) کسی است که انسان را آفریده و به او روزی ارزانی فرموده، و مرگ و حیات انسان در اختیار اوست:

(الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ)[الشعراء:۷۸-۸۱]

«آن که مرا آفریده است و هم او مرا راه می‌نماید. آن کسی که او مرا می‌خوراند و می‌نوشاند، و هنگامی که بیمار شوم اوست که مرا شفا می‌دهد، و آن کسی است که او مرا می‌میراند و سپس مرا زنده می‌کند.»

و خداست که اولیاء ربانی خویش را ادب می‌آموزد که در حدیث شریف آمده است: «اَدَّبَنِي رَبِّي فَاحْسَنَ تَأْدِيبِي»[الجامع الصغير:۳۱۰] یعنی: پروردگارم مرا ادب فرمود و چه نیک مرا تادیب کرد.

دعوت ما ربانی است

نوشتاری از: **احمد احمد جاد[۴]**

دعوت ما دعوتی است «ربانی» که همه‌ی پیامبران به آن و به سوی آن مردم را فرا خوانده‌اند. امام حسن‌البنی بر این معنی تأکید دارد. در رساله‌ی تعالیم می‌فرماید: لازم است باور داشته باشی که اندیشه ما مبتنی بر اسلام صحیح است. در رساله‌ی «الی ای شی ندعوالناس» می‌گوید: کدام شرافت والاتر و بزرگتر از آن است که خود را «ربانی» ببینید، با خدا ارتباط داشته باشید و به بندگی او منسوب باشید! در رساله‌ی (المؤتمر الخامس) می‌گوید: من اخوان المسلمین را اسلامی نو نمی‌دانم، بلکه آن را اسلامی می‌دانم که محمد (صلی الله علیه و سلم) آن را از پیشگاه خدا آورده است... مقصد اخوان المسلمین منحصر در تربیت نسلی نو از مومنان است، که با تعالیم اسلام صحیح هم‌نوا باشند و کاملاً رنگ و صبغه‌ی اسلامی داشته باشند، «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»[البقره:۱۳۸]

مقصود این است که این دعوت، ربانی خالص است و به عقیده‌ی اهل سنت و جماعت ماندگار و منتسب است.

ربانیت، توشه و راه ما است

نوشتاری از: **مهدی عاکف(مرشد عام اخوان المسلمین قبل از محمدالبدیع)[۵]**

امام حسن‌البنی در نهایت روشنی بیان فرموده‌اند که دعوت در هدف و غایت و وسایل دعوتی است «ربانی». ما همواره می‌خواهیم بر این نکته تأکید کنیم، و این حقیقت را در دل‌های‌مان راسخ نماییم، به طوری که دنیا و جاذبه‌های آن نتواند ما را

از آن غافل کند. از ویژگی‌های این دعوت آن است که دعوتی است «ربانی» و «جهانی». می‌گوییم: «ربانی» زیرا اساس همه‌ی اهداف ما آن است که مردم با «رب»‌شان آشنا شوند، و از فیض ارتباط با «رب» بهره‌مند گردند، آری ارتباطی روحی و معنوی که بتواند جان‌های ما را از جمود ماده و جحود آن به پاکی و صفای انسانیت اوج دهد. ما اخوان المسلمین از اعماق جان فریاد می‌زنیم: «خدا مقصد ما است.» پس نخستین غایت این دعوت آن است که مردم از نو با خدایشان مرتبط شوند، که اگر انسان خدا را فراموش کند، خدای تعالی آنان را از یاد می‌برد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)[البقره:۲۱]

«ای مردم خدای بپرستید، آن که شما را و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده‌اند تا راه پرهیزگاری پیش گیرید.» این حقیقت، نخستین کلید باز کردن قفل مشکلات انسانیت است، زیرا جمود و مادی‌گرایی درهای امید را بر روی همه‌ی بشریت بسته است، به طوری که راهی برای حل آن پیدا نمی‌کنند. بی‌این کلید اصلاح صورت نمی‌گیرد...

هان ای اخوان المسلمین! سزاوار است که «ربانیت» در اوج اولویات شما باشد، و با تمام نیرو و توان در راه تحقق آن تلاش کنید، صفات اولیاء خدا را در خود محقق سازید تا مشمول حفظ خدا شوید: (قَالَ لَهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)[یوسف:۶۴]

«خدا بهترین حافظ و نگهدار است و از همه‌ی مهربانان مهربان‌تر است.»

کاری کنید که شیطان بر شما راهی برای تسلط پیدا نکند: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ)[الاسراء:۶۵]

«بی‌گمان تو سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی داشت...»

هان ای اخوان المسلمین! ایمان را در درون جان‌های‌تان احیاء کنید، ایمان است که انسان را در دنیا و آخرت سر بلند می‌کند. وسایل تجدید و تمکین ایمان را که به فراوانی وجود دارد در وجود خویش به کار ببرید، مهم‌ترین آن‌ها رابطه‌ی خوب با خداست، این کار را با انجام فرایض و انجام بسیار طاعات و اعمال صالح محقق کنید. صادقانه به خدای روی آورید که فرموده است: «اگر

بنده با قلب و قالب به من روی آورد، من با دل‌های بندگانم با مودت و رحمت به او روی می‌آورم.»

«ربانیت» همان امتداد حیات ایمانی است، همواره نماز جماعت و صف نخست را پاس بدارید، خصوصاً نماز صبح را، قرآن را تلاوت کنید و آن را استماع نمائید و در آن بیندیشید... بدانید که بی‌قیام شب سیر الی الله میسر نمی‌شود.

آری قیام شب، شرف مؤمن و توشه‌ی واقعی او برای تحمل سختی‌ها در مسیر دعوت است. دعای سحر را فراموش نکنید. (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيَلًا)[المزمل:۶]

«عبادت شبانه مؤثرتر و ماندگارتر و اقوال درست‌تر و پابرجاتر است.»

«ربانیت» همان اصلاح نفس و اصلاح جامعه است، ربانیون پاسداران کتاب خدا هستند، آنان در پیشگاه خدا در راستای حفظ شریعت و نقل و تعلیم آن به دیگران مسؤول هستند. (يَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً)[مائده:۴۴]

«ربانیون امانت‌داران و پاسداران کتاب و شاهدان بر آن بودند.»

لازم است این حقیقت را دریابیم که هیچ هدفی تحقق نمی‌یابد و هیچ طرح و نقشه‌ای موفق نمی‌شود، مگر با اخلاص یعنی توجه به خدا و کار را برای رضای او به انجام رسانیدن. نخستین گام برای نجات جهان از نابودی و ویرانی، همان بازگشت به ربانیت جدی و حقیقی است، که این خود عمل و تلاش جدی برای یاری اسلام را می‌طلبد. از این روی تکلیف هر مسلمان غیور و مخلص آن است که با شتاب به سوی خدا بشتابد:

«فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» [الذاریات: ۵۰]

«به سوی خدا بشتابید من بیم‌دهنده‌ی آشکاری از سوی او برای شما هستم.»

ارجاعات:

- [۱]. فکرة تحيا في رجل، بهي الخولى.
- [۲]. دعوتنا، حسن البنيا.
- [۳]. وبسایت اخوان‌اتلایین و به نقل از مقاله عامر الشماخ.
- [۴]. واقعا المعاصر، محمد قطب، دارالشروق.
- [۵]. دعوتنا ربانية، احمد احمد جاد، الموسوعة التاريخية الرسمية لجماعة اخوان المسلمین.
- [۶]. الربانية؛ زادنا و سبيلنا، مهدی عاکف.

«معنویت»

حلقه‌ی مفقوده‌ی دنیای امروز

در گفت‌وگو با جلال معروفیان، جلیل بهرامی‌نیا و دکتر محمود ویسی



۴. چه کسی پُشتِ پرده و صحنه‌گردان اصلی است؟

۵. جهان طبیعی مبتنی بر نظم و قانون و عدالت است که به قول شاعر: «هرچیزی به جای خود نیکوست»؛ ولی چرا جهان اجتماعی و روابط بین آدمیان پُر از نابسامانی و ظلم و تبعیض و ناامیدی است. این همه جنگ و خونریزی چرا؟ این همه ناکامی و سرخوردگی چرا؟

اینها و ده‌ها سؤال دیگر ذهن و روح و روان انسان را دچار آشفتگی و دلهره و اضطراب می‌کنند.

۱. چرا و با چه هدف و منظوری این جهان عظیم و پیچیده و پُررمز و راز خلق شده است؟

۲. آیا این همه عظمت و گستردگی، تنوع و پیچیدگی و نظم و زیبایی بالاخره روزی به پایان خواهد رسید یا نه؟

۳. اگر هستی و خلقت را پایانی هست، چرا از اول خلق می‌شد؟ اگر پایانی ندارد، چرا «من» یا «ما» فقط صحنه‌های بسیار کوتاهی را از آن دیدیم!!!

یحیی سهرابی

اصلاح:

جهت ورود به بحث، بفرمایید شما چه تعریفی از «معنویت» دارید؟

معروفیان:

الف) انسان با نگاهی به جهان خلقت و آغاز و پایان آن، و با دقت و مطالعه در جهان هستی، در مرحله‌ی اول دچار يك نوع بُهت حیرت و سردرگمی می‌شود و سؤالاتی به ذهنش می‌رسد که او را بی‌قرار و ناآرام می‌کند. سؤالاتی چون:

۱. چرا و با چه هدف و منظوری این جهان عظیم و پیچیده و پُررمز و راز خلق شده است؟

۲. آیا این همه عظمت و گستردگی، تنوع و پیچیدگی و نظم و زیبایی بالاخره روزی به پایان خواهد رسید یا نه؟

۳. اگر هستی و خلقت را پایانی هست، چرا از اول خلق می‌شد؟ اگر پایانی ندارد، چرا «من» یا «ما» فقط صحنه‌های بسیار کوتاهی را از آن دیدیم!!!

بسیار فراتر از آن چیزی است که می‌دانیم و می‌بینیم. موضوعاتی چون: هیجانها و عواطف(که مهمترین آنها عبارتند از: شادی، نفرت، غم، عشق و محبت، خشم و ترس)، تفکر، خیال، امید و آرزوها و مواردی دیگر، نشان دهنده‌ی بُعد معنوی انسان هستند. روان‌شناسان، نیازهای انسان را به دو دسته‌ی زیستی و روانی تقسیم کرده‌اند که انسان را در نیازهای زیستی با حیوانات مشترک می‌دانند. اگرچه در کیفیت و نحوه‌ی ارضای آنها با هم تفاوت چشمگیری دارند. مناسب می‌بینم که در این راستا، نگاهی بسیار مختصر به سلسله مراتب نیازهای ابراهام مازلو، روان‌شناس انسان‌گرای آمریکایی بیندازیم که نیازهای انسان را در يك هِرَم با ۵ سطح طبقه‌بندی نموده است:

سطح اول، نیازهای فیزیولوژیک مانند نیاز به آب، هوا، غذا، مسکن، نیاز جنسی و..

سطح دوم، نیاز انسان به امنیت است،

سطح سوم، نیازهای اجتماعی مانند: نیاز به تعلق خاطر، عشق و عاطفه است.

در سطح چهارم، نیازهای انسان عبارتند از

احترام و عزت نفس.

و سرانجام در سطح پنجم، نیاز به خودشکوفایی مطرح می‌شود که به مسایلی چون: اخلاق، خلاقیت و پذیرش خود و دیگران همان‌گونه که هست و… می‌پردازد.

ظاهراً مازلو و یا کسانی دیگر، در این اواخر دو سطح دیگر به این هرم اضافه نمودند. نیاز به دانستن و نیاز به زیبایی.

با این مقدمه، بیان این نکته و فهم و دریافت آن راحت‌تر به نظر می‌رسد که انسان فقط کالبدی جسمانی و ظاهری مادی نیست تا تنها با آب و غذا و لباس و مسکن و پاره‌ای از امکانات رفاهی، بقا و تداوم حیات خویش را تأمین و تضمین کند.

ج) معنویت را می‌توان از بُعدی دیگر هم مورد بحث و بررسی قرار داد و آن هم زمانی است که با تمام وجود احساس می‌کنیم معلومات و دانسته‌های ما نه تنها محدود به همین ظواهر و پدیده‌ها و امور مشهود و قابل رؤیت نیست بلکه، راه وصول و دستیابی به آن‌ها نیز فقط مشاهده و تجربه و آزمایش و کوشش و خطا نیست و ابزارها نیز تنها حواس پنجگانه نیستند.

وسعت هستی، کثرت موجودات و نظم بسیار دقیق و روابط فوق‌العاده پیچیده‌ی بین آنها، دانشمندان را به این اعتراف واداشته است که همانند ابن سینا با زبانی ساده بگویند: تا بدانجا رسید دانش من / که دانم همی که نادانم!!

یا همانند اینشتین بگویند: اگر مجهولات هستی را به نردبانی تشبیه کنیم که تا آسمان امتداد دارد، ما تا حالا فقط چند پله از آن بالا رفته‌ایم!

اینجاست که انسان، افق دیدش، نحوه‌ی تعاملش با هستی، و نوع نگاهش به خود و محیط‌اش بسیار فراتر از اشتغال به امور روزمره خواهد شد و به قول فلاسفه از فطرت اول به فطرت ثانی عبور خواهد کرد.

یعنی هروقت، افق دید و نگاه کسی فراتر از زمان و مکان زمینی باشد، و انسان را موجودی صرفاً جسمانی تلقی نکند که به دنبال ارضای نیازهای مادی و حیوانی است، و عوامل تأثیرگذار در امور عالم و تغییر و تحولات هستی را به علل و اسباب ظاهری و کشف شده و تجربی محدود نکند، و دین را

تنها در انجام يك سرى اعمال قالبى و خشك به نام فقه تعريف ننمايد و انجام هرگونه اصلاح و تغيير اجتماعى را به مبارزه‌ی سياسى و دستيابى به قدرت فرو نگاهد و سعى نکند که به هر طریقى با هر قیمتی و از هر راهی واقعیات و حقایق را طبق آرمانها و باورهای خویش قالب‌بندی و متحقق سازد، چنین انسانی مستعد معنوی شدن است که از راه خود آگاهی و عمل به فرامین الهی، به این مقام دست خواهد یافت.
کما این که در طول تاریخ اسلام، جامعه‌ی اسلامی صدها هزار زن و مرد را با ویژگی‌هایی بسیار برتر و تأثیرگذارتر از انسان معنوی مورد نظر مکاتب عرفانی نوظهور به خود دیده است. پس به طور خلاصه باید گفت معنویت، یعنی:

۱. امری فراتر از اینجا و اکنون؛

۲. چیزی فراتر از نیازهای مادی انسان؛

۳. ساحتی فراتر از علل و عوامل ظاهری؛

۴. دینی فراتر از فقه؛

۵. دینی فراتر از سیاست؛

۶. دینی فراتر از ایدئولوژی؛

بهرامی‌نیا:

معنویت در دو معنا به کار می‌رود: در برابر جسمانیت و به معنای اهتمام به بعد روحانی بشر و تغذیه، تصفیه و تقویت آن با فضایل اخلاقی و مراقبت هوشیارانه مستمردر برابر دنیاگرایی و به معنای حساسیت نسبت به معنا و مفهوم زندگی انسانی و تلاش برای کشف آن و حرکت در پرتو هدف(معنای) خلقت و زندگی انسانی.

اصلاح:

مفهوم «معنویت» نزد فلاسفه و همچنین ادیانی چون یهودیت و مسیحیت برحسب جهانبینی و نوع نگاهی که به مفاهیم اساسی همچون «هستی، جهان و انسان» دارند، حامل معانی و مقاصد متفاوتی است. در این میان آیین اسلام چه برداشت و نگاهی به نسبت «معنویت» دارد؟

بهرامی‌نیا:

طبیعی است که فرهنگ هر ملتی ریشه در دین، فلسفه و ایدئولوژی مقبول آن ملت دارد و اسلام نیز معنویت مخصوص به خود را دارد؛ معنویت یا معناگرایی در معنای گرایش به معنا و هدف زندگی، مشروب از هدف خلقت

در دین اسلام خواهد بود و چون هدف خلقت از نظر اسلام، تقرب به خالق جهان از طریق ادای مناسک، تزکیه نفس، خدمت خلق و عمران جهان است، شخص معنوی کسی خواهد بود که افق دید خود را با این هدف و معنا تنظیم کند و در جهت نیل به آن بکوشد.

اصلاح:

اگردر متون اسلامی قرآن و سنت نبوی دنبال واژه‌ی مناسبی برای مفهوم معنویت باشیم، کدام واژه می‌تواند حامل این بار معنایی باشد؟

بهرامی‌نیا:

واژه‌هایی مانند تقوا، تبتل، ذکر و… ، و عباراتی مانند: (...استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم...) [انفال:۲۴]؛ «...چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید...» و نیز (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ...) [قصص:۷۷]؛ «و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی...»؛ ناظر به مفهوم اسلامی معنویت هستند.

اصلاح:

دین اسلام چگونه مادیت و معنویت و به عبارتی «جسم و روح» را بهم گره می‌زند و این جمع میان جسم و روح چه اثری بر سرنوشت آدمی و جایگاهش در هستی بر جای می‌نهد؟

بهرامی‌نیا:

گر چه اسلام در جایگاه یک دین حکیمانه و جامع، به هر دو بعد جسمی و روحی انسان اعتراف و اهتمام دارد، اما حیات انسانی را درجه‌ای بالاتر از حیات حیوانی می‌نشاند و اکتفا به تغذیه، حرکت و تولید مثل را توقف بر حیات حیوانی می‌داند و غرائز را در حد محرک می‌خواهد و نه رهبر؛ لذا در عین تأکید بر وجوب مراعات بهداشت و سلامت جسم، شخص بی‌دین را با واژه‌ی «مُرده» نام می‌برد: (أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنُ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) [انعام:۱۲۲]؛ « آیا کسی که مرده[دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی

است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است.» و این به روشنی نشان می‌دهد که فرد و تمدنی که دیدش محدود به دنیا و اشباع غرائز است، فاقد حیات معنوی و هم‌افق حیوانات و بلکه فروتر از آنهاست! سلامت جسمی گرچه شرعاً ارزشمند است اما ارزش آن از جمله ارزش‌های خادم است؛ یعنی به خودی خود و بدون خدمت به رشد معنوی و کمک به فربهی و فرهیختگی جان، ارزشی ندارد و اگر بر مقام مخدوم نشانده شود، کارکرد ویرانگر و انسانیت سوزخواهدیافت. چنان که امام شافعی به درستی سروده اند:

و من فاته التعليم وقت شبابه

فکبر علیه أربعا لوفاته

حياة الفتى والله بالعلم و التقى

إذا لم یكونا لا إعتبار لذاته

«هر که علم‌آموزی را در عهد جوانی از دست دهد، بر او چهار تکبیر بزیند. سوگند به خدا که زندگی آدمی بسته به معرفت و پارسایی است که اگر نباشند هیچ ارج و اعتباری برایش باقی نمی‌ماند.»

اصلاح:

حال بر اساس منابع اسلامی، آراء دانشمندان و بر اساس حیات مسلمانان به درازای تاریخ اسلامی، «انسان معنوی» چه شخصیتی را گویند؟

محمود ویسی:

بنام خدا و با سلام و تحیت و امید به اینکه بتوانیم در این راستا آنچه را که اندوخته علم و تجربه بزرگان سیر و سلوک است در پاسخ به این سوالات تقدیم نماییم.

ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از انسان معنوی قدری مشکل است اما می‌توان با بیان برخی از ویژگی‌های انسان معنوی تا حدودی تصویری دقیق از او برای تأسی ترسیم نمود. این ویژگی‌ها به اختصار عبارتند از:

۱. انسان معنوی مرتباً حس عاشقانه‌ای در حال غلیان دارد و اهل دل است و سرمایه‌اش همان دل است و هرگز اجازه نمی‌دهد که چیزی دلش را گِل کند.

۲. انسان معنوی رفتارهای محاسبه‌گر و معامله کننده ندارد و از اصالت در رفتار

برخوردار است.
عبارتی اهل عدالت نیست بلکه اهل احسان است و اهل احسان بودن به‌مراتب مهم‌تر و مشکل‌تر از اهل عدالت بودن است.
همچنان که در قرآن آمده است: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...) [نحل:۹۰]
۳. انسان معنوی فاعل و پیشقدم درعشق‌ورزی و بخشودن است، زیرا دوست دارد به خداوند نزدیک شود و ربانی گردد.
آنجاست که از چشم و گوش و دست و پای ربانی برخوردار می‌شود و به‌قول حافظ:

از پای تا سرت همه نور خدا شود

در راه ذوالجلال چو بی‌پا وسر شوی

۴. انسان معنوی هرگز گله و شکایت نمی‌کند و نق نمی‌زند و در خلوت و جلوت به یک گونه رفتار می‌کند. چون کسی که شکایت می‌کند، نمی‌تواند اثرگذار باشد و از فقدان معنویت رنج می‌برد.

۵. انسان معنوی کسی را حذف نمی‌کند، بلکه افراد بسته به اثربخشی و یا اثرپذیری خود در میدان جاذبه‌ی او خود به خود جذب یا دفع می‌شود.(انسان معنوی، یارانش را با تطمیع و یا تهدید به دنبال خود نمی‌کشانند بلکه آنان با شور و شوق به سوی او می‌آیند.)

۶. فرد معنوی اهل شکر است. شکر، توجه دائمی به همه‌ی داشته‌ها و ندیدن نداشته‌هاست. شکرگزاری و حمد از قوانین شفاست و شفای دل از بیماری‌ها و امراض در گرو اهل شکر بودن است.

۷. فرد معنوی تحت تأثیر فشارهای زندگی قرار می‌گیرد، اماچون خودآگاهی دارد آثار اینگونه فشارها بر او موقتی و اندک است و نمی‌تواند سیر او را به‌سوی کمال متوقف نماید.

۸. فرد معنوی از کسی توقعی ندارد، لذا کسی نمی‌تواند او را ناراحت کند و از کسی ناراحت نمی‌شود.(هرچه توقع انسان از عالم خارج کمتر شود، اقتدار و تأثیرگذاری او بر جهان خارج بیشترخواهد شد.)

۹. فرد معنوی اثرگذاری فعال و اثرپذیری فهیم است و با توجه به ظرفیت وجودی افراد طوری به آنها پیام می‌دهد که نه فرد تخریب شود و نه پیام. فرد معنوی بر محیط پیرامون به بهترین شکل اثر می‌گذارد طوری که نه خود دچار تنش می‌شود و نه دیگری را دچار تنش می‌کند.

۱۰. فرد معنوی اهل مراقبه است و خود را همیشه در محضر خدا می‌بیند. او هم بر اعمال و هم بر افکار خود مراقبت می‌کند. او نه تنها با زبان، بلکه در ذهن خود نیز غیبت نمی‌کند و از اندیشه‌ی گناه نیز دوری می‌گزیند.

اصلاح:

پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در طی دوران رسالتش توانست جامعه‌اش را از لحاظ «معنویت» به جایگاهی ارتقاء دهد که در طول تاریخ عرب بی‌سابقه بوده است. سؤال اینجاست که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به یاری چه راهکارهایی توانست این تحول را در جامعه‌اش محقق سازد؟

بهرامی‌نیا:

برای ترسیخ یک نگرش در شخصیت افراد و یا فرهنگ‌سازی در سطح اجتماع، سه نوع نیرو کارایی دارد: نیروهای باوراننده، نیروهای انگیزاننده و نیروهای بازدارنده. رسول گرامی(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مانند هر مصلح دیگری از هر سه نیرو برای تزریق معنویت به منش افراد و فرهنگ جامعه سود برد؛ برای معنوی شدن، باورها و عواطف زمینه‌ساز لازم است؛ آنکه بر اثر آلودگی روانی مبتلا به شونیسم و نژادپرستی است و برخی انسان‌ها را از روی خصوصیات غیراکنسایی یا صرفاً به خاطر هویتشان منفور می‌انگارد چگونه می‌تواند فردی معنوی باشد؟! البته از میان این اصناف سه‌گانه، کاراترین و اثرگذارترینشان، عوامل انگیزاننده و از میان این عوامل نیز نوع شخصیت و رفتار صاحب یک فکر است؛ پیامبر گرامی(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) واجد چنان شخصیت جذابی بود که به قول جامی، عرب را با بلاغت و عجم را با ملاحظت تسخیر می‌کرد و دلربایی ناشی از امانتداری و دلسوزی جوشانش چنان بود که مخالفانش مانع مواجهه‌ی مردم با او می‌شدند و در داوری کژاندیشه‌های خویش او را جادوگر می‌نامیدند! حتی امروزه نیز، مطالعه سیره‌ی عطرآگین آن فخر بشر، مخالفان بی‌خبری چون آن فیلمساز هلندی را تسخیر می‌کند! تاریخ دعوت اسلامی نشان می‌دهد که هر جا دیانت رواج داشته به برکت حضور متدینان پاکنهاد و نیکوکاری بوده است که آموزه‌های متعالی اسلام را در قالب رفتار مشفقانه و منصفانه خویش، به مردم می‌چشانده‌اند؛

همین بود راز اثرگذاری فرازمانی کسانی چون امام عبدالقادر گیلانی که خدمت خلق را مایه‌ی تقرب به خالق می‌دانست و هر کس را که از در می‌آمد نانش می‌داد و از ایمانش نمی پرسید! نه چون امروزه که در سیاستی منحوس و معکوس، به نام دین، نان مردم را می‌برند و خلایق را از هر چه دین و دینی است، متنفر می‌سازند! عکس این قضیه نیز صادق است و هرگاه مردم ببینند مدعیان دین، درخلوت آن کاردیگر می‌کنند و دین را بهانه‌ی سود خویش و زیان خلق ساخته‌اند و

لقمانی را به لقمه‌ای می‌فروشند و برای خوانی خونی می‌ریزند، همچون تیر از کمان جسته از دیانت و معنویت می‌گریزند و همین بود که عمر فاروق(رضی‌الله‌عنه) به استاندارانش توصیه می‌کرد که حق مسلمانان را مخورید که آنان را به سمت کفر سوق خواهید داد. برای تبدیل شدن یک نگرش به فرهنگ اجتماع نیز کاراترین عامل، تدارک و تثبیت ساختاری است که در کارکردش همسو با آن نگرش باشد؛ در یک جامعه‌ی آلوده به فقر و تبعیض، توقع مدارا و نظم اجتماعی و احترام به کرامت و حقوق انسانی، پایه‌ی منطقی ندارد؛ در شرایط رواج بیکاری و تقسیم حقوق از روی پایبندی به ایدئولوژی حاکم، حتی اگر هزاران جمله‌ی نظم و نثر در نکوهش مَثلق و ارتشاء در گوش مردم تزریق شود، فساد اداری و رواج رشوه و پارتی‌بازی و ظاهرسازی حتمی و قطعی است! پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) با ترسیخ اخوت و عدالت و استخدام مدیران عادل، ساختاری تعبیه کرده بود که معنویت‌گرایی را تشویق و تقویت می‌کرد و چنان نبود که تقوا و درستکاری سبب محرومیت از حقوق اجتماعی و ترقی اداری شود.

اصلاح:

دردنیای مدرن امروز با چه ملاک‌هایی می‌توان تشخیص داد که یک جامعه معنوی است؟ در مقابل علایم انحطاط معنوی یک جامعه انسانی را چگونه می‌توان تشخیص داد؟

محمود ویسی:

با توجه به پاسخ سوال قبلی باید گفت جامعه معنوی جامعه‌ای است که اعضای آن را انسانهای معنوی با ویژگی‌های مذکور تشکیل می‌دهند. اما انحطاط معنوی از

انحطاط اخلاقی آغاز می‌شود. به عبارتی شاخصه‌ی آغازین انحطاط معنوی انحطاط و افول ارزش‌های اخلاقی است و به دنبال آن بحران‌های فکری و روحی جان می‌گیرند.

اصلاح:

علمای اخلاق یکی از مسائل عمده زندگی انسان امروز را «بحران معنویت » می‌دانند؟!این بحران چگونه دامنگیر جوامع انسانی گشته است؟

محمود ویسی:

مراحل شکل گیری بحران از نگاه علمای علوم استراتژیک عبارتند از: ۱. تنش ۲. تشنج ۳. بحران. با توجه به این مراحل می‌توان گفت آغازگر بحران معنویت وجود تنش‌های مختلف در حوزه‌ی تعامل با مشکلات خُرد و اندک روحی است. چرا که اگر در مرحله تنش راهکار درست و کارآمد مواجهه با آن شناسایی و اتخاذ گردد، هرگز به مرحله‌ی بعد یعنی تشنج کشیده نخواهد شد. به همین ترتیب پیشگیری در هر مرحله‌ای از تبدیل تنش به تشنج و تشنج به بحران جلوگیری می‌کند. بنابر این چون نیازهای انسان در آغاز راه ساده و تأمین آنها کم هزینه است به آسانی می‌توان به آنها پاسخ گفت و از شکل‌گیری بحران جلوگیری نمود. و چون این اتفاق نیفتاده است لذا شاهد دامنگیر شدن بحران معنویت هستیم.

اصلاح:

اگر منصفانه به قضاوت بنشینیم باید بگوییم این تنها جوامع غربی نیستند که دچار بحران معنویت‌اند بلکه جوامع اسلامی هم در معرض چنین بحرانی قرار دارند. جنگ و دعواهای مستمر، فقر و فحشا و حاکمیت استبداد سیاسی از علایم و پیامدهای این بیماری‌اند. به نظرشما مسلمانان چرا به «فقر معنویت» گرفتار شده‌اند؟

معروفیان:

بله درست است که جوامع اسلامی نیز به بحران معنویت گرفتارند و قابل انکار نیست ولی تفاوتی که در این بین وجود دارد این است که بحران معنویت در جوامع توسعه‌یافته به ویژه کشورهای اروپایی، صبغه‌ای فردگرایانه دارد. یعنی فرد در یافتن معنای زندگی با مشکل و چالشی جدی روبرو شده است. در حالی که در جوامع شرقی به ویژه

در کشورهای اسلامی، بروز و نمود فقدان معنویت، به صورت اجتماعی است. یعنی نظام‌ها و روابط اجتماعی، ساختار سیاسی و مناسبات قدرت و سیستم‌های اقتصادی به شدت معیوب، بیمار و فاسداند. اما هنوز هم جلوه‌های اخلاق و روابط اجتماعی سالم و معنادار در سطوح فردی و نهایتاً خانوادگی دیده می‌شود.

مخصوصاً بیداری اسلامی تا حد بسیار زیادی توانسته است این خلاء را در میان اعضا و هواداران خود پُر کند.

از دیدگاه من عدم حضور معنویت در کشورهای اسلامی، نه ناشی از بحران فکر و اندیشه و نه ناشی از تقابل سنت و مدرنیته، بلکه ناشی از عدم آزادی و عدالت است و مستقیماً مربوط به حاکمان دست‌نشانده و نظام‌های دیکتاتوری است که علناً از سوی غرب سیاسی و سکولارها و لائیک‌های فلسفی حمایت می‌شوند.

اصلاح:

اگر مصلحان، متفکران و دعوتگران مسلمان بخواهند همچون امام محمد غزالی معنویت را یکبار دیگر احیاء نمایند، به نظر شما این رنسانس و احیایگری اخلاقی و معنوی در میان مسلمانان و در دنیای امروز چگونه تحقق می‌یابد؟

معروفیان:

جوامع اسلامی جوامعی مدرن نیستند بلکه مدرنیزه هستند و شخصاً به حوالت دادن و ارجاع همه‌ی مشکلات جهان اسلام به تقابل سنت و مدرنیته چندان اعتقادی ندارم.

اولاً بین سنت و مدرنیته هیچ جنگ و تقابلی وجود ندارد، بلکه مدرنیته از دل سنت بیرون می‌آید و ثانیاً هیچ جامعه‌ای کاملاً سنتی و کاملاً مدرن نیست.

چرا؟ چون تغییرات علمی، اجتماعی و سیاسی، بسیار سریع است و این سرعتِ بسیار زیاد، برای خیلی‌ها این مشکل را درست می‌کند که اصلاً تغییر را نمی‌بینند و در سرعت بسیار بالا، اشیاء متحرك هم، ثابت دیده می‌شوند. در نتیجه، عدم درك تغییرات و ضرورت هماهنگی با آن، همچنان برای بعضی از جوامع یا بخشی از جامعه وجود خواهد داشت. در همین قرن ۲۱ و در کشورها و جوامعی که به قول عده‌ای کاملاً مدرن هستند، باورها و

خرافات بسیار عجیب و غریبی وجود دارد که انسان را به راستی متعجب می‌کند!! هنوز هم بخش‌هایی از فرهنگ و روابط اجتماعی این جوامع با تغییرات در سطح اندیشه و یافته‌های علمی، نمی‌توانند خود را هماهنگ کنند .

همچنین بنده به توهم توطئه‌ای که عده‌ای از مسلمانان به آن گرفتارند و همه‌ی بدبختی‌های اسلام و مسلمین را ناشی از توطئه‌های غرب و یهود می‌دانند، اعتقادی ندارم. گرچه باور دارم که این دین، دشمنانی قسم خورده دارد و خود قرآن نیز به آن اشاره نموده است: (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبَيِّحَ لِمْذَبِهِمْ...) [بقره:۱۲۰]؛ «و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند، مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی...»؛ اما باز هم قرآن اشاره کرده و اطمینان داده است که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...) [مائده:۱۰۵]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند...»

حالا به اصل سوال برگردیم. جوامع اسلامی در حال حاضر، از انسجام و یکپارچگی و هویت جمعی برخوردار نیستند و عدم ثبات و اسقرار سیاسی و شکاف بین دولت - ملت، فضایی از عدم امنیت و آرامش به وجود آورده است و اولین گام برای استقرار معنویت، آموزش و اولین گام برای استقرار معنویت، آموزش و آزادی است و نظام‌های سیاسی در اکثر جوامع اسلامی هر دو را تحریف یا به بند کشیده‌اند.

و در حال حاضر نماینده‌ی اکثریت مردم در جوامع اسلامی، احزاب و گروههای مبارز، آزادبخواه و عدالت‌طلبی هستند که اغلب در قالب بیداری اسلامی با عناوین و القاب متفاوت و متنوع، به فعالیت و جذب و سازماندهی توده های مردم مشغول‌اند و تاکنون هزینه‌های بسیار زیادی را نیز متحمل شده‌اند اما حضور پُررنگ و غیرمنصفانه‌ی حاکمان دیکتاتور، متأسفانه، تشخیص درد و تجویز داروی واقعی را از رهبران بیداری اسلامی نیز گرفته است و افراد بسیار باهوش و بزرگواری چون شهید سید قطب و مرحوم مودودی را به مسیری کشاند که تنها راه چاره و علاج مسلمانان را در براندازی حاکمان ظالم و مستبد و استقرار حکومت اسلامی بیابند و چون علناً می‌دیدند غرب از دیکتاتورها و حاکمان نالایق و فاسد، حمایت و جانبداری

می‌کند(همچنانکه امروز هم می‌بینیم) مقابله با غرب و یکی از مهمترین دستاوردهای بشر در زمینه‌ی تنظیم مناسبات سیاسی و قدرت و حکومت را که دموکراسی بود، سرلوحه‌ی کار خویش قرار داده و جوامع غربی را متهم به جهالت نمودند. البته در خصوص دموکراسی و معایب و نواقص و پیامدهای منفی آن، حرف و حدیث فراوانی وجود دارد. ولی علیرغم تمامی اینها، بهترین گزینه در جهان امروز و به ویژه برای جوامع استبدادزده‌ی شرقی و اسلامی همین دموکراسی است.

لب کلام من این است که اگر حاکمان ظالم و دست‌نشانده نمی خواهند آموزش و آزادی را در جوامع مسلمان نهادینه کنند، جنبشهای اسلامی و رهبران بیداری اسلامی نیز در این دام افتاده‌اند و راه برون رفت را تنها در سیاست و کار سیاسی می‌دانند و به آموزش و توانمندی و بهره‌برداری از همه‌ی امکانات و ظرفیتهای بالقوه و متنوع مسلمانان، توجه چندانی ندارند و کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک شده‌اند.

جنبش بیداری اسلامی، چاره‌ای جز آموزش و تربیت واقع‌گرایانه و امروزی اعضای خود و فرزندان امت اسلامی ندارد و آزادبخواهی را با دو راهکار: ۱. نهادینه کردن آزادی در درون افراد و نه فقط در تقابل با حاکمیتها و در قالبی سیاسی، ۲. دگرپذیری در تعامل با دیگران که هر کسی حرقی برای گفتن و حقی برای بودن دارد و می‌تواند نقشی در اصلاح وضع موجود داشته باشد. بدون ریشه‌دار کردن آزادی در درون و دگرپذیری در بیرون و در میدان حرکت و جنبش، «آزادی» از هر کسی که شنیده شود، سخنی بی‌پشتوانه و شعاری بدون ضمانت اجرایی خواهد بود. ماحصل کلام این که حساب حاکمان ظالم و دیکتاتور از اول مشخص است و آنان تن به آزادی و عدالت نمی‌دهند ولی در حال حاضر روی سخن با بیدارگران و مصلحان و رهبران بیداری اسلامی است که اگر می‌خواهند با بازگشت معنویت و اخلاق به جامعه، فضایی برای زیستن انسانی و عبادت الهی فراهم آید، کم رنگ نمودن صبغه‌ی سیاسی در فعالیتها و بیرون آمدن از قالب های ایدئولوژیک در برنامه‌های تربیتی، از اهم واجبات است. که نیل به این اهداف نیز تنها با آزادی و دگرپذیری ممکن است.

منظور از آزادیگی نیز، عدم وابستگی و تعلق

خاطر به هر فکر، شخص، یا شیئی است که او را از قُرب و نزدیکی به خداوند و انسانیتِ انسان باز می دارد که در مفهوم لاله الاّ الله به نحو کامل و احسن نمود پیدا می‌کند.

اصلاح:

نقش شعائر تعبدی همچو نماز، روزه و حج در تعمیق معنویت و شکوفایی روحی به چه ترتیب می‌باشد؟

معروفیان:

اگر این شعایر را با هدف اصلی که نزدیکی به پروردگار و پاکسازی درون و در نهایت آمادگی انسان برای رسالتی بسیار مهم که عمران و آبادانی زمین است به مسلمانان آموزش دهند و آن‌ها را در قالبهای کلیشه‌ای و فقهی محدود و محصور نکنند و با کیمیای «اخلاص» و «احسان» بیارایند، هیچ چیزی تا این اندازه انسان را معنوی و روح‌اش را متعالی نخواهد کرد. به فایده‌مند بودن احکام و شعایر تعبدی در همین دنیا باور دارم، ولی مؤمن واقعی فقط به خاطر رضای خدا و نزدیکی به او آنها را انجام می‌دهد و احساس می کند این کمترین کار است که برای معشوقش از دستش برمی‌آید.

مسلمانی را در نظر بگیرید که شدیداً مشغول کار و فعالیت و یا تفریح و سرگرمی است. ناگهان صدایی را می‌شنود: الله اکبر!!!الله اکبر!! اشهد ان لاله الاّ الله اشهد ان محمداً رسول الله

ای مسلمان! در حال حاضر به هرچیزی مشغولی و هر فکری در سر داری، همه را به کناری پنه و به هوش باش و بیادآور که نه تنها خدا از هر چیزی بزرگتر است بلکه فقط او بزرگ است و لا غیر! مقصود و هدف اصلی فقط اوست و محمد(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نیز همین پیام و مأموریت را بر عهده داشت و برای آوردن همین پیام برانگیخته شده بود.

این مسلمان، از هرچیزی که به آن مشغول بود، دست می کشد. وضویی می‌گیرد و با آگاهی کافی، گام‌هایی استوار و اعتماد به نفس لازم به سوی نماز می شتابد و در صف نمازگزاران و یا به تنهایی به سوی جهتی مشخص و واحد می‌ایستد. برای چند دقیقه از این مشغولیات ذهنی یا فعالیت های فیزیکی و جسمانی دور می شود و به توصیف خالق این جهان و آغاز و انجام خلقت می پردازد و به یاد می آورد که زندگی و حیات، تنها در

این چند روز خلاصه نمی شود و زندگی اصلی و ابدی هنوز شروع نشده است. پس از نیل به این شناخت و قبول و پذیرش و تکرار آن، به یاد می آورد و یا با چشمان خویش می بیند که در این راه تنها نیست. آنگاه، خودش هم اظهار موضع می کند و از پروردگارش می خواهد او را به راه راست هدایت و در این مسیر ثابت قدم واستوار بگرداند. فوراً به یاد می آورد و بر زبانش جاری می شود که راه راست چیست؟ نیازی به این همه فلسفه و کلام و مباحث روشنفکری نیست. بسیار واضح و روشن است. راه همه ی انبیاء، راه تصدیق کنندگان و کسانی که بسیار صادقانه و بی عذر و بهانه به انبیاء الهی ایمان آوردند. راه شهیدان و کسانی که برای اثبات حقایث و درستی این راه، جان خویش را در طبق اخلاص نهادند و نثار خواست محبوب و آزادی بندگان او نمودند. راه کسانی که هم اکنون برای اصلاح وضع موجود و برای آسایش و آرامش همه‌ی انسانها و جلوگیری از هرگونه ظلم و سرکشی و طغیان، در حال مبارزه و انتشار خیر و نیکی هستند. مسلمان این کار را پنج دفعه در شبانه روز تکرار می‌کند. قرار گرفتن در مکانی ویژه به نام مسجد و فضایی خاص و بسیار معنادار به نام نماز در زمان‌ها و اوقاتی معین، عین معنویت و معنویتی خالص است و برخلاف معنویت‌های ساختگی امروزی تنها سکوتی محض، حرکاتی موزون یا گوش دادن به موسیقی و رقص و آوازی بی معنا و دور از معنویت نیست!!

این، فقط تبیین و تصویر معنویت در یکی از شعایر و عبادات اسلامی بود و می‌توان به شرح و تفسیر سایر شعایر نیز پرداخت که این مجال اندک است و این مقال محدود.

اصلاح:

یکی از درد و رنج‌های انسان امروز درد «تنهایی» است. از نظر شما در عصر گسترش سرسام‌آور ارتباطات و دردسترس همگان بودن وسایل ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی، چرا باین حال انسان از درد مفرط «تنهایی» رهایی نمی‌یابد؟ این تنهایی معلول چیست؟

بهرامی‌نیا:

تنهایی یکی از آفات برآمده از فرهنگ مدرن و تمدن صنعتی است که بر روزگار ما حاکم است؛ بشر همواره خودخواه و خودبین بوده است اما در دوران پیشامدرن، این خصلت

نکوهش می‌شد؛ امروزه اما، این خودخواهی جواز علمی یافته است و روانشناسی و حقوق جدید قبای تأیید بر قامتش پوشانده‌اند! انسان امروزی تحت تأثیر اندیشه‌های فردگرایانه و اومانیستی، انبانی از توقع گشته است؛ این توقعات گر چه در بعد سیاسی زمینه‌ساز لگام شدن دیکتاتوری و تغییر نقش حاکمان از ارباب به خادم گشته و از این جهت، ستودنی است، اما دامنه‌ی آن تا توقع از هستی گسترش یافته و رنگ فلسفی به خود گرفته است؛ بشر کنونی تا جایی پیش رفته که به خلقت خویش و این که چرا بدون اجازه و رضایت خویش آفریده شده اعتراض دارد و سرشار از انتظاراتی است که خارج از ظرفیت فلسفی دنیاست؛ سلاح و فخر بشر امروزی، تکنولوژی و افزارمندی است که توان معنادار کردن زندگی و شأن تعیین چگونگی جهت استفاده از آن را ندارد؛ شما وقتی کسی در حال امتحان و در موقعیت کنترل‌شدگی مانند یک سرباز را پرتوقع می‌کنید، طبعاً او را در معرض بحران و سرخوردگی قرار می‌دهید! این دنیا از بنیاد سرای آزمون است و درآمیخته با انواع تنگناها، محدودیت‌ها و مصائبی که خارج از کنترل و رضایت ما هستند؛ انسان را بر جایگاه مخدوم و معبود نشاندن و او را از خالق هستی بریدن، رویارو کردن او با غول تنهایی و پوچی در این دامگه حوادث و تنگ ساختن زندگی اوست! انسان قدیم با خودش در آشتی بود و می‌توانست ساعت‌ها با خودش در کمال انس، خلوت کند و به قول جوانان امروزی حالشو ببرد! انسان سنتی با خودش مسابقه می‌داد، اما عرصه مسابقه‌ی انسان کنونی به خارج از شخصیت خودش انتقال یافته و به رقابت و چشم و هم چشمی با دیگران تغییر یافته است! رقابتی که از بنیاد ظالمانه است، نقطه شروع مشترک ندارد و نتیجه‌ی آن غالباً حسرت وکینه است! برونی شدن مسابقه به معنای آن است که بشر امروزی خود را از سیر انفسی می‌گریزند و تا تهاجم خواب ناشی از فرسودگی وخستگی، مجبوراست خود را از طریق سرگرمی با ابزارهای ارتباطی و حتی مواد مخدر، از خود بدزدد و با خود رویارو نشود! نکته‌ی پایانی اینکه، در اندیشه‌ی مدرن پیوندهای خویشاوندی تحت عنوان پیوندهای سنتی، تنقیص و گاه تقبیح می‌شود و به جای آن، مناسبات صنفی و سیاسی تحسین وتثویق می‌شود که غالباً مبنای

مادی و منفعت‌گرایانه دارد! تضعیف روابط سنتی نیز بخشی از نیازهای عاطفی بشر را بی‌پاسخ می‌گذارد و تنهایی را تقویت می‌کند.

اصلاح:

آیا ممکن است انسان مسلمان هم احساس تنهایی نماید؟ تنهایی انسان مسلمان چه انواعی دارد؟

معروفیان:

انسان مسلمان نیز يك انسان است و قطعاً از عدم ارضای نیازهای انسانی و محدودیت‌ها و تنگناها و مشکلات اجتماعی‌اش رنج می‌برد و اجازه و رضایت خویش آفریده شده اعتراض دارد و سرشار از انتظاراتی است که خارج از قبول و ناموجه می‌داند، اگر او نتواند از راه قانون به این وضعیت اعتراض کند و یا برای تغییرش اقدامی نماید، قطعاً افسرده خواهد شد و یا در نگاهی بدبینانه، به سکس و مواد مخدر پناه خواهد بُرد و تمام اینها، نشان از تنهایی و انزوای فرد مسلمان است. اما اگر انسان مسلمان را در قالب بیداری اسلامی و کسی که برای اعاده‌ی ارزش‌ها و استقرار آزادی و احقاقی حقوق مردم با مرجعیت و دیدگاه اسلامی فعالیت می‌کند، تعریف نم‌ایم، رنج و درد و تنهایی‌اش بسیار متفاوت است. او با آموزش‌ها و ارتباطات و فعالیت‌هایش در قالب يك گروه یا جماعت یا… توانسته است به زندگی‌اش معنا ببخشد و خود را از تنهایی و یأس و ناامیدی برهاند. ولی رنج و تنهایی او ناشی از رنج مردم و ظلم و جور و فساد و بی‌عدالتی در جامعه و عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشورش است. این در حالی است که پتانسیل‌ها و فرصت‌های بسیار زیادی هم از لحاظ منابع طبیعی و هم نیروی انسانی کافی و مستعد وجود دارد. او بارها و بارها با خود به گفتگو می نشیند که چرا؟!

اصلاح:

الگوهای اخلاقی در جامعه چگونه می‌توانند به توسعه و تعمیق معنویت در جامعه کمک کنند؟

محمود ویسی:

با توجه به آیه ۱۱۹ سوره توبه که می‌فرماید: **(أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.»

وجود الگوهای کاریزما و تربیت رموز و

نونه‌های معنوی و توسعه‌یافته‌ی شخصیتی، گامی مؤثر در جهت سوق دادن جامعه بسوی معنویت می‌باشد. گمشده‌ی جامعه ما همان گمشده‌های مولوی است در قرن هفتم که در دیوان شمس می‌گوید:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

زین هم‌رهان سست عناصر دم‌گرفت

شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

لذا مصاحبت و مجالست با صادقان و دوستان خدا همنشینی با خداست و همنشینی با خدا توسعه و ترسیخ و نهادینه ساختن معنویت در جامعه را ممکن می‌سازد.

اصلاح:

استاد ناصر سبحانی احساس خوشبختی را حالتی می‌داند که انسان در آن حال، نه غم داشته باشد و نه ترس. شما چه برداشتی از خوشبختی _این گوهر ناب هستی_ که همه با حرص و ولع وصف ناپذیر دنبال آنند، دارید؟

محمود ویسی:

خوشبختی یوسف گمگشته انسان‌هاست و به تعبیراستاد سبحانی در بندگی مخلصانه خداوند خلاصه می‌شود و راه دستیابی به آن این است که نگاه خود را به دنیا تصحیح نم‌اییم و بدانیم زیباترین تعریف برای زندگی، بندگی خداوند است و راه تحقیق خوشبختی یعنی همان نبود ترس از آینده و اندوه گذشته، تنها بندگی است و بس. بنابراین خوشبختی در ایمان است و ایمان هم در دل است و تا این دل، دل نشود خوشبخت نخواهد شد.

حکمتها معجزات بعظاسبتندی

حقیقت رجاء به رحمت خداوند

«الرَّجَاءُ مَقَارَنَهُ عَمَلٌ وَّ إِلا فُهوْ أَمْنِيَّةٌ»

ترجمه: رجاء حقیقی آن است که عمل به همراه دارد و در غیر این صورت، آرزواندیشی است .

شرح:

«رجاء» یکی از حالات مطلوب ایمانی است که وجودش انگیزاننده و محرک به پیش‌روی و تقدم معنوی است. رجاء که در لغت به معنای امید داشتن و طلب کردن است، در قرآن به عنوان وصفی محمود و سجدیه‌ای ستودنی ذکر شده و یکی از صفات اهل ایمان قلمداد شده است:

(...يَبْتَغُونَ إِلَي رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ...)[اسراء:۵۷]

...کسانی که از همه مقرب‌ترند، خود به پروردگارشان تقرب می‌جویند و به رحمت او امید دارند و از عذاب او بیم‌ناک‌اند... .
(أَمْنٌ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ...)[زمر:۹]

آیا کسی که در پاس‌هایی از شب، گاه به سجده و گاه بر پا، نیایش‌گر است و از آخرت بیم و به رحمت پروردگارش امید دارد [بہتر است یا مشرک غافل ناسپاس]...!

هر اندازه «رجاء» و امید و اشتیاق به رحمت خداوند نیکو و پسندیدنی است، «امانی» و آرزوهای خیال‌بافانه، نکوهیدنی و ناشایست است. در بسیاری از مواقع میان «رجاء» و «أمنية/آرزوخواهی» خلط و اشتباه روی می‌دهد. رجاء و طلب راستین، به عمل و حرکت می‌انجامد و آرزوها و آمانی که در ادبیات قرآنی مذموم و نکوهیده است، دست روی دست نهادن، دل‌خوش کردن به خیالات واهی، درجا زدن و پا پس کشیدن به همراه دارد.

ابوالحسن پوشنگی گفته است: «تصوف کوتاهی اَمَل است و مداومت بر عمل.»[تذکرةالاولیا] شقیق بلخی گفته است: «علامت خوف ترک محارم است و علامت رجا طاعتِ دایم است و علامت محبت شوق و انابت لازم است.»

قرآن کریم آنانی که خود را در دایره‌ی امن و بی‌خطری می‌پندارند و لذا دست از عمل می‌کشند، سخن می‌نکوهد و زیانبارشان می‌خواند:

(أَقَامُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ)[اعراف:۹۹]

آیا از مکر الهی ایمنند؟ در صورتی که جز زیانکاران کسی از مکر الهی [به خیال خویش] ایمن نیست.

و برای آرزوهای میان‌تهی و عاری از هرگونه اقدام و خیزش و عمل، وزن و وقعی قایل

نیست:

(لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًا وَلَا نَصِيرًا)[نساء:۱۲۳]

[وعده الهی] بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هرکس مرتکب ناشایستی شود، جزای آن را می‌یابد و برای خود در برابر خداوند یار و یاورى نمی‌یابد.

و فریفته شدن به آرزوهای خیال‌بافانه و وهم‌آمیز را از عوامل خسران و شوربختی می‌داند:

(...وَعَزَّوْتَكُمُ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكُم بِاللَّهِ الْعَزُّورُ)[حدید:۱۴]

... و آرزوها شما را فریفت، تا آنکه فرمان الهی [مرگ] در رسید، و [شیطان] فریبکار شما را در حق خداوند فریب داد.

قرآن کریم، نمونه‌هایی از آرزواندیشی و گرفتار «امانی» شدن را به ما متذکر می‌شود. خیالات بی‌پشتوانه و زاییده‌ی خواب و خیال برخی از امت‌های پیشین که دست به هر عمل ناشایستی می‌زدند و خود را فریب می‌دادند و می‌گفتند چون از سلاله‌ی انبیا هستیم، جز چند روز اندک‌شمار داخل دوزخ نمی‌گردیم: (وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً...)[بقره:۸۰]

و گویند آتش دوزخ جز چند روز اندک‌شمار به ما نمی‌رسد... .

و یا فریب‌خوردگان آرزوهای بی‌دلیلی که به دعاوی عریض و طویلی دل‌خوش می‌داشتند و می‌گفتند فرزندان و محبوبان و مقربان درگاه خداوند هستند:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ...)[مائده: ۱۸]

و یهودیان و مسیحیان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم... .

در خبری منسوب به پیامبر اسلام- صلی‌الله‌علیه‌وسلم- آمده است: «لیس الایمان بالتمنی و لا بالتحلی و لکن ما وقر فی القلب و صدقه العمل.» یعنی: ایمان، خودآرایی و آدین‌بستن و آرزوپروردن نیست، بلکه ایمان، حقیقتی است که در قلب جای می‌گیرد و رفتار آدمی آن را تصدیق و تأیید می‌کند.

حمد گفتی کو نشان حامدون

نه برونٔ هست اثر نه اندرون

چون ز چشمه آمدی چونی تو خشک

ور تو ناف آهویی کو بوی مشک

زانک می‌گویی و شرحش می‌کنی

چون نشانی در تو نامد ای سنی

در رخت کو از می‌دین فرخی

گر بدیدی بحر کو کف سخی [مثنوی معنوی]

اگر امید به رحمت خداوند موجب بی‌عملی و سست‌همتی شد، نشان از آن است که امید حقیقی و مطلوب نبوده و «امانی» نکوهیده و آرزوهایی راه‌زن بوده است.



دکتر ابوالقاسم فنای

س. مطلع این گفت‌وگو نیز مانند هر گفت‌وگو و مقاله دیگری ایضاح مفهومی مطلب مورد بحث را، که در اینجا معنویت از چشم‌انداز قرآنی است، می‌طلبد. لطفاً بفرمایید از دیدگاه شما چه تعریفی برای واژه معنویت می‌توان از دل قرآن برگرفت؟

ج. به نام خداوند بخشنده مهربان. روشن است که واژه «معنویت» و مشتقات آن در قرآن به کار نرفته است. در عین حال به دلیل وجود آموزه‌های معنوی در قرآن می‌توان ادعا کرد که قرآن یک کتاب معنوی یا یک کتاب معنوی نیز هست بنابراین، به جای پرسش از تعریف «واژه» معنویت از چشم‌انداز قرآن، بهتر است بپرسیم که «آیا مؤلفه‌های معنویت در قرآن یافت می‌شود؟»، یا «معنویت قرآنی چه ویژگی‌هایی دارد؟»، یا «اگر احیاناً تعریفی از سرشت معنویت یا ویژگی‌های انسان‌های معنوی یا سبک زندگی معنوی در قرآن می‌توان سراغ گرفت، آن تعریف چیست؟»

از سوی دیگر، «معنویت» معناهای گوناگونی دارد که نباید با یکدیگر خلط شود. سه تا از این معناها که به بحث ما مربوط می‌شوند عبارتند از:

۱) معنویت به مثابه گوهر ادیان (معنویت دینی/ قدسی)؛

۲) معنویت به عنوان جایگزین یا بدیلی برای دین (معنویت سکولار/ عرفی)؛

۳) معنویت به مثابه مقوله‌ای فرادینی - فراسکولار (معنویت فرادینی - فراسکولار).

معنای اول سابقه تاریخی بلندی دارد و قدمت آن به درازای تاریخ ادیان است اما معنای دوم

به نسبت جدید است و ظهور آن تقریباً به نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد. تا آنجایی که می‌دانم، استعمال واژه معنویت در این معنا دو دلیل اصلی داشته است: اولی عبارت است از تهی یا جدا شدن ادیان بزرگ تاریخی و نهادینه شده از معنویت، یا کم رنگ شدن ارزش و اهمیت معنویت در این ادیان و تحت‌الشعاع عرضیات قرارگرفتن آموزه‌های معنوی موجود در این ادیان، یا عوض شدن جای صدف/ فرم و گوهر/ محتوا در این ادیان و دومی عبارت از تحولاتی است که در ذهنیت و سبک زندگی آدمیان در جهان مدرن رخ داده است.

معنویت به معنای دوم کلمه در واقع نوعی دیانت جدید است که بر حسب ادعای هواداران چنین معنویتی از ۱) «متافیزیک ادیان سنتی»؛ ۲) «متن مقدس»؛ ۳) «تاریخ مقدس» و ۴) «شخصیت‌های دینی که نقش الگوهای معنوی را بازی می‌کنند» خالی است. اینکه «آیا اصولاً چنین معنویتی امکان دارد؟» و «در صورت امکان می‌تواند نیاز انسان به معنویت را برآورده کند؟» و نیز اینکه «آیا چنین معنویتی به مرور زمان به سرنوشت ادیان تاریخی و نهادینه شده دچار نخواهد شد؟»، پرسش‌هایی است که در اینجا در مقام پاسخ‌گویی به آنها نیستم.

به گمان بنده این دو معنای از معنویت، در عین اینکه به ظاهر رقیب یکدیگرند، کاملاً متباین/ مانع‌الجمع نیستند، بلکه در کنار ویژگی‌های اختصاصی‌شان فصل مشترکی نیز دارند، به این معنا که هر دو مصداقی از معنویت به معنای سوم کلمه هستند. شخصاً به این رأی تمایل دارم که معنویت معنای سومی هم دارد که آن معنا مقوله‌ای «فرادینی» و «فراسکولار» است که قابلیت

معنویت از نگاه قرآن

دارد به اشکال و انواع گوناگون، از جمله شکل و نوع دینی و سکولار ظاهر شود یا «قرائت»‌ها/ «روایت»‌های متنوع دینی و سکولار داشته باشد.

بنابراین، معنویت به معنای سوم کلمه، اعم از معنویت دینی و معنویت سکولار است. این معنویت اگر با سایر اجزا و مؤلفه‌های دین ترکیب شود، به شکل معنویت دینی/ قدسی درخواهد آمد، همان‌گونه که اگر با اجزا و مؤلفه‌های سکولاریسم ترکیب شود، به شکل معنویت سکولار/ عرفی درخواهد آمد. در مورد امکان این دو ترکیب مناقشاتی وجود دارد که در اینجا به آنها نمی‌پردازم.

به تعبیر روشن‌تر اگر معنویت را به مثابه یک «گوهر» در نظر بگیریم، این گوهر می‌تواند در «صدف»‌های متنوعی عرضه شود که بعضی از آنها دینی و بعضی دیگر سکولار هستند. اگر این ادعا درست باشد، در این صورت به جای اینکه بگوییم: «در معنویت سکولار، «معنویت» جایگزین «دین» می‌شود»، بهتر است بگوییم: «در معنویت سکولار، نوع یا قرائتی از معنویت جایگزین نوع یا قرائت دیگری از معنویت می‌شود».

در پرتو این توضیحات وقتی درباره معنویت در قرآن یا از نگاه قرآن سخن می‌گوییم، پیش از هر چیز ناگزیریم روشن کنیم که مقصود ما معنویت به کدام یک از این سه معناست. در حال حاضر در این امر تردید دارم که آیا می‌توان آیه یا آیاتی در قرآن یافت که نفیاً یا اثباتاً متضمن نکته‌ای درباره معنویت به معنای دوم کلمه، یعنی «معنویت سکولار»، باشد؛ هرچند احتمال وجود چنین آیه یا آیاتی را هم نفی نمی‌کنم؛ اما در مورد معنویت به معنای اول و سوم کلمه، یعنی معنویت دینی

و معنویت فرادینی- فراسکولار نکات بسیاری می‌توان از آیات قرآن استنباط کرد.

مقصود از معنویت فرادینی- فراسکولار آموزه‌های معنوی‌ای است که پذیرش آنها در گرو پذیرش پیش‌فرض‌های اختصاصاً دینی یا سکولار نیست؛ بنابراین وجود چنین معنویتی در قرآن به معنای این است که آیه یا آیاتی در قرآن وجود دارد که برای پذیرش مفاد آنها و به کار بستن‌شان در مقام علم و عمل لازم نیست شخص، مسلمان یا حتی دیندار باشد یا به نبوت پیامبر گرامی اسلام و حقانیت قرآن به عنوان یک کتاب آسمانی ایمان داشته باشد و صدق/ حقانیت مفاد آن آیه یا آیات را از سر تعبد (دانش از راه گواهی) و نه بر اساس دلیل (دانش از راه دلیل) بپذیرد. در ادامه بحث خواهیم کوشید به بعضی از این آیات اشاره کنم.

س. قرآن عناصر عملی و نظری معنویت را چگونه معرفی می‌کند؟

ج. پاسخ این سؤال بسیار گسترده است و طبیعتاً در اینجا نمی‌توان به همه این عناصر و مؤلفه‌ها پرداخت. در اینجا صرفاً به سه مؤلفه از مؤلفه‌های معنویت اشاره می‌کنم که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته است، بدون اینکه در این مورد ادعای حصر قیاسی یا استقرایی داشته باشم.

اولین مؤلفه‌ای که انسان معنوی یا یک زندگی معنوی را می‌توان در قالب مهم‌ترین پرسشی صورت‌بندی کرد که برای چنین شخصی مطرح می‌شود؛ پرسشی که سنگ‌بنای سبک زندگی معنوی است. این پرسش عبارت است از اینکه «من چه باید بکنم؟» این پرسش چند ویژگی دارد:

اول اینکه پرسشی «جزئی» درباره خود پرسش‌گر است، نه پرسشی «کلی» درباره همه انسان‌ها. این پرسش با پرسش «چه باید کرد؟» فرق دارد که پرسشی کلی مربوط به همه انسان‌هاست؛ البته ممکن است بتوان نشان داد که کشف پاسخ پرسش جزئی اول در گرو دانستن پاسخ پرسش کلی دوم است؛ اما برای کسی که دغدغه معنوی زیستن دارد پرسش اول اصلی و پرسش دوم فرعی است به این معنا که صرفاً ارزش مقدماتی و ابزار دارد و تا جایی به کار او می‌آید از طریق آن بتواند به پرسش اصلی خود پاسخ بگوید.

دوم اینکه این پرسش درباره «وظیفه» شخص است، نه درباره بود و نبود موجودات دیگر. این سخن نیز به این معناست که پاسخ به پرسش‌هایی درباره وجود و عدم موجودات دیگر یا سرشت و ویژگی‌های آن موجودات تا جایی برای انسان معنوی اهمیت دارد که پاسخ این پرسش‌ها در یافتن پاسخ درست برای پرسش مبنایی به او کمک می‌کند.

بنابراین، انسان معنوی صرفاً تا حدودی به هستی‌شناسی و نیز وظیفه‌شناسی عام می‌پردازد که این دو نوع شناخت در شناخت شخصی او مدخلیت دارند.

اینک اگر به سر وقت قرآن برویم، می‌بینیم که قرآن بر «عمل»/ «سعی»/ «تلاش» به عنوان تنها سرمایه/ توشه/ اندوخته انسان تأکید می‌ورزد. بعضی از آیاتی که به این نکته اشاره می‌کنند به قرار زیرند:

﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُحْزِنَ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا تَسْعَى﴾ [طه:۱۵] «قیامت فرارسنده است، می‌خواهم پنهانش بدارم تا هر کسی کوشش خود را به عنوان جزا دریافت کند»؛

﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾ [نجم:۳۹-۴۰] «و اینکه انسان چیزی ندارد مگر کوشش خود و به زودی کوشش او دیده خواهد شد»؛

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾ [نازعات:۳۵] «روزی که انسان کوشش خود را به یاد می‌آورد»؛

چنانکه مشاهده می‌کنید در این آیات به صراحت بر این نکته تأکید شده است که دارایی واقعی انسان چیزی نیست مگر سعی و تلاش و کوشش او. این دارایی معیار رستگاری/ نجات یا شقاوت/ بدبختی، مصونیت یا عدم مصونیت از نقد و سرزنش و بازخواست است. عمل هویت و شخصیت آدمی را می‌سازد و این هویت و شخصیت همه آن چیزی است که کسی دارد و بر اساس آن می‌توان درباره او داوری کرد؛ اما اگر کوشش و عمل خود شخص چنین اهمیت منحصر به فردی دارد،

به ناگزیر پرسش «من چه باید بکنم؟» به مهم‌ترین پرسشی که شخص باید در جست‌وجوی یافتن پاسخ آن برآید بدل خواهد شد. بنابراین، آیات فوق و آیاتی که مضمون مشابهی دارند به دلالت التزامی بر این نکته دلالت می‌کنند که مهم‌ترین پرسشی که هر شخصی باید درصدد پاسخ‌گویی به آن برآید،

پرسش «من چه باید بکنم؟» است.

پیش از ادامه بحث خوب است اندکی توقف کنیم و به یک نقد یا اعتراض مقدر پاسخ بگوییم. ممکن است کسی بگوید که قرآن در اغلب موارد ترکیب «ایمان» و «عمل صالح» را به عنوان معیار رستگاری یا نجات معرفی می‌کند و این نشان می‌دهد که از نظر قرآن عمل منهای ایمان به کلی بی‌ارزش است. پاسخ این است که از نظر قرآن، «ایمان» به مثابه‌ی نتیجه/ فرآورده مهم نیست، فعل یا فرآیند «ایمان آوردن» و کیفیت آن مهم است. چنان‌که از بسیاری از آیات قرآن برمی‌آید، «ایمان آوردن» و در برابر آن «کفر ورزیدن» و نیز «شرک ورزیدن»/ «شرک نورزیدن» کارهایی ارادی- اختیاری‌هستند که مانند سایر کارهای ارادی- اختیاری در معرض ارزش‌داوری عقلانی، اخلاقی و معنوی قرار دارند. بنابراین ایمان آوردن مقوله‌ای جدا از عمل نیست، بلکه خود نوعی عمل است که صرفاً به دلیل اهمیت آن به طور مستقل به آن اشاره شده است، نه به این دلیل که سرشت آن با سرشت عمل تفاوت دارد.

اگر کوشش شخص با «صداقت» و «جدیت» همراه باشد، چنین شخصی هدایت شده و رستگار و مستحق تحسین و پاداش و به تعبیر امروزی شادی و آرامش و امید است. اگر یکی از پیامدهای زندگی معنوی را رسیدن به شادی و آرامش و امید بدانیم، این سه پیامد در صورتی حاصل می‌شوند که آدمی در مقام علم و عمل «صداقت» و «جدیت» داشته باشد. کسی که صداقت و جدیت دارد، دلیلی ندارد که شاد نباشد یا آرامش و امید نداشته باشد. شادی، آرامش و امید واقعی و پایدار از درون شخص سرچشمه می‌گیرد بنابراین در اثر تغییر و تحولات بیرونی از میان نمی‌رود و کم و زیاد نمی‌شود. بنابراین کوشش همراه با صداقت و جدیت مطلوبیت ذاتی دارد، به این معنا که نمی‌توان گفت چنین کوششی ممکن است به نتیجه نرسد.

صداقت در این مقام به این معناست که شخص در مقام کشف حقیقت و تشخیص وظیفه، پیش‌داوری، تعصب، جزمیت و سایر رذایل معرفت‌شناسانه را نداشته باشد و منافع، تمایلات نفسانی و حب و بغض و دل‌بستگی‌های عاطفی او مانع دیدن یا پذیرش حقی نشود که در دسترس انسان‌هاست، آن‌گونه که هست، به تعبیر دیگر، صداقت در اینجا به معنای

«گشوده بودن در برابر حقیقت» یا «تسلیم بودن در برابر حقیقت» است، آن‌گونه که هست، نه آن‌گونه که من دوست دارم باشد و این دقیقاً همان معنای عامی است که برای واژهٔ «اسلام» و مشتقات آن از بعضی از آیات قرآن برداشت می‌شود(بقره:۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳؛ آل‌عمران:۵۲، ۶۴، ۶۷؛ نساء:۱۲۵؛ مائده: ۴۴ و ۱۱۱؛ اعراف: ۱۲۶؛ یونس: ۸۴ و…)۔ برخلاف اسلام به معنای خاص کلمه که نامی برای یک دین خاص در برابر سایر ادیان است، اسلام به معنای عام کلمه نامی برای اشاره به حالتی ذهنی و روانی یا قلبی است که نوعی فضیلت معرفت‌شناختی به شمار می‌آید. این فضیلت معرفت‌شناختی به گمان من یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های معنویت به معنای سوم کلمه است که در قرآن نیز مورد تأکید فراوان قرار گرفته است.

بسیاری از نقدهایی که در قرآن خطاب به کافران و مشرکان آمده، در حقیقت خطاب به کسانی است که نسبت به حقیقت گشوده نیستند. اصولاً «کافر» در زبان قرآن کسی است که حقیقتی را که حقیقت بودنش برای شخص او روشن است می‌پوشاند و کتمان و انکار می‌کند(در قرآن (حدید:۲۰) کشاورزان کافر نامیده شده‌اند، به خاطر این‌که کشاورز دانه را زیر خاک پنهان می‌کند)۔ از سوی دیگر، مشرکانی که در قرآن مورد نکوهش و سرزنش و نقد قرار گرفته‌اند، کسانی هستند که در کنار خدا یا به جای خدا چیزی یا کسی را می‌پرستند که به سود آن دلیل ندارند.(آل‌عمران:۱۵۱؛ انعام: ۸۱؛ اعراف: ۳۳؛ حج:۷۱؛ روم: ۳۵).

جدیت در این مقام به این معناست که شخص در حد وسع و توان خود در مقام کشف حقیقت و مقام تشخیص وظیفه و التزام نظری و عملی به نتیجه تلاش خود در این دو مقام کوتاهی نکند. هدایت در قرآن به معنای «وصول به مقصد» نیست، بلکه به معنای «یافتن راه» و «حرکت در مسیری درست» است و کسانی که صداقت و جدیت دارند در مسیری درست در حال حرکت هستند. وصول به مقصد در گرو اجتماع اموری است که پاره‌ای از آنها تحت کنترل و اختیار آدمی نیست، و از این‌رو وی نسبت به وصول به مقصد مسئولیتی ندارد، به این معنا که اگر نرسیدن او به مقصد به دلیل موانعی باشد که تحت کنترل و اختیار او نبوده، نمی‌توان

می‌شنوند از آن روی برمی‌تابند(قصص:۵۵).

پرهیز از کار لغو تعبیر دیگری است از پیروی از حکمت «به من چه مربوط است؟». انسان معنوی کسی است که پیش از پرداختن به هر سؤالی از خود می‌پرسد که «آیا این سؤال و پاسخ آن به من مربوط است یا نه؟» همچنین انسان معنوی کسی است که پیش از دست زدن به هر کاری از خود می‌پرسد که «آیا این کار به من مربوط است یا نه؟» کار در اینجا قلمرو گسترده‌ای دارد و شامل هر کاری می‌شود، از جمله گوش سپردن به سخن دیگران و مطالعه کتاب یا مقاله یا هر چیز دیگری. اگر پاسخ این پرسش‌های مقدماتی منفی باشد، در این صورت معلوم می‌شود که آن سؤال یا آن کار به شخص مربوط نیست و پرداختن به آن کاری لغو است. برای مثال، رازهایی در این عالم وجود دارد که قابل کشف نیست، مانند وقت قیامت و نیز کارهایی در این عالم وجود دارد که انجام‌شان از وسع و توان انسان‌ها خارج است، مانند ریشه‌کن کردن گناه یا ساختن بهشت روی زمین. انسان معنوی به این امور نمی‌پردازد و به اصطلاح پایش را توی کفش خدا نمی‌کند، یعنی هوس خدایی کردن را از سر خود به در می‌کند، و به جد بر این باور است که «انسان خدا نیست، بنده است». انسان معنوی خودشناس است و چون خود را می‌شناسد، حد و وسع علمی و عملی خود را هم می‌شناسد و از آن تجاوز نمی‌کند.

پی‌نهایت حضرتست این بارگاه
صدر را بگذار، صدر توست راه

دومین مؤلفه مهم سبک زندگی معنوی که قرآن بر آن تأکید می‌ورزد «گریزان بودن از امور لغو» به معنای عام کلمه است. دست‌کم در سه مورد قرآن به صراحت به این مؤلفه اشاره می‌کند. مورد اول در ضمن برشمردن ویژگی‌های مؤمنان است(مؤمنون:۳). از نظر قرآن، مؤمنان رستگارند و یکی از ویژگی‌هایی که موجب رستگاری مؤمنان می‌شود این است که آنان از پرداختن به امور لغو و بیهوده گریزانند. پرهیز از امور بیهوده درواقع بخشی از تعریف ایمان است. مورد دوم در ضمن برشمردن ویژگی‌های بنندگان خدای رحمان است. یکی از ویژگی‌های این گروه نیز این است که وقتی با امر لغوی روبه‌رو می‌شوند کرمانه از کنار آن می‌گذرند و به آن اعتنایی نمی‌کنند(فرقان:۷۲). مورد سوم در مقام توصیف گروهی از اهل کتاب است که نسبت به حقیقت گشوده‌اند و وقتی سخن لغوی

به او مربوط است بازخواهد ماند.

سرانجام سومین مؤلفه زندگی معنوی که قرآن بر آن تأکید می‌ورزد عبارت است از «زندگی اصیل». قرآن بر فردیت انسان‌ها و بر این نکته بسیار تأکید می‌ورزد که هر انسانی مسئول اعمال و رفتار خود است و تنها خود اوست که باید پاسخ‌گویی اعمال و رفتار خود باشد(بقره:۱۳۹؛ قصص:۵۵؛ شوری:۱۵)، و هیچ‌کس بار دیگری را بر دوش نمی‌گیرد(انعام:۱۶۴؛ اسراء:۱۵؛ فاطر:۱۸؛ زمر:۷؛ نجم:۳۸). از نظر قرآن، هر انسانی به تنهایی در پیشگاه خداوند محشور می‌شود(مریم:۹۵). به تنهایی محشور شدن در پیشگاه خداوند کنایه از این است که شخص دیگری در آنجا حضور ندارد که بتواند بار مسئولیت گفتار و کردار آدمی را بر دوش بگیرد و آدمی به بهانه‌ی تکیه بر سخن یا دستور یا توصیه او بتواند برای کاری که کرده است توجیه قانع‌کننده‌ای به دست دهد و مسئولیت خود را به دوش دیگری بیندازد.

اما نکته این است که هر انسانی در صورتی مسؤول کارهای خود خواهد بود و به شرطي حق نخواهد داشت بار مسئولیت خود را به دوش دیگری/ دیگران بیندازد که حق داشته باشد بر اساس فهم خود تصمیم بگیرد و عمل کند، یعنی بتواند «خودفرمانروا» باشد و خودفرمانروایی او، یعنی تصمیم‌گیری و عمل بر اساس فهم خود، به رسمیت شناخته شود. از سوی دیگر زندگی اصیل معنایی جز این ندارد که شخص خودفرمانرواست، یعنی بر اساس فهم خود تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند، نه بر اساس فهم دیگران یا میل و پسند و خوشایند و ناخوشایند دیگران یا تبعیت از افکار عمومی یا مد یا فرمان و اراده دیگری. البته خودفرمانروایی درجه اول/ بنیادین با دیگرفرمانروایی درجه دوم/ روبنایی منافات ندارد، به این معنا که گاهی‌اوقات و تحت شرایط خاصی، شخص از لحاظ عقلانی موظف است/ حق دارد بر گواهی دیگران به عنوان منبع معرفت تکیه کند یا از دستور آنان تبعیت کند. در این موارد شخص به فرمان عقل خود و بر اساس فهم خود چنین می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت که مراجعه به عالمان و متخصصان و پذیرش گواهی آنان و پیروی از توصیه‌ها و دستورات‌شان در قلمرو علم و تخصص‌شان با خودآیینی و خودفرمانروایی و زیستن بر اساس فهم خود

سازگار است. در این موارد این خود فرد است که بر اساس فهم خود تصمیم می‌گیرد که گواهی دیگری را بپذیرد یا به توصیه و دستور او عمل کند یا نه؟ اگر دیگری واجد شرایط لازم باشد و شخص در اثر تحقیق با صداقت و جدیت وجود این شرایط را در او احراز کرده باشد و گواهی یا توصیه و دستور او با اطلاعات و شواهدی که از طریق سایر منابع و مجاری معرفت در دسترس شخص قرار دارد ناسازگار نباشد، آن شخص در پیروی از دیگری به فرمان عقل خود عمل کرده و در صورت خطا معذور است، نه به این دلیل که در این مورد مسؤولیت از دوش او به دوش دیگری منتقل می‌شود و دیگری باید به جای او پاسخگو باشد، بلکه به این دلیل که مسؤولیت خود را انجام داده است. مسئولیت عقلانی و اخلاقی ما اقتضا نمی‌کند که در مورد هر موضوعی خودمان شخصاً تحقیق کنیم؛ چنین کاری امکان ندارد و در صورت امکان مطلوب نیست.

مسئول کارهای خود خواهد بود و به شرطي حق نخواهد داشت بار مسئولیت خود را به دوش دیگری/ دیگران بیندازد که حق داشته باشد بر اساس فهم خود تصمیم بگیرد و عمل کند، یعنی بتواند «خودفرمانروا» باشد و خودفرمانروایی او، یعنی تصمیم‌گیری و عمل بر اساس فهم خود، به رسمیت شناخته شود. از سوی دیگر زندگی اصیل معنایی جز این ندارد که شخص خودفرمانرواست، یعنی بر اساس فهم خود تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند، نه بر اساس فهم دیگران یا میل و پسند و خوشایند و ناخوشایند دیگران یا تبعیت از افکار عمومی یا مد یا فرمان و اراده دیگری. البته خودفرمانروایی درجه اول/ بنیادین با دیگرفرمانروایی درجه دوم/ روبنایی منافات ندارد، به این معنا که گاهی‌اوقات و تحت شرایط خاصی، شخص از لحاظ عقلانی موظف است/ حق دارد بر گواهی دیگران به عنوان منبع معرفت تکیه کند یا از دستور آنان تبعیت کند. در این موارد شخص به فرمان عقل خود و بر اساس فهم خود چنین می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت که مراجعه به عالمان و متخصصان و پذیرش گواهی آنان و پیروی از توصیه‌ها و دستورات‌شان در قلمرو علم و تخصص‌شان با خودآیینی و خودفرمانروایی و زیستن بر اساس فهم خود

س. از دیدگاه قرآنی معنویت در کسب فضایل اخلاقی و نیل به کمال و شکوفایی چگونه منشأ اثر است؟

ج. به گمان من رابطه معنویت دینی/ قدسی

و اخلاق چندسویه است. این رابطه را با تکیه

بر مفهوم تقوا/ پرهیزگاری می‌توان توضیح

داد. اولین سویه این رابطه نقشی است که

معنویت قدسی در «شناخت» فضایل اخلاقی

می‌تواند بازی کند. دومین سویه نقش این

معنویت در «انگیزه» پیروی از ارزش‌های

اخلاقی است. سومین سویه به «کسب فضایل

اخلاقی» یا «تربیت اخلاقی»مربوط است و

چهارمین سویه به نقش اخلاق در معنویت

قدسی بازمی‌گردد. در اینجا می‌گوئیم به

اختصار هرچه تمام‌تر درباره هریک از این

سویه‌ها توضیحاتی را عرض کنم.

یکی از اوصاف بسیار مهمی که معنویت قدسی به خداوند نسبت می‌دهد، وصف «ناظر آرمانی» است. ناظر آرمانی کسی است که به خاطر برخورداري از ویژگی‌های اخلاقی و معرفت‌شناسانه در قلمرو اخلاق «مرجعیت معرفت‌شناختی» دارد، به این معنا که برای شناخت حکم اخلاقی یا حکم اخلاقی درست باید به او مراجعه کرد و داورِی او را بر داورِی دیگران مقدم داشت. از منظر معنویت قدسی، نیاز ما به خداوند

و داورِی اخلاقی او پیش از انجام عمل و در مقام تصمیم‌گیری است و نقش خدا در این قلمرو صرفاً به داورِی در روز قیامت و پاداش و مکافات پس از عمل محدود نمی‌شود. وقتی قرآن می‌گوید: «خدا احکم‌الحاکمین است»(هود:۴۵؛ تین:۸)، یا «خدا خیر‌الحاکمین است»(اعراف:۸۷؛ یونس: ۱۰۹؛ یوسف:۸۰)، مقصودش این است که ما پیش از عمل و در مقام تصمیم‌گیری به مراجعه و مشورت با خداوند نیاز داریم. البته چنان‌که در جاهای دیگر از جمله در دو کتاب «دین در ترازوی اخلاق» و «اخلاق دین‌شناسی»، به تفصیل آورده‌ام اخلاق از جمیع جهات و از جمله از جهت معرفت‌شناختی و روان‌شناختی مستقل از دین است، اما استقلال معرفت‌شناسانه اخلاق از دین به این معناست که مرجعیت معرفت‌شناختی خدا در قلمرو اخلاق مرجعیتی «انحصاری» نیست، یعنی حکم اخلاقی یا حکم درست اخلاقی را از راه‌های دیگری از جمله «عقل» یا «وجدان اخلاقی» نیز می‌توان شناخت. استقلال روان‌شناسانه اخلاق از دین نیز به این معناست که دین منبع «انحصاری» انگیزه رفتار اخلاقی نیست، بلکه این انگیزه از منابع دیگر، از جمله از خود اخلاق نیز قابل تأمین است.

مفهوم «تقوای الهی» که در قرآن و فرهنگ دینی ما بسیار بر آن تأکید می‌رود به معنای ترس از خدا نیست، بلکه به معنای پروای خدا را داشتن و احساس زنده‌ی حضور در محضر اوست. حالت عاطفی و روانی‌ای که با تقوا همراه است، «ترس» نیست، «شرم» است؛ شرم حاصل از حضور در محضر پروردگاری محتشم. درحقیقت ادب حضور در محضر خداوند چیزی به جز مراعات ارزش‌های اخلاقی نیست. این احساس حضور در محضر خداوند هم موجب می‌شود که انسان در وقت تصمیم‌گیری از خدا کسب تکلیف کند، یعنی بکوشد نظر او را در مورد شأن اخلاقی کاری که درصدد انجام آن است کشف کند و هم موجب می‌شود که انسان به دلیل حضور خداوند از انجام کارهای اخلاقاً ناروا خودداری کند، یعنی داورِی اخلاقی خداوند در مورد آن کار را بر تمایلات و منافع شخصی و ترس و طمع خود و وسوسه و اراده‌ی دیگران که او را به ارتکاب چنین کارهایی دعوت می‌کنند مقدم بدارد. به تعبیر دیگر، احساس حضور در محضر خداوند موجب می‌شود شخصی

که چنین احساسی دارد، اراده خود را در اراده خداوند فانی کند و اراده خداوند، به حسب تعریف، اراده‌ای اخلاقی است.

از سوی دیگر، ارتباط وجودی و معنوی با خدایی که واجد همه‌ی فضایل اخلاقی در حد کمال است و از همه رذایل اخلاقی منزه است و همنشینی با او موجب می‌شود این فضایل در روح و روان آدمی پرورش یابد و آن رذایل از ساحت وجود او پاک شود. به این ترتیب، معنویت قدسی نقش پررنگی در کمال و شکوفایی اخلاقی شخص بازی می‌کند، زیرا پروای خدا را داشتن سه کارکرد مهم در قلمرو اخلاق دارد.

احساس حضور خداوند در عالم هستی یا احساس حضور در محضر خداوند هم کارکرد معرفت‌شناسانه دارد، هم کارکرد روان‌شناسانه و هم کارکرد تربیتی یعنی تقوا هم منبع شناخت است، هم منبع انگیزه و هم منبع فضیلت. از سوی دیگر، بدون تردید اخلاق هم نقش مهمی در تقرب به خداوند و معنوی‌تر شدن آدمی بازی می‌کند. از این زاویه که بنگریم، ارتباط و تأثیر و تأثر اخلاق و معنویت قدسی متقابل است. اخلاقی و معنوی زیستن مراتب و درجات گوناگونی دارد و تکامل و پیشروی در هر یک از این دو قلمرو پیشرفت در قلمرو دیگر را به دنبال خواهد داشت. هرکسی اخلاقی‌تر باشد به خدا نزدیک‌تر است و هرکسی که به خدا نزدیک‌تر است اخلاقی‌تر است.

س. آیا از تعلیم قرآن چنین برمی‌آید که تنها به مدد معنویت می‌توان به زندگی آرمانی دست یافت، یا زندگی ایده‌آل به عناصر دیگری نیز محتاج است؟ به سخن دیگر آیا معنویت زندگی انسان را کاملاً پوشش می‌دهد؟

ج. پرسش شما ابهام دارد.اگر مقصودتان این است که معنویت زندگی انسان را کاملاً پوشش می‌دهد، یعنی هیچ قلمرویی از قلمروهای زندگی بشر نیست که در آن معنویت حرفی برای گفتن نداشته باشد، پاسخ این پرسش مثبت است. معنویت نوعی رویکرد یا روحیه است که در خلوت و جلوت و در کوچه و بازار و کنج منزل همراه شخص است و طبیعتاً در حرکات و سکنات و کردار و گفتار شخص و تعامل او با خود و دیگری تأثیر می‌گذارد.

اما اگر مقصودتان این است که معنویت

حکمتها معقول بنعظا سبکتکری

در مذمت خودپسندی

«أصلُ كُلِّ معصيةٍ وِغفَلَةٍ وِشَهوةِ الرِّضا عن النفس، واصلُ كُلِّ طاعةٍ وِيقظةٍ وِعفةٍ عدمُ الرضا منك عنها، و لأنَّ تصحَّبَ جاهلاً لايرضى عن نفسه، خيرٌ لك مِن أن تصحَّبَ عالماً يرضى عن نفسه، فأى علمٍ لعالمٍ يرضى عن نفسه؟ وأى جهلٍ لجاهلٍ لايرضى عن نفسه؟»

ترجمه: ریشه و خاستگاه هر معصیت و غفلت و شهوتی، از خود راضی بودن است و ریشه و خاستگاه هر طاعت و بیداری و پاک‌دامنی، ناخرسندی از خود است و اگر تو با فرد نادانی هم‌صحبتی کنی که از خود راضی نیست برایت بهتر است از اینکه با عالم و دانشمندی مصاحبت کنی که از خود راضی است، عالمی که از خود رضایت دارد، دیگر دانش و بینشی ندارد و نادانی که از خود رضایت ندارد، دیگر نادانی‌ای ندارد.

شرح: از مشهورات است که «أُفْعُ المَعارِفِ مَعْرِفَةُ النفسِ» یعنی سودمندترین شناخت‌ها، شناخت خویشان است. فردی که دانایی فراوان دارد اما از وضعیت خود رضایت دارد، نشان از آن دارد که از حقیقت وجود خویش در بی‌خبری است. چگونه می‌توان ضعف‌های عمده‌ای را که در ما وجود دارد، نادیده گرفت و وضعیت موجود خود را مطلوب پنداشت. آن‌که از ضعف‌ها و کاستی‌های خود باخبر است، می‌تواند در پی به‌سازی و اصلاح خود برآید و روند رو به جلو داشته باشد و هر که نسبت به وضعیت خود راضی و خرسند باشد، درجا می‌زند و متوقف می‌گردد. اگر چه نادانی‌های فراوان داشته باشیم، همین که علم به ضعف‌های خود داشته و از وضعیت فعلی خود راضی نباشیم به مراتب بهتر از آن است که دانسته‌های فراوان داشته و از خود راضی باشیم. ابن‌عطاء سکندری توصیه می‌کند که مصاحبت با عالمان از خود راضی نداشته باشیم؛ چرا که ما را هم با خود به ورطه‌ی درنگ و توقف و درجا زدن می‌کشانند.



محمد غزالی مصری

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

برگرفته از کتاب: الجانب العاطفی مِنَ الاسلام

از عمر بن خطاب(رضی‌الله‌عنه) روایت است که ایشان فرمودند: روزی نزد رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نشسته بودیم که ناگهان مردی با لباسی بسیار سفید و موهای کاملاً سیاه بر ما وارد شد. در حالی که نه اثری از سفر بر چهره‌اش نمایان بود و نه کسی از ما او را می شناخت. او آمد و نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نشست: زانوهایش را به زانوهای رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) چسباند و دو دستش را بر دو ران ایشان گذاشت و گفت: ای محمّد از اسلام به من خبر بده. رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: اسلام آن است که گواهی دهی بجز الله معبود به حقی نیست و آن که محمّد فرستاده و پیامبر او است، نماز را برپا داری، زکات را پرداخت کنی، روزه‌ی رمضان را بگیری و حج خانه‌ی خدا را به جای آوری اگر توان داشته باشی. آن مرد گفت: راست گفتی. عمر می‌فرماید: ما از این تعجب کردیم که او هم سؤال می‌پرسد و هم تأیید می‌کند. آن‌گاه گفت: از ایمان به من خبر بده. رسول اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: ایمان آن است که به الله و فرشتگانش ، به کتاب‌های آسمانی، پیامبران الهی و روز قیامت و به خوب و بد تقدیر ایمان داشته باشی. آن مرد گفت: راست گفتی. سپس گفت: از احسان به من خبر بده. رسول اکرم فرمود: احسان آن است که الله را آن گونه پرستش کنی که گویا او را می‌بینی و اگر نتوانستی او را ببینی یقین داشته باشی که او تو را می‌بیند.

اسلام، ایمان و احسان سه کلمه‌ای هستند که در این حدیث مشهور وارد شده‌اند تا

مدلول آن را بشناسیم. به نظر ما این کلمات عناوین مختلف یک حقیقت هستند. حقیقت واحدی که وقتی از جهات مختلف به آن به نگریده می‌شود از هر جهت توصیفی خاص به خود می‌گیرد. با این که همه‌ی این صفات در تشخیص حقیقت و تشریح نشانه‌های آن هماهنگ و هم‌نوا هستند. به همین خاطر حدیث را با این عبارت به پایان می‌برد: این جبریل بود که آمده بود تا دین‌تان را به شما بیاموزد.

دینی که امین وحی برای تشریح آن آمده بود اسلام است اگر به رفتار و عمل ظاهری و آشکار نگاه کنیم.

اگر به یقین درونی و عقیده‌ی انگیزاننده بنگریم می‌شود ایمان و در صورتی که به انجام عملی آن از روی دقت و تأمل در هدف آن و ارتباط ایمان با عمل صالح نگاه کنیم می‌شود احسان.

تمام این معانی مانند اعضای درخت استواری است که از هم‌دیگر جدا نمی‌شود.

گاهی به تنه‌ی آن که غذا را به شاخه‌های دور و نزدیک می‌رساند نگاه می‌کنیم و گاهی به میوه‌ها و برگ‌های سایه‌دار آن می‌نگریم و گاهی به شادابی و شکوفایی آن می‌نگریم.

با این حال این نگاه‌های مختلف چیزی از وحدت و انسجام درخت و تصور ذهنی و خارج از ذهن را تغییر نمی‌دهد؛ درخت در هر صورت عبارت است از همان تنه‌ی ایستاده و شاخه‌های کشیده و شادابی و خرمی شکوفه‌ها و میوه‌های آن. گاهی عناصری که حقیقت دین را تشکیل می‌دهند کوچک می‌شوند و روابطی که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد از هم می‌گسلد؛ اسلام به عمل بی‌روحو تبدیل می‌شود که قدرت ایمان را از پس آن احساس نمی‌کنیم؛ انگیزه‌ی ایمان ضعیف می‌شود به

در گستره‌ی مفهوم «احسان»

طوری که نمی‌تواند هوا و هوس را دور کند و وجدان‌ها را بیدار سازد یا احسان به ادعایی توخالی تبدیل می‌شود که نه حق را می‌بیند و نه ابهت آن را احساس می‌کند. آری گاهی این مشکلات در زندگی انسان روی می‌دهد چنان که درختی را می‌بینیم با میوه‌های آفت‌زده و برگ‌های پژمرده؛ نه تنه‌اش توان آبرسانی دارد و نه شاخه‌هایش قدرت باروری و نه سیمایش شاداب و رضایت‌بخش است. اما این شرایط ناگوار فطرت کلی و طبیعت حاکم نیست و حدیث یاد شده حقیقت صحیح دین را تشریح می‌کند.

ایمان اگر درست باشد باید به عمل منجر شود و عمل اگر درست باشد ناگزیر باید بر مبنای ایمان انجام گیرد. احسان اگر درست باشد تنها از ایمان قوی و عمل کامل نشأت می‌گیرد.

به عبارت دیگر دینی که جبریل برای آموزش آن آمده بود اسلام است و اسلام تنها زمانی درست است که دارای روح ماندگار و نیروی محرکه یعنی ایمان حقیقی باشد. اگر این یقین انگیزاننده نهادینه شود، تقویت رابطه با خدا و احساس مراقبت دائمی و مشاهده‌ی جلال او در حد اعلا شکل می‌گیرد و این مقام احسان است. به همین دلیل می‌خواهیم حدیث را با این روش تشریح کنیم زیرا برخی از مردم می‌پندارند که اسلام و ایمان و احسان مراتبی هستند که از هم‌دیگر فاصله دارند؛ یعنی اسلام گاهی از ایمان جدا می‌شود و ایمان از اسلام جدا می‌شود آن‌گاه در این دوران پرهیاهو کسانی هستند که گمان می‌کنند احسان منزلتی است که بدون انجام فرایض شرعی و عقاید ثابت دست‌یافتنی است. به این ترتیب باید گفت که کلمات سه‌گانه به حقایق گوناگونی اشاره می‌کند نه به دین واحد الهی و این ادعای گزافی است.

این در حالی است که قرآن کریم به هم‌خوانی این معانی و تناسب آن در بیان حقیقت دین از اول تا آخر آن دلالت دارد و تنوع عبارات تنها به این خاطر است که بتواند شکل‌های مختلف یک حقیقت را بیان کند. این مسأله در ده‌ها آیه که دین را توصیف و آموزه‌های آن تشریح می‌کند دیده می‌شود. قرآن خاطر نشان می‌کند که در لابلای این توصیف کلمات اسلام، ایمان و احسان قرار دارند تا این کلمات چراغی باشند که راه را روشن می‌کند و رهرو را به هدف برسانند. خداوند متعال در آغاز سوره‌ی *مُل* مؤمنان را این گونه می‌ستاید:

*(هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)* [مُل:۲-۳]؛ «راهنما و مژده‌رسان برای مؤمنان است. آن کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و قاطعانه آنان به آخرت ایمان دارند.»

در آغاز سوره‌ی لقمان هم می‌فرماید:

*(تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ)*[لقمان:۲-۳]؛ «این، آیات کتاب پرمحتوا و استوار (قرآن) است. هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.»

در این آیات هر دو صفت با هم هم‌خوانی دارند؛ می‌دانیم که برپایی نماز و پرداخت زکات مهم‌ترین عناصر اسلام هستند که در حدیث نیز ذکر شده است و خداوند متعال می‌فرماید:

*(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ)*[انعام:۱۶۲-۱۶۳]؛ «بگو: نماز و عبادت و زیست و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان اُمّت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همه‌ی انسانها برای خدا) هستم.»

کسی که در این آیات دقت کند می‌بیند که متعلقات ایمان بسیارند و هیچ از هم‌دیگر جدا نمی‌شوند؛ هم‌چنان که دیده می‌شود آثار عملی ایمان به عنوان چکیده‌ی اسلام نمی‌تواند از طبیعت یقینی وحی جدا شود. بلکه ایمان به بخشی از دین و کفر به بخشی از آن کفر کامل است و ایمان همراه با نیت سرکشی و عدم خشوع برای خدا نیز کفر

کامل محسوب می‌شود:

(إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)[نور:۵۲]؛ «مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.»

احسان چیست؟ احسان به دنبال ایمان راستین و اسلام کامل می‌آید و نتیجه‌ی حتمی آن دو است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا)[کهف:۳۰]؛ «کسانی که ایمان آورده‌اند (به خدا و دین حق) که به تو وحی شده است) و کارهای شایسته کرده‌اند (پاداششان در پیشگاه آفریدگارشان محفوظ است). ما پاداش کسی را هدر نمی‌دهیم که کار نیکو کرده باشد.»

دانستیم که ایمان عبارت است از شناخت کامل خداوند و اعتماد فزاینده به او و اسلام یعنی پذیرش کامل آموزه‌های خداوندی و جستن دقیق رضای اوست. چنان چه این عناصر با هم جمع شوند و با روح یقین بیامیزد و باعث انجام اعمال صالح شود در این صورت فرد قطعاً محسن خواهد بود.

حدیثی که خواندیم احسان را برای ما تعریف می‌کند: خدا را آن گونه پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر نتوانستی او را ببینی بدان که او تو را می‌بیند. دیدن خداوند در حین عمل، باعث انجام آن در کمال دقت و مهارت می‌شود. منظور آن نیست که یک نیروی تخیلی و موهوم تصور کنیم بلکه احساس یک وجود حاضر و درک حقیقی آن است.

می‌خواهیم در این عبارت دقت کنیم: «خدا را چنان پرستش که گویی او را می‌بینی و اگر نتوانستی او را ببینی بدان که او تو را می‌بیند.» عبادت شامل دو نوع عمل است:

نخست: فرایض عینی که مکلف ناگزیر به انجام آن است؛ این فرایض بر یکایک افراد واجب است و هر کس شخصاً مسؤول انجام آن است.

دوم: فرایضی که تمام جامعه در برابر ادای آن مسؤول است و در حوزه‌ی عمومی همگان مسؤول انجام آن هستند. اگر جامعه از انجام آن سر باز زند یکایک افراد در برابر این

کوتاهی مسؤول خواهند بود و این مسأله در اصطلاح فقها به «فرض کفایی» معروف است.

فرایض عینی به خصوصیات مادی بستگی دارد که بشر در اصل آن با هم برابر است؛ بر این اساس هیچ انسانی بر روی کره‌ی خاکی وجود ندارد که نماز بر او فرض نباشد یا بتواند زنا را مباح کند. هدف از این فرایض پاک‌سازی نفس انسان‌ها است؛ نفس بشری تنها از این راه اصلاح می‌شوند و از این نظر وجوب آن عینی است.

اما فرض کفایی ابتدا به توانایی و قابلیت افراد بستگی دارد که غالباً با هم متفاوتند و میل و گرایش هر یک نسبت به آن آشکارا با هم تفاوت دارد. با این حال جامعه از یکایک افراد می‌خواهد تا آن‌جا که می‌توانند کار و پیشه‌ی مربوط به خود را به دقت انجام دهند. اگر همه‌ی جامعه کشاورزی کنند پس چه کسی تاجر باشد؟ اگر همه صنعتگر باشند پس چه کسی کشاورزی کند؟ نمی‌توان کار مخصوصی را بر فرد معینی تحمیل کرد بلکه اعمال بر اساس گرایش و استعداد افراد در میان‌شان تقسیم می‌شود.

این تقسیم‌بندی در جامعه به صورت خودکار انجام می‌گیرد تا مصالح جامعه به کلی تضمین شود و اگر در این زمینه اخلالی ایجاد شود جامعه مسؤول تلافی آن خواهد بود. شاید کسی بپرسد: این اعمال عادی چه ارتباطی با دین دارد؟

در پاسخ می‌گوییم که این اعمال اصل عبادت و جزء فرایض کفایی هستند؛ مهندسی، پزشکی، کشاورزی، صنعت و مشاغل گوناگون که اسباب عمران و آبادی هستند ارکان اسلام محسوب می‌شوند. این اعمال به طور قطع در دایره‌ی احسان جای می‌گیرند که در حدیث نبوی با این عبارت کوتاه آمده است: خدا را به گونه‌ای پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی بدان که او تو را می‌بیند.

احسان فریضه‌ای است که بر هر چیزی نوشته شده است و این سخن نیاز به توضیح بیشتر ی دارد؛ آری شاید کسی بتواند چند قرص نان بخورد و جامه‌ی کرباس به تن کند و در مخروبه‌ای به تنهایی و آن گونه که خود می‌پسندد به عبادت خدا مشغول شود.

محیطی که چنین مردمی را پرورش می‌دهد شاید به بیش از آسیابان و پنبه‌زن و مشاغل

ناچیزی که در جامعه‌ی ابتدایی فرض کفایه محسوب می‌شوند نیاز نداشته باشد.

اما اسلام در چنین محیطی سامان نمی‌گیرد و عناصر آن قدرت حرکت ندارد و حتی مجرد بقای آن هم ناممکن است. اگر اسلام به گوشه‌گیری در عبادت‌گاه‌ها باشد حتما در بخشی از زندگی آن را اعمال می‌کرد و به هر نوع زندگی بسنده می‌کرد؛ اما اسلام دینی است که می‌خواهد بر تمام جوانب زندگی احاطه داشته باشد، با ناراستی‌های آن درافتد و با طاغوتیان پیکار کند. زاد و توشه‌ی این جهاد نیاز به امدادهایی دارد که با فعالیت و کسب تجربه و مهارت و دانش‌اندوزی در انواع مشاغل امکان‌پذیر است. یعنی تمام هنرها و مهارت‌ها که در میان نسل‌های بشری در سراسر کره‌ی زمین وجود دارد باید در جامعه‌ی اسلامی وجود داشته باشد. لازم است مسلمانان در این حوزه‌ها در حد اعلا مهارت داشته باشند که اگر در حوزه‌های مدنی و نظامی با دیگران مقایسه شوند، باید وزن‌شان بیشتر و راه‌شان درست‌تر باشد. مهارت در انجام این کارها در ابتدای درجه‌ی احسان قرار دارد که حدیث نبوی از آن یاد شده است.

خداوند دوست دارد هر کاری که انسان‌ها انجام می‌دهند کامل و بی‌عیب باشد و هیچ نقص و کاستی در آن راه نداشته باشد. اگر حیوانی را برای خوردن ذبح می‌کند با ادب و مهربانی ذبح کند. عمر بن خطاب(رضی‌الله‌عنه) مردی را دید که گوسفندی را بر روی زمین می‌کشید و برای ذبح می‌برد. به او فرمود: وای بر تو به نیکی آن را به قربان‌گاه ببر.

از مسیب بن دار روایت است که فرمود: عمر بن خطاب(رضی‌الله‌عنه) را دیدیم که شتربانی را زد و گفت: چرا خارج از توان بر شترت بار می‌بندی؟ [طبقات ابن سعد].

از عاصم بن عبدالله بن عاصم بن عمر بن خطاب روایت است که مردی کاردی را تیز کرد و گوسفندی را گرفت تا ذبح کند. عمر او را با تازیانه زد و فرمود: آیا جانش آن را شکنجه می‌دهی؟ چرا پیش از این کارد را تیز نکردی؟

از وهب بن کیسان روایت است که ابن عمر چوپانی را دید که گوسفندانش را در جای آلوده‌ای می‌چرانند در حالی که جای بهتر از آن هم سراغ داشت. به او گفت: وی بر تو

من از رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) شنیدم که فرمود: هر کس مسؤول رعیت خود است.

اگر قاتلی را قصاص کنند هدف آن نیست که روحش را به هر وسیله‌ای که بخواهند بگیرند اگر چه مجرم باشد؛ بلکه باید حد الهی به درستی و احترام بر وی جاری شود. پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: خداوند احسان را بر هر چیزی نوشته است اگر کسی را کشتید به نیکی بکشید و اگر حیوانی را ذبح کردید به نیکی ذبح کنید؛ کارد را تیز و قربانی را آسوده کنید.

دقت در کار با ادعا و ندانم‌کاری نیست هر کار آسمانی یا زمینی قواعد مخصوص به خود را دارد که با آموزش و تمرین قابل یادگیری است .

قوانین احسان و خطرات آن: انسان زمانی به درجه‌ی احسان دست می‌یابد که این قوانین را به خوبی فرا گیرد و به نیکی انجام دهد تا از مرحله‌ی ایمنی به مرحله‌ی دقت و تسلط برسد. هر سخن، قواعد دستوری دارد که باید کاملاً رعایت شود و زمانی صحیح است که با این قواعد هم‌خوانی داشته باشد. اما کلام زمانی زیبا می‌شود که در کنار بلاغت، شکل زیبایی داشته باشد.

نماز، سنن و ارکانی دارد که نمازگزار باید آن را به نیکی انجام دهد هر گاه آن‌ها را کامل کرد نمازش صحیح است اما زمانی به درجه‌ی احسان می‌رسد که حرکات و سکنات آن، روح خشوع داشته باشد و همراه با بینش و خلوص قلبی در حضور خداوند ادا شود.

رانندگی قوانین و مقرراتی دارد و بسیاری از مردم از توانایی رانندگی برخوردارند اما مهارتی که فرد در مسابقات رانندگی به کار می‌برد جز برای افراد معدودی فراهم نیست.

احسان یک دانش عادی یا کار معمولی نیست بلکه مقصد بلندی است که در پایان هر کار قرار دارد و دقت و زیبایی آن در حد کمال است. مسلمان موظف است این مرحله را در هر عملی پیگیری کند. عادات و عبادات به لحاظ سلیقه و بینش با هم برابرند زیرا عادات تنها با نیت خیر به عبادت تبدیل می‌شود. تفاوتی بین این دو وجود ندارد جز آن که عبادات شکل‌هایی دارد که شارع خودش آن را ترسیم کرده است اما کارهای روزمره به علم مردم و تجربه‌ی آنان در طول قرن‌ها سپرده شده است.

دقت در کار با ادعا و

ندانم‌کاری نیست هر

کار آسمانی یا زمینی

قواعد مخصوص به خود

را دارد که با آموزش

و تمرین قابل یادگیری است.

شارع، تعداد نمازها و رکعت‌های آن را تعیین کرده است اما روش کشاورزی و انواع محصولات کشاورزی را مشخص نکره است؛ اولی را فرض عین و دومی را فرض کفایه قرار داده است. اما این اختلاف در ویژگی و اندازه، تأثیری در درجه‌ی احسانی که بر هر چیز واجب است ندارد.

هدف آن است که شارع باب اختراع و ابداع در مسایل دنیایی را باز گذاشته است و فرصت را در اختیار بشر قرار داده است تا هر گونه که بخواهد در آن دخالت کند اما شیوه‌ی عبادات بر همان شیوه‌های مأثور، ثابت است و زمینه‌ای برای اصلاح یا تغییر آن وجود ندارد.

مجموعه اعمالی که پیکره‌ی امت در هر زمینه‌ای به آن وابسته است استعدادهای مناسب را برای آن انتخاب می‌کند و افراد ذی صلاح را از هر محیطی آماده می‌کند تا احسان مورد نظر بر هر چیزی تضمین شود.

امام شاطبی بر این باور است که این مسأله به دو مرحله نیازمند است: آموزش عمومی و آماده‌سازی افراد ویژه.

ایشان می‌گوید: «خداوند متعال انسان‌ها را آفریده است در حالی که خودشان قابلیت‌ها و توانمندی‌های دنیایی و اخروی‌شان را نمی‌دانند. آیا نمی‌بینید که خداوند متعال می‌فرماید:

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا...)[نحل:۷۸]؛ «خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید.»

سپس علم و آگاهی نسبت به آن را به صورت مرحله‌ای و بر اساس آموزش قرار داده است؛ این کار گاهی با الهام صورت می‌گیرد همان گونه که پستان گرفتن و شیر خوردن را به نوزاد الهام می‌کند؛ گاهی با علم قرار داده

پاکباز،سیداحمد رازی

سایت بی‌طرف،دعوت و اصلاح ایران

است و از مردم می‌خواهد تمام آن‌چه را که منافع زندگی‌شان را تأمین می‌کند و جلوی مفساد را می‌گیرد بیاموزند و گرایز فطری و خواست‌های الهام‌بخش را برانگیزند. زیرا این‌ها برای انجام منافع اساسی زندگی‌شان اصل است خواه از قبیل اعمال یا اقوال باشد یا علوم یا اعتقادات یا آداب شرعی و عادی باشد.

در حین توجه به نسل‌های نوظهور و رشد توانمندی‌های فطری آنان، در هر فردی استعدادی خاصی بروز می‌کند و بدین وسیله از هم‌قطارانش که در سطح وی نیستند پیشی می‌گیرد. زمان تعقل وقتی فرا می‌رسد که

ملکه‌های ویژه‌ی هر کس به پختگی برسد؛ یکی طالب علم است و یکی طالب ادب است

و آن یکی به سراغ مشاغل دیگری می‌رود؛ یکی هوس ورزش و سوارکاری در سر می‌پروراند و

یکی عاشق مبارزه و پهلوانی است و یکی آزمند پیشرفت و ریاست می‌شود. اگر چه هر

کس توانایی کارهای عمومی را دارد و می‌تواند معارف گوناگون را فهم کند، اما عادتاً برخی از

گرایش‌های ادبی و مادی بر وی غلبه دارد و تربیت درست بر اساس این گرایش‌ها رشد و توسعه می‌یابد. سپس اعمال بر اساس طبیعت

متناسب با مکلفین در بین آن‌ها تقسیم می‌شود و هر فرد مکلفی به انجام آن‌چه به

آن علاقمند است و به نیکی از عهده‌ی انجام آن برمی‌آید اقدام می‌کند.» امام شاطبی در

تشریح سیستم آموزشی خود که بر اساس ویژگی‌های روانی شاگردانش تنظیم شده است می‌گوید: ویژگی‌های شهامت و پایمردی

و سنجش امور به ترتیب اولویت بین شاگردان تقسیم شده است و هر کس بر اساس علاقه‌ی خود به یکی از این ویژگی‌ها گرایش پیدا

می‌کند و آداب مشترک آن را فرا می‌گیرد سپس یکی از مشاغل مانند پزشکی یا تجارت یا نظامی‌گری یا دعوت یا پیشوایی و دیگر

مشاغلی را که شایستگی‌اش را دارد و به خوبی از عهده‌ی آن برمی‌آید انتخاب می‌کند. به این ترتیب هر کسی برای کاری که فرض کفایه

محسوب می‌شود آموزش می‌بیند.

راه شناخت از مرحله‌ی مشترکی آغاز می‌شود رهرو می‌ایستد و از ادامه‌ی راه عاجز می‌شود در این‌جا در مرحله‌ای از فرهنگ ایستاده است که امت در کل به آن نیاز دارد اگر توان

ادامه‌ی مسیر را داشته باشد تا به انتهای هدف برسد از توانایی انجام فرایض کفایی

دیگری در مرتبه‌ی بالاتر در امور دین و دنیا برخواهد آمد.

ابن قیم نیز در کلامی مشابه کلام امام شاطبی در تقسیم اعمال در میان مردم بر اساس استعداد روانی و عقلی و انجام آن به صورت احسن می‌گوید: تکالیف و مسؤولیت‌ها

نسبت به گرایش‌های اشخاص و استعدادهای آن متفاوت است. ایشان می‌گوید: شخص ثروتمندی که دارایی زیاد او را از بخشش آن

باز داشته است، صدقه و بخشش او بهتر از نماز شب و روزه‌ی سنت اوست.

فرد شجاعی که دشمن از حمله‌ی او بیمناک است، اگر لحظه‌ای در صف و جهاد با دشمنان

خدا بایستد برایش بهتر از حج و روزه و صدقه است. عالمی که از سنت آگاهی دارد و حلال و حرام و راه خیر و شر را می‌شناسد اگر با مردم

بیامیزد و دین را به آنان آموزش دهد برایش بهتر از گوشه‌نشینی و پرداختن به نماز و قرائت قرآن و تسبیح است. فرد قضاوت‌پیشه ای که

خداوند او را برای داوری بین مردم گمارده است، ساعتی نشستن او برای داوری و گرفتن حق مظلوم از ظالم، اقامه‌ی حدود، نصرت حق و ابطال باطل، بهتر از سال‌ها عبادتی است که

دیگران انجام می‌دهند.

کسی که شهوت بر او غلبه کرده است روزه برای او بهتر و سودمندتر از ذکر و صدقه است. بنگرید پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)

چگونه عمرو بن عاص و خالد بن ولید و دیگر امیران و والیان را به کار می‌گمارد و ابوذر را از آن منع می‌کند و به وی می‌فرماید: تو مرد

ضعیفی هستی و من چیزی را که برای تو می‌پسندم برای خود هم می‌پسندم. سعی نکن بر دو نفر هم حکومت کنی و مال یتیم

را عهده‌دار مشو. او و دیگران را به روزه امر کرد و فرمود: تو روزه‌دار باش که هیچ چیز به اندازه‌ی آن پاداش ندارد. به دیگری دستور داد که خشمگین نشود.

به سومی دستور می‌دهد همواره ذکر خدا را بر زبان داشته باشد.

هرگاه خداوند کمال بنده‌ای را خواسته باشد به او توفیق می‌دهد تا تمام توان خود را در آن‌چه استعداد و شایستگی آن را دارد به کار

گیرد؛ اگر تمام توانش را به کار گیرد بر غیر خود چیره می‌شود و در آن کار بر مردم فایق می‌آید.

احسان در میانه‌ی خودسازی و اصلاح اجتماعی

دشواری‌های زندگی،

نیازهای نفس و فرزندان

و ظواهر زندگی مادی

بر اکثر مردم غلبه دارد

و همواره با افکار و

احساسات خود به تأمین

حاضر خود مشغولند

و درچارچوب تنگ آن

اسیرند.

دشواری‌های زندگی، نیازهای نفس و فرزندان و ظواهر زندگی مادی بر اکثر مردم غلبه دارد و همواره با افکار و احساسات خود به تأمین

حاضر خود مشغولند و درچارچوب تنگ آن اسیرند.

اگر به فریادی که سراسر جهان را فرا گرفته است گوش بسپاری و بخواهی معنایش را به خوبی بفهمی چیزی جز خروش گرایز

پرهیجان نمی‌یابی که می‌خواهد خود را ثابت کند و به اهدافش برسد. اما منطق ایمان در

میان این هیاهو، نجوا و زمزمه‌ای بیش نیست و نمی‌تواند مراد خویش را به خوبی بیان کند.

اگر با منطق ایمان به مضاف با امت‌های کافر برود که امروز بی‌شمار هستند مسأله آشکار است؛ کسی که جاهل است یا حقیقت را انکار

می‌کند چگونه به او یادآوری می‌کنی؟ اگر در میان توده‌ی مؤمنان ظاهر شود، شناخت‌شان

از خداوند در دل‌هایشان است و این شناخت آنان را گاه به گستره‌ی عبادت‌گاه‌ها می‌کشاند و گاه از ارتکاب بعضی از محارم بازمی‌دارد.

اما وقتی که فرد تلاشگر در عرصه‌ی زندگی به دنبال اهداف دیگر می‌دود کمتر اثری از این شناخت باقی می‌ماند.

به همین خاطر خداوند مؤمنان را تشویق کرده است که در برابر این بیهودگی فراگیر بایستند و از این بی‌هوشی کلی رها شوند و با وجود

تمام این بازدارنده‌ها او را به خاطر آورند و در حین رویارویی با دشواری‌ها و تاریکی‌های دنیایی از نور مبارکش طلب هدایت کنند.

آری! باید خود را از این گرداب‌های پیاپی نجات دهند و تنها راه موجود، ذکر فراوان خداوند و توسل به اسمای نیکوی الهی و روی آوردن به او در هر حال و در هر زمان است.

این است راز و رمز وصیت‌های پیاپی الهی:

(وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَصَرُّعًا وَخَيْفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مَنَ الْعَافِلِينَ)[اعراف:۲۰۵]؛ «پروردگارت را در دل

خود، با فروتنی (در برابر خدا) و هراس (از او) و آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن، و از زمهره‌ی غافلان مباش.»

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا)[احزاب:۴۱-۴۲]؛ «ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد کنید (و هرگز او

را فراموش ننمایید). و بامدادان و شامگاهان (و در همه وقت و آن) به تسبیح و تقدیس او بپردازید.»

(فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ...) [نساء:۱۰۳]؛ «هرگاه نماز را به پایان بردید، خدای را ایستاده و نشسته و بر

پهلوهایتان افتاده (و در همه‌ی حال و احوال) یاد کنید…»

ذکر تنها یک حالت روانی جدا از انسان یا پندار غیر مرتبط با زندگی بیرونی نیست.

به هیچ‌وجه خداوند لحظه‌ای از مردم غایب نیست و هر جا که باشند با آنان است.

انسان مؤمن باید وجود خدا را احساس کند و حضورش را دریابد. مردم آزادند هر گونه که می‌خواهند رفتار کنند اما باید یقین داشته باشند که در حضور خداوند هستند و هیچ

گاه از او جدا نمی‌شوند و خداوند لحظه‌ای هم آنان را به حال خود نمی‌گذارد:

(فَلْتَقِصَّ عَلَیْهِمْ بَعْلُمَٰ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ)[اعراف:۷]؛ «مسئلاً (اعمال همه را مو به مو

و) آگاهانه برای آنان شرح می‌دهیم؛ چرا که ما از آنان به دور نشده‌ایم.»

ذکر خدا از بالاترین عبادات است و بهترین کلمه‌ای است که بر زبان جاری می‌شود؛ زیباترین چیزی است که بر خاطر می‌گذرد و والاترین معنایی است که در قلب‌ها جایگیر

می‌شود. ذکر، کلید ارتباط مستقیم با خداوند متعال است؛ وقتی که معنای ذکر در درون فرد می‌درخشد و لب‌ها با آن حرکت می‌کند،

خداوند با لطف و کرمش از او یاد می‌کند و با تأیید و یاری خود با او همراه می‌شود. از ابوهزیره(رضی‌الله‌عنه) روایت است که پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: (إن الله عز وجل يقول: أنا مع عبدی إذا هو ذکرنی وتحركت بی شفاته)

خداوند متعال فرموده است: من با بنده‌ام

هستم آن‌گاه که مرا یاد کند و لب‌هایش به یاد من حرکت کند.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

(فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) [بقره:۱۵۲]؛ «پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و از من سپاسگزاری کنید و

از من ناسپاسی مکنید (و نعمتهای مرا نادیده مگیرید).»

از ابن عباس روایت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و سلم) فر مو د :

(أربع من أعطيهن فقد أعطى خير الدنيا والآخرة قلبا شاكرا، ولسانا ذاكرا، وبدنا على البلاء صابرا، وزوجة لا تبغيه حوبا في نفسها وماله)؛

«چهار چیز است که اگر به کسی داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده است: قلب شاکر، زبان ذاکر، بدنی که بر بلا بردبار باشد و همسری که در نفس خود و در مال شوهرش خیانت نمی‌کند.»

پارسایان در ذکر خدا از هم پیشی می‌گرفتند و قلب و ذهن خود را به آن پیوند می‌دادند؛ در مواجهه مشکلات از ذکر غافل نبودند و

هیچ نعمتی یا مصیبتی آنان را از یاد خدا باز نمی‌داشت. آنان ذکر را راهی نزدیک به

مقام احسان می‌دانستند و در حین رویارویی با فتنه‌ها و زشتی‌های زندگی، در تلاش و بی‌کاری، در عزلت و اختلاط و در قصور و حرکت، خداوند را مشاهده می‌کردند و با او انس می‌گرفتند.

می‌خواهیم در این‌جا توقف کوتاهی داشته باشیم تا شبهه‌ای را که بسیاری از مردم را فریفته است کشف کنیم؛ انس با ذکر و

معانی زیبای آن و پاکی و صفایی که در نفس می‌گذارد باعث شده است بسیاری از صالحان آن را هدف مطلوب بدانند نه وسیله‌ای

انگیزاننده و باعث شده است به وسیله‌ی ذکر خود را از چیزهای دیگر بی‌نیاز بدانند و گمان کنند که مقام احسان، زاده‌ی حالات زیبای ذکر و بازتاب آن است.

بسیاری از مردم به مال و دارایی فریفته می‌شوند و در این راه با مشکلاتی روبرو می‌شوند و به خاطر آن بسیاری از دوستان‌شان را از دست می‌دهد. چه بسایرند کسانی که حق خدا را فراموش می‌کنند و حدود شرعی را رعایت نمی‌کنند بلکه در راه مال‌اندوزی

بسیاری از صفات و ویژگی‌های نیک را از دست می‌دهند. اگر ثروتمندانی یافت شوند که هنگام گردآوری مال خدا را به خاطر داشته

باشند و هنگامی که آن را در راه خیر خرج می‌کنند، ذکر خدا را بر زبان داشته باشند

آیا در سلک ذاکران جای می‌گیرند؟ آری قرآن کریم انفاق را ذکر یا اثر مطلوب آن قرار داده

است و می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * وَأَنْفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ)[منافقون:۹-۱۰]؛ «ای مؤمنان!

اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکنند. کسانی که چنین کنند (و اموال و اولادشان، آنان را سرگرم و به خود مشغول

دارد) ایشان زیانکارند. از چیزهایی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما در رسد

و بگوید: پروردگارا! چه می‌شود اگر مدّت کمی مرا به تأخیر اندازی و زنده‌ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمهره

صالحان و خوبان شوم؟!»

امت اسلامی در میان ستم‌کاری و احسان

مسلمانان به خود و دین‌شان شدیداً ستم کرده‌اند و این ستم‌ها در دوران اخیر گسترده‌تر بوده است و نادانی نسبت به

دین و نسبت به زندگی عمومی در بین عوام و خواص رایج شده است. امتی که روزگاری

طلایه‌دار و پیشرو امت‌ها بود به عقب بازگشته و شدیداً دچار شکست شده است.

این امت نسبت به حقایق دین خود به درستی عمل نکرده است و در مسایل دنیایی نیز ناکارآمد بوده است پس ناگزیر باید این

گونه مجازات شود. کسی که قواعد زبان بلد نباشد به خوبی از عهده‌ی بیان مطلب بر نمی‌آید؛ کسی که نسبت به ارکان نماز ناآگاه

است نمی‌تواند خوب عبادت کند؛ به همین ترتیب کسی که از امور زندگی ناآگاه است نمی‌تواند به خوبی از آن استفاده کند و در آن

سرآمد شود.

جای تأسف است که مسلمانان در همه‌ی میدان‌ها دچار لغزش شده‌اند آگاهی آنان از کتاب و سنت ضعیف است و درک‌شان از ظواهر زندگی و اسرار آن ضعیف‌تر و در

پایگاه پرسش و پاسخ سایت بی‌پاسخ‌نویس

سایت بی‌پاسخ‌نویس، دعوت و اصلاح ایران

استفاده از تجارب زندگی و توانمندی‌های خود برای خدمت به دین بسیار ضعیف.

این عبادت نیست که منتظر باشیم تا یآوری از آسمان فرود آید و وضعیت ما را دگرگون کند .

ما در حالت عمومی بشری هستیم همانند سایر انسان‌ها ما هم بسان سایر مردم از گوش وچشم و دل برخورداریم؛ پس چرا حواس و افکار ما پریشان است و حواس و افکار مردم در هر زمینه‌ای فعال؟ چرا دست آنان اشیاء را خوب لمس می‌کند و خوب تحویل می‌دهد در حالی که دست‌های ما لرزان است؟ زمانی همه‌ی مردم در حوزه‌های ادبی و مادی نیازمند نیاکان ما بودند پس ما را چه شده است که نمی‌توانیم معادن خود را استخراج کنیم و سدها و پل‌ها را بر روی رودهای خود بسازیم و ابزارآلات کارخانه‌های خود را درست کنیم؟ چرا نمی‌توانیم لوازم جنگ و صلح خود را تهیه کنیم؟

حقیقت آن است که ما نیازمند نیروی احسان هستیم و این نیرو در دست ماست اگر بخواهیم. خداوند مسلمانان را بر روی این کره‌ی خاکی آفریده است و اگر وحی آسمانی این پیام ارزشمند را به مسلمانان اختصاص

حقیقت آن است که ما نیازمند نیروی احسان هستیم و این نیرو در دست ماست اگر بخواهیم.

خداوند مسلمانان را بر روی این کره‌ی خاکی آفریده است و اگر وحی آسمانی این پیام ارزشمند را به مسلمانان اختصاص داده است، هیچ گاه آنان را از جهت معرفت زمینی ممتاز نکرده است و کفه‌یشان را بر دیگران ترجیح نداده است.

داده است، هیچ گاه آنان را از جهت معرفت

زمینی ممتاز نکرده است و کفه‌یشان را بر دیگران ترجیح نداده است.

مسلمانان هم باید رنجی همانند دیگران را متحمل شوند و از تجارب آنان بهره گیرند. هر گونه سستی و کوتاهی در این میدان یعنی کاهش سطح فکری و مادی آنان و کوتاهی در وسایلی که باعث موفقیت در رسالت و تحقق اهداف‌شان می‌شود.

وقتی مشکل کج‌فهمی دینی و سستی و وارفتگی در واکنش به عزم مؤمنان هم به این مشکلات افزوده می‌شود مصیبت بزرگ آغاز می‌شود.

احسان دو پاداش دارد یکی پاداش دیرهنگام در سرای آخرت که ما قصد پرداخت به آن را نداریم و دیگری پاداش زودهنگام که امت‌ها در واقعیت زندگی آشکارا دریافت می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید:

(لَّذِیْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰی وَزِیَادَةٌ وَلَا یَرْهَقُ وُجُوهُهُمۡ قَبَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمۡ فِیہَا خَالِدُونَ * وَالَّذِیْنَ کَسَبُوا السَّیِّئَاتِ جَزَاءُ فِیہَا بِمِثْلِہَا وَتَرَهُمۡہُمۡ ذِلَّةً مَّا لَهُمۡ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ کَأَمْہَا أُعْشِیَتْ وَوَجُوهُهُمۡ قَطَعَا مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِمًا أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمۡ فِیہَا خَالِدُونَ) [یونس:۲۶-۲۷]؛ «کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو (یعنی بهشت) از آن ایشان است و افزون (بر آن هم که مغفرت و رضوان است) دارند، و غبار غم و اندوه بر پیشانی ایشان نمی‌نشیند و خواری و رسوائی نمی‌بینند. آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می‌مانند. کسانی که کارهای زشت می‌کنند، کیفر هر کار زشتی به اندازه‌ی آن خواهد بود (نه بیشتر)، و خواری و حقارت آنان را فرا می‌گیرد. هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آنان را از (دست عذاب) خدا رهائی بخشد (و در پناه خود دارد. آن اندازه روسیاه و گرفتار غم و اندوهند) انگار با پاره‌های تاریکی از شب چهره‌هایشان پوشانده شده است. آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.»

(إِنۡ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِکُمْ وَإِنۡ أَسَأْتُمْ فَلَیۡلَا...) [اسراء:۷]؛ «اگر نیکی کنید (و از خدا اطاعت نمائید) به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید (و از فرمان خدا سرکشی نمائید) به خودتان بدی می‌کنید.»

(هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ) [رحمان:۶۰]؛ «آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی دیدن

خواهد بود؟»

احسان آن گونه که شرح دادیم تجزیه‌ناپذیر است همان گونه که صدق تجزیه نمی‌شود. کسی که نیمی از خبرهایش دروغ و نیمه‌ی دیگرش راست است راستگو محسوب نمی‌شود. دشوار است تصور کنیم که چنین انسانی به فضیلت صدق و راستی دست یابد.

کسی که در نیمی از اعمالش بدعمل و بدرفتار است و در نیمه‌ی دیگر نیکوکار و پسندیده، محسن محسوب نمی‌شود بلکه بعید است چنین آمیزه‌ی آشفته‌ی بدترکیبی بتواند وجود داشته باشد چرا که فضایل تجزیه‌ناپذیر است.

احسان یکی از اعمال روزمره است که شکل واحدی دارد و مؤمن و کافر به یک اندازه از آن آگاهی دارند؛ زیرا پایه‌ی احسان در این گونه اعمال عبارت است از انجام آن بر اساس قوانین مقرر در زندگی انسان‌ها. وقتی پزشک مسلمانی یک عمل جراحی انجام می‌دهد همان عملی است که یک پزشک کمونیست یا ماده‌گرا یا یهودی انجام می‌دهد و می‌توان از ناحیه‌ی صرف علمی بر آن حکم کرد، همین اصول فنی متداول در بین تمام مردم است و هیچ کس با هر درجه‌ی علمی که باشد حق ندارد در این قوانین و مقرراتی که فراهم است کوتاهی کند. تفاوت عمل جراحی یک مسلمان و شخص دیگر در آن است که مسلمان در هیچ بخشی از کار، نیت خیر را فراموش نمی‌کند و ارتباط خود را با خدا را از دست نمی‌دهد و می‌کوشد تنها به خاطر خدا کار کند یا دست از کار بکشد. به عبارت دیگر صورت عمل مشترک است و تفاوتی بین مسلمان و کسی که به لحاظ عقیدتی با وی مخالف است وجود ندارد؛ اما از جهت روانی و باطنی این دو با هم متفاوت است. مسلمان از ناحیه‌ی دینی زمانی «محسن» نامیده می‌شود که تمام احساسات و صفای باطنی خود را در عملی که انجام می‌دهد جمع کند یعنی آن را به خاطر خدا انجام دهد.

اگر نیتش خالص باشد اما در حین کار سستی به خرج دهد، از حدود بگذرد و تنها به نیت کامل پشت‌گرم باشد به هیچ وجه از وی پذیرفته نیست. اگر مسلمانان در مسایل زندگی و دنیایی بر اساس همین قواعد با دیگران مشترک هستند، نباید چیزی دیگری را که تنها به آنان اختصاص دارد فراموش کنند و آن هم عبادات محضی است که انجامش بر

آنان واجب است.

احسان یعنی هر عملی را به طور کامل و با روش شرعی آن انجام دهیم درست آن گونه که از صاحب رسالت آمده است؛ باید در نماز و زکات و روزه و حج خود به او اقتدا کنیم و به سنتش پایبند باشیم. قرآن کریم تشریح کرده است که احسان با این گسترده‌گی باعث می‌شود بتوانیم در زندگی به قدرت دست یابیم و بر مشکلات آن چیره شویم و زندگی را سرشار از خیر و برکت کنیم. یوسف صدیق(علیه‌السلام) جوانی بود در کمال پاکی با یقینی محکم و اخلاقی والا؛ به خدا اعتماد فراوان داشت بنابراین توانست از تمام مراحل دشوار زندگی از آوارگی و زندان و خدشه‌دار شدن شخصیت و آلم و مصائب به خوبی عبور کند. هیچ گاه عزمش سست نشد، قدمش نلغزید و از هدفی که داشت منحرف نشد. سرانجام این احسان چه بود؟ سرانجام، آن پسر بچه‌ی ربوده شده و بینوا به بالاترین مناصب رسید و مردم همه به اشاره‌ی انگشتش می‌چرخیدند:

(وَقَالَ الْمَلِکَ ائْتُونِی بِهٖ اَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَبِّتَا مَکِیۡمٌ اٰمِیۡنٌ * قَالَ اجْعَلْنِی عَلٰی خَرَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّیۡ حَفِیظٌ عَلَیۡمٌ * وَکَذٰلِکَ مَکَنَّا لِیُوسُفَ فِی الْاَرْضِ یَتَّبِعُوۡا مِنْهَا حَیثُ یَشَآءُ نَصِیۡبٌ بِرَحْمَتِنَا مِّنۡ نَّشَآءٍ وَلَا نُضِیۡعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیۡنِ) [یوسف:۵۴-۵۶]؛ «شاه گفت: او را به نزد من بیاورید تا وی را (از افراد مقرب و) خاص خود کنم. وقتی که (یوسف را آوردند و شاه) با او صحبت نمود (بر محبتش افزود و بدو) گفت: از امروز تو در پیش ما بزرگوار و مورد اطمینان و اعتمادی. یوسف گفت: مرا سرپرست اموال و محصولات زمین کن، چرا که من بسیار حافظ و نگهدار (خزائن و مستغلات، و) بس آگاه (از مسائل اقتصادی و کشاورزی) می‌باشم. و بدین منوال یوسف را در سرزمین (مصر بالا بردیم و جاه و جلال و) نعمت و قدرت دادیم. در آنجا هرکجا که می‌خواست منزل می‌گزید ما نعمت خود را به هرکس که بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گردانیم.»

این‌ها همه پاداش‌های دنیایی بود اما در پس آن:

(وَلَا جَزَآءَ الْاٰخِرَةِ حَیۡرٌ لِذٰلِیۡنَ اٰمَنُوۡا وَكَانُوۡا یَتَّقُوۡنَ) [یوسف:۵۷]؛ «و پاداش آخرت، برای کسانی که (در دنیا) ایمان می‌آورند و پرهیزگاری می‌کنند، بهتر است.»

یوسف در برابر برادرانش که تحقیرش کرده بودند و دربار‌ه‌ی او از خدا نترسیدند موضع دیگری گرفت؛ احسان او را به جایی رساند که همه آرزوی رسیدن به آن را داشتند. اما وضعیت برادران به گونه‌ی دیگر رقم خورد و زشتی کردارشان باعث تنگی زندگی شد تا جایی که مجبور شدند برای لقمه‌ای نان به حاکم پناهنده شوند و پس از گفت‌وگویی که بین آنان رد و بدل شد او را شناختند و دانستند با چه مردی طرف صحبت هستند.

(فَلَمَّا دَخَلُوۡا عَلَیۡهٖ قَالُوۡا یَا اَبِیۡہَا الْعَزِیۡزُ مَسَّنَا وَاَهْلُنَا الضُّرُّ وَحِثْنَا بِبِضَاعِہٖ مُّزَجَّجًا فَاَوْفِ لَنَا الْکَیۡلَ وَتَصَدَّقْ عَلَیۡنَا اِنَّ اللّٰهَ یَجۡزِی الْمُتَّصِدِّقِیۡنَ * قَالَ هَلْ عَلِمْتُمۡ مَّا فَعَلْتُمۡ بِیُوسُفَ وَاَخِیۡهٖ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوۡنَ * قَالُوۡا اِنَّکَ لَآنتَ یُوسُفَ قَالَ اَنَا یُوسُفُ وَهٰذَا اَخِیۡ قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیۡنَا اِنَّهٗ مَنۡ یَّتَّقِ وَیَصِیۡرُ فِیۡنَ اللّٰهِ لَا یُضِیۡعُ اَجۡرَ الْمُحْسِنِیۡنَ) [یوسف:۸۸-۹۰]؛ «و چون به پیش یوسف رفتند گفتند: ای عزیز (مصر!) ما را و خاندان ما را اندوه فرا گرفته است و کالای اندکی با خود آورده‌ایم (که گمان می‌رود از ما پذیرفته گردد و چیزی که مورد نیاز ما است با آن خریداری شود. بیا (و) بر ما ببخش و بار و کالای ما را (بدان اندازه که نیازمندیم) به تمام و کمال بده بی‌گمان خداوند بخشنندگان را (به بهترین وجه) جزا می‌دهد. گفت: آیا بدان گاه که (یوسف را به چاه انداختید، و پس از او اذیت و آزارها به بنیامین رساندید و او را در فراق برادر داغدار نمودید)، از روی نادانی (جوانی) نسبت به یوسف و برادرش می‌دانید چه (عمل زشت و ناپسندی) کردید؟

گفتند: آیا تو واقعاً یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است. به راستی یزدان بر ما منت گذارده است. بی‌گمان هرکس تقوا پیشه کند و (در برابر گرفتاریها و مصیبتها) شکیبائی و استقامت ورزد چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.»

فراز پایانی آیه، باید قانون عملی رفتار اجتماعی ما باشد.

احسان هیچ گاه صاحبش را تباه نمی‌کند و عنایت الهی را از او دور نمی‌کند هر چند که دشواری‌ها فراوان باشد و در مراحل اولیه باعث لغزش فرد شود. احسان به این معنا نیست که ذهن غافل را بیدار کنی و نفس خفته را برحذر داری؛ احسان یک ویژگی اخلاقی ثابت است و ملکه‌ای است که از اشتیاق دقت در کار و هوای کمال طلبی و عادت به ذکر خدا

و احساس همیشگی با او بودن ناشی می‌شود. دقت در عمل به تجربه و تمرین زیاد نیازمند است چرا که مسایل زندگی همواره در تغییر و تحول است و فضای روانی به هوشیاری داہمی نیاز دارد تا به طاعات و فضایل عادت کند و در راهی که مورد رضایت خداوند است و به مغفرتش نزدیک‌تر است گام بردارد. خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الْمُتَّقِیۡنَ فِیۡ جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ * اَخۡذِیۡنَ مَا آتَاهُمۡ رَبُّہُمۡ رَبُّہُمۡ اِنَّہُمۡ کَانَوۡا قَبۡلَ ذٰلِکَ مُحۡسِنِیۡنَ * کَانُوۡا قَلِیۡلًا مِّنَ اللَّیۡلِ مَا یُهَاجِعُوۡنَ * وَبِالْاَسْحَارِ هُمۡ یَسۡتَعۡجِرُوۡنَ * وَفِیۡ اٰمَواِلِہِمۡ حَقٌّ لِّلۡسَآئِلِ وَالْمَحۡرُوۡمِ) [ذاریات:۱۵-۱۹]؛ «پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمره‌ی نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. در اموال و دارائیشان حقی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهی‌دست بود.»

شیوه‌های احسان فراوان است اما چه کسی توان آن را دارد؟ احسان به عزم استوار و صبر جمیل و اراده‌ی قوی و جهاد دایمی نیازمند است و صاحب این ویژگی‌ها شایستگی دارد تا خداوند او را در سایه‌ی خود جای دهد و راه رشد و ترقی را به او رهنمون شود؛ سزاوار آن است که خداوند دایماً با او باشد و به همین خاطر در آیات قرآن تأکید شده است که عنایت خداوندی همواره با چنین کسانی همراه است.

(...إِنَّ رَحَمَتَ اللّٰهِ قَرِیۡبٌ مِّنَ الْمُحۡسِنِیۡنَ) [اعراف:۵۶]؛ «بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.»

(إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الذِّیۡنَ اتَّقَوۡا وَالذِّیۡنَ هُمۡ مُحۡسِنُوۡنَ) [نحل:۱۲۸]؛ «بی‌گمان خدا (مرحمت و معونت و حفاظت و رعایت همه جانبه‌اش) همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا به دور دارند، و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خویشقت را به الطاف ایزد نزدیک سازند).»

(وَالذِّیۡنَ جَاهَدُوۡا فِینَا لَنَهۡدِیَنَّهُمۡ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحۡسِنِیۡنَ) [عنکبوت:۶۹]؛ «کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در

راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند).»

(وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) [زمر:۳۳-۳۵]؛ «کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده‌اند (و از سوی خدا به مردمان ابلاغ کرده‌اند که پیغمبرانند) و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته‌اند (و برابر آن رفته‌اند که مؤمنانند) آنان پرهیزگاران واقعی هستند. هر چه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است. این، پاداش نیکوکاران است. (آنان که عقیده‌ی نیک و کردار نیک دارند). خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می‌فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را (چه برسد به لغزشهای ناچیزشان بزداید و) ببخشاید، و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء نماید.»

آیه‌ی اخیر نشان می‌دهد که فرد محسن عاری از خطا نیست چه بسا از گذشته‌ی بد خود توبه کرده است؛ شاید گاهی وسوسه‌ها او را به کاری سوق دهند که با طبیعت احسان منافات دارد اما درخشش نوری که زندگی‌اش را روشن کرده است ابرها سیاه را کنار می‌زند و فضل خدا گسترده‌تر و بیشتر است.

از انواع احسان که بیشتر ذکر کردیم می‌فهمیم که امت ما از لحاظ فردی و گروهی و در صحنه‌ی زندگی و آخرت به طور یکسان عقب مانده است.

این امت ادعا می‌کند و آرزو در سر می‌پروراند اما سنت‌های خداوند در جهان به ادعا و آرزو نیست. برای سرفرازی در هر دو سرا راهی جز آن نیست که مؤمن هر عملی را در حالی انجام دهد که یقین دارد خداوند ناظر اوست و باید بکوشد آن را در حد اعلا مطابق با شریعت الهی و وحی آسمانی و بر اساس قوانین طبیعی انجام دهد. این است معنای احسان: «خدا را آن گونه پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر نتوانستی بدان او تو را می‌بیند.»

حکمتا معول بن عطاء سبکتاری

ستایش دیگران و نکوهش خویشتن

«النَّاسُ يَمْدَحُونَكَ لِمَا يَظُنُّونَهُ فَيْكَ، فَكُنْ أَنْتَ ذَاماً لِنَفْسِكَ لِمَا تَعَلَّمَهُ مِنْهَا»

ترجمه: مردمان تو را بر اساس گمانی که در تو می‌برند می‌ستایند، بنابراین تو نکوهش‌گر خود باش؛ چرا که نسبت به خویش، علم داری.

شرح: ستایش دیگران در حقیق ما مبتنی بر گمانه‌زنی و ظن است. دیگران تنها ظواهر و اعمال جوارحی ما را می‌بینند و بر اساس آن داوری کرده و از روی حسن ظن ما را می‌ستایند و مدح می‌کنند. اما شناخت ما از حقیقت احوال خودمان بر اساس «علم» است و بصیرت و بینایی که نسبت به خود داریم به مراتب بیشتر از دیگران است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «بَلِّغِ الْإِنْسَانَ عَسَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»[قیامة:۱۴](بلکه انسان از وضع خودش آگاه است). اگر دیگران تنها بر اساس گمان و ظن ما را می‌ستایند، شایسته است که ما بدین ستایش غرّه نشده و خود هم به مدح و تحسین خود نپردازیم؛ بلکه با توجه به «علمی» که در رابطه با خود داریم، ابعاد تاریک و ظلمانی وجود خود را دیده و نکوهش کنیم. نمی‌توان «علم» خود را وانهاد و به «ظن» دیگران دل‌خوش کرد.

ملک دینار می‌گوید: «تا خلق را بشناختم هیچ باک ندارم از آنکه مرا مدح گویند یا ذم، از جهت آنکه ندیدم ستاینده‌الا اغراق‌کننده و نکوهنده‌الا اغراق‌کننده.»[تذکره‌الاولیا]

بهشت نقد

«جَلَّ رَبُّنَا أَنْ يَعَامِلَهُ الْعَبْدُ نَقْدًا فَيَجَازِيَهُ نَسِيئَةً»

ترجمه: پروردگار ما منزّه از آن است که بنده با او نقداً معامله کند و او پاداشش را با تأخیر و به نحو نسیه ادا کند.

«كفى العالمين جزاء ما هو فاتحُهُ على قلوبهم فى طاعته وما هو موردُهُ عليهم مِن وجود مؤانسته»

ترجمه: سالکان و کوشندگان را همین پاداش و دستاورد بس است که خداوند دل‌هایشان را رو به طاعت خویش می‌گشاید و شمه‌ای از مؤانست و قربابت خویش را بر ایشان جاری می‌کند.

«مَنْ وَجَدَ ثَمْرَةَ عمله عاجلاً فهو دليلٌ على وجود القبول أجلاً»

ترجمه: هر کس میوه و برکتِ اعمالش را بی‌درنگ دریافت کند، خود نشانه‌ای است از مقبولیت اعمال در آینده.

شرح: در سه حکمتی که گذشت، ابن‌عطا از آثار فرخنده‌ای که اعمال خالصانه در همین زندگی دنیوی فرد بر جای می‌نهند، سخن

می‌گوید.

در حکمت نخست می‌گوید، جلال و منزلت خداوند فراتر از آن است که پاداش بنده‌اش را با تأخیر بدهد و تنها ذخیره‌ی آخرتش گرداند؛ بلکه در همین دنیا، نعمات و مواهب خود را مشمول حال فرد می‌گرداند.

در حکمت بعدی، گشودگی دل، انشراح صدر، توفیق انابت، طاعت و بهره‌مندی از لذت حضور و انس با خداوند را از پاداش‌های بی‌درنگ و زود هنگامی قلمداد می‌کند که حتی اگر پاداش‌های اخروی نبودند، سالکان را کفایت می‌نمود.

و در حکمت پایانی، چشیدن زود هنگام حلاوت طاعات را نشانه‌ای از مورد قبول واقع شدن اعمال در درگاه خداوند می‌داند و گشایش و انبساطی را که در اثر اعمال صالح، عاید فرد می‌شود، دلیلی بر صحت و مقبولیت عمل تلقی می‌کند.

ابوسلیمان دارایی گفته است: «هر عمل که آن را در دنیا به نقد ثواب نیایی بدان که آن را در آخرت جزایی نخواهی یافت.»[تذکره‌الاولیا]

بخش قابل توجهی از آثار و ثمرات اعمال ما در همین دنیا متوجه ما می‌شود و مؤمنان راستین، پیش از وارد شدن به مینوی جاودانه‌ی اخروی، در همین دنیا، بهشتی معنوی-روانی تجربه می‌کنند و لذت ناشی از بندگی و ایمان و حلاوت و گیرایی مناجات و انس با خداوند، پاداش زود هنگام و عاجل اعمال معنوی فرد است. شمس تبریز گفته است: «عالم حق فراخنایی است، بسطی بی‌پایان عظیم.»

بنا به تصریح قرآن، مؤمنانی که عامل به صالحات هستند، از حیاتی طیبه و پیراسته بهره‌مند خواهند بود: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...) [نحل:۹۷] و از تنگناهای روانی و وجودی که منکرین و معاندین تجربه می‌کنند، عافیت و مصونیت دارند: (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...) [طه:۱۲۴]

معروف کرخی گفته است: «عارف را اگر هیچ نعمتی نبود، او، خود، همه در نعمت است.»[تذکره‌الاولیا]

ابن‌تیمیه از عارفی نقل می‌کند که گفته است: «گاهی در حال و هوایی هستم که با خود می‌گویم اگر اهل بهشت چنین حالتی را دارا باشند، حقیقتاً زندگی مطبوعی دارند.» ابن‌قیم الجوزیه در احوال یکی دیگر از مشایخ آورده که گفته است: «اگر شاهان و شاه‌زادگان از احوال خوش ما اطلاع داشتند، با شمیرهایشان به سراغ ما می‌آمدند و بر سر آن حال‌های خوش با ما می‌جنگیدند.» هم او از ابن‌تیمیه نقل می‌کند که گفته است: «در دنیا بهشتی وجود دارد که هر کس بدان داخل نشود، به بهشت اخروی داخل نخواهد شد.»(إِنَّ فِي الدُّنْيَا جَنَّةً مِّن لَّمْ يَدْخُلْهَا لَا يَدْخُلْ جَنَّةَ الآخِرَةِ)



دلیر عباسی

آفریدگار هستی انسان را موجودی دوبعدی آفرید؛ بعد مادی و جسمی او و بعد معنوی و روحی وی. قرآن در اشاره به این دو بعد می‌فرماید: (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)[ص:۷۱]؛ «و به خاطر بیاور[هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری از گل می‌آفرینم. چون آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید.» آفرینش اولیه‌ی او از گل اشاره به بعد جسمی و دمیدن روح در وی بیانگر برخوردار ی وی از جنبه‌ی روحی است.

از میان سایر موجودات، انسان موجودی است که می‌تواند بین سبک‌های مختلف زندگی از جمله سبک مادی و سبک معنوی یکی را به اختیار انتخاب نماید. بر همین اساس انسان باید قواعد بازی در هر دو سبک زندگی را بداند و به تغذیه‌ی هر دو بعد وجودی خویش بپردازد. این دو بعد از وجود انسان برای وی همانند دو بال پرنده هستند که بدون هریک از آن‌ها امکان پرواز و عروج به مقام شایسته‌ی خویش را نخواهد داشت. انسان در بدو آفرینش و با پا نهادن بر این کره‌ی خاکی دریافته است که همزمان با پرداختن به بعد جسمی، باید معنویت خویش را نیز سروسامان دهد و لذا چه از کانال ادیان آسمانی و یا از غیر این کانال نیم نگاهی به معنویت داشته است.

معنویت‌ی که در دل جهان پیشامدرن پرورده شده و نیازهای معنوی انسان‌های دوران پیشامدرن را برآورده می‌کرده، «معنویت دینی» بوده است. این معنویت گوهر ادیان سنتی است، اما پس از رنسانس و شورش

بر علیه کلیسا و اربابان آن در مغرب زمین، به دلایل گوناگون، دین‌گریزی رو به فزونی گذاشت و به همین دلیل چهره‌ی دین و معنویت در جامعه رو به خاموشی گرایید؛ اما این مساله به بحران‌های شدید انسانی منجر شد .

انسان غربی پس از آن که سال‌ها در گیرودار تفکرات خشک پوزیتیویستی گرفتار آمده بود و به همه چیز از منظر علمی می‌نگریست، بالاخره عطش معنویت خود را بروز داد و پرده از فطرت انسانی خویش برداشت. اما از سوی دیگر انسان مدرن برای ارضای بعد معنوی خویش نمی‌خواست از معنویت دینی استفاده کند، زیرا به حدّ کافی از کلیسا و اربابانش به عنوان متصدیان امور دینی خون دل‌خون بود و حاضر نبود دوباره تجربه‌ی تلخ گذشته را تکرار نماید. معنویتی مناسب جامعه آن‌ها بود که هماهنگ با تفکرات سکولاریستی حاکم بر دنیای غرب و عاری از پیش‌فرض‌های متافیزیکی و اخلاق سنتی باشد، به همین دلیل نوع دیگری از معنویت پا به عرصه‌ی وجود نهاد که می‌توان از آن به معنویت سکولار تعبیر نمود.

معنویت سکولار/ عرفان مدرن از قید و بند پیش‌فرض‌های متافیزیکی عرفان سنتی یا معنویت قدسی و از جمله مهم‌ترین آنها، یعنی اعتقاد به وجود خدای ادیان ابراهیمی، آزاد است. معنویت سکولار/ عرفان مدرن از نظر متافیزیکی «طبیعت‌گرا»ست، و لذا شکاکان دینی، خداناباوران و ندانم‌انگاران نیز می‌توانند بدون ارتکاب تناقض به این عرفان و معنویت ملتزم شوند.(ابوالقاسم فنایی،معنویت قدسی، روزنامه شرق، شماره، ۱۵۱۸، چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱، ص ۱۰)

معنویت دینی یا معنویت سکولار؟

آنان به دنبال معنویتی منهای خدا بودند و بهترین گزینه برای دستیابی به این مهم، تفکرات عرفان شرقی خصوصاً آیین ذن، بودسم و تکنیک‌هایی نظیر یوگا و مدیتشین بود. شایان ذکر است تنها دینی که مولفه‌ای به نام خدا در آن یافت نمی‌شود و آموزه‌ای الحادی دارد، آیین بوداست. تعالیم بودا تنها برای نجات بشر از رنج‌هاست و از آن‌جا که عالم خارج را غیرقابل تغییر می‌داند، آرامش را تنها در رجوع به اصل و فطرت خود و ایجاد تغییر در روان خود فرد جستجو می‌کند و به همین دلیل معنویت بودایی به سرعت در غرب رو به انتشار نهاد.

فروکاستن دین به معنویت، و فروکاستن معنویت به یک حالت درونی و یک احساس، دستاوردی تازه از محصولات جنبی سکولار شدن است. گفتارهای معنویت‌گرا در مقام گفتارهای تقلیل‌دهنده‌ی دین به تجربه دینی، دو گرایش عمده دارد: یا غرق در عبارات «شیرین» و «نغز» می‌شوند و به رمانتیسم عوامانه‌ی مورد علاقه‌ی طبقه‌ی متوسط می‌انجامند و سر از کارت پستال‌ها و خطاطی‌های رنگارنگ و دقت‌رچه‌ی خاطرات پسران و دختران در می‌آورند، و یا در شکلی سکولارتر تبدیل به تکنیکی صرف می‌شود و در هیأت انواع کلاس‌های یوگا و مدیتیشن و قواعد و اصول درست زیستن، فرار از استرس، تمرینات یوگا، خداحافظ اضطراب، طالع بینی، انرژی درمانی، چگونه دوست بیابیم و غیره تن به منطق بازار می‌سپرند.

در حالت دوم، گنوستیسیسم کهن به دستورالعمل‌هایی کاملاً کارکردی برای دستیابی به آرامش درونی، تمرکز فکری و مهار غرایز تبدل می‌شوند که نهایتاً یگانه هدف‌شان

افزایش میزان کارآیی فرد در دم و دستگاه سرمایه‌سالارانه اجتماعی است. گام دیگر تجربه‌ی دینی، بدل شدن به آرامش درونی است. بدین‌سان، فروکاستن دین و سنت تاریخی آن به معنویتِ بَرِیشه و بی‌روح، در شکل مجموعه‌ای از فنون روانشناسی و روش‌های اعتماد به نفس نهایتاً ناظر به دنیای مادی بشر خواهد بود و به اهدافی در ورای جهان مادی نمی‌اندیشد. درست است که برخورداری از نعمت آرامش در دنیا در سعادت اخروی انسان نیز تأثیرگذار است؛ اما این تأثیرگذاری هنگامی است که همراه با نیتی خالص باشد که (إِذَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ). معنویّت بدون خدا ممکن است همانند سایر امور مباح و چه بسا مفید و در حدّ ورزش و مهارت‌های زندگی در دنیا برای انسان آرامشی به ارمغان داشته باشد، اما از آن‌جا که به قصد قربت و کسب رضای الهی نیست، سعادت و رستگاری اخروی را درپی ندارد. مصطفی ملکیان، نظریه‌پرداز طرح عقلانیت - معنویت در ایران نیز گرچه بین دین و معنویت منافاتی نمی‌بیند، اما به سکولار بودن معنویت اذعان دارد. وی در تبیین معنویت خویش می‌گوید: «بارها گفته‌ام که مراد من از معنویت، دین نیست. اما مرادم این نیست که معنویتی که من می‌گویم لزوماً با دین منافات یا تضاد دارد. بردار من، خواهر من نیست؛ در این شکی نیست. اما این معنایش این نیست که هر برادر و خواهری همیشه با هم در نزاع هستند. ما نباید فکر کنیم که هر مغایرتی یعنی تضاد. معنویتی که بنده می‌گویم، دین نیست. اما از این حرف، بر نمی‌آید که، هر انسان معنوی لزوماً غیر متدین است. البته این هم بر نمی‌آید که هر انسان دینی، لزوماً معنوی است. برخی انسانها معنوی‌اند اما متدین نیستند، برخی دیگر هم معنوی‌اند و هم دین‌دار، گروه دیگری، متدین هستند ولی معنوی نیستند و برخی نه معنوی‌اند و نه دین‌دار. معنویتی که من می‌گویم، یعنی این‌که به سه گزاره ذیل قائل باشم:

الف) برای این که انسان معنوی باشم (از نظر بنده) باید معتقد باشم که جهان منحصر به قوانین فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی که شما می‌گویید نیست. این به لحاظ وجود شناختی است.

ب) به لحاظ معرفت‌شناسی (epistemology)،

انسان معنوی معتقد است که جهان منحصر در هرچه عقول آدمیان می‌گویند، نیست. چیزهایی در جهان هست که از حدود عقل آدمی بیرون است (فراتر از عقل آدمی است).

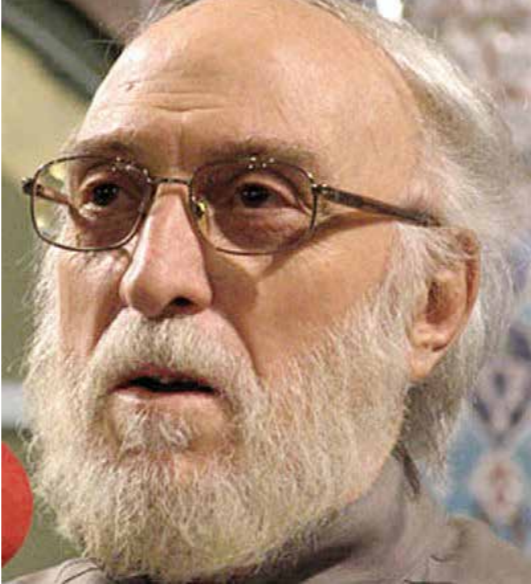
ج) اما معنویت، شق سومی هم دارد. به لحاظ روان‌شناختی، انسان معنوی معتقد است که روان من، روان مطلوب نیست. روان مطلوب، روانی است که من باید به سوی حصول آن روان بکوشم. در معنویت روان‌شناختی، مراد این است که من به وضع موجود روانی خودم رضی نباشم و معتقد باشم که یک ارتقا معنوی و تعالی روحانی، امکان پذیر است. (متن سخنرانی استاد ملکیان در نشست «عقلانیت و معنویت بعد از ده‌سال»، به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹ در تالار شیخ انصاری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)

پرسش مهم این است که با وجودتعالیم غنی اخلاقی وعرفانی اسلام، انسان مسلمان چه نیازی به طرح و ترویج مباحث عرفان شرقی دارد؟ که به قول حافظ:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
و آن‌چه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد.

با دقت در آموزه‌های قرآن و سنت درمی‌یابیم که یکی از مقاصد شارع در همه‌ی تکالیف دینی کسب معنویت و تغذیه‌ی بعد معنوی مسلمان می‌باشد. در نماز، روح نمازگزار از عالم ناسوت بریده و به خالق خویش و سرچشمه‌ی معنویت متصل می‌گردد و با وی به راز و نیاز و گفتگو می‌پردازد. روزه‌دار با روزه‌ی ماه رمضان، در اوج اخلاص و به دور از هرگونه ریا از توجه به جنبه‌ی جسمانی کاسته و کسب معنویت را در اولویّت برنامه‌های روزانه‌ی خود قرار می‌دهد. فرد مسلمان با پرداخت زکات، دل‌کندن از مادیات را تمرین می‌کند و حج‌گزار با بستن احرام و کندن لباس غرور و ظواهر مادی و طواف بر گرد کعبه‌ی جانان و وقوف در عرفات و قربانی کردن، می‌آموزد که چگونه جسم و ماده را به مسلخ معنا کشد و…

اگر به تاریخ رجال معنوی در ادوار مختلف هم نظری افکنیم متوجه خواهیم شدکه غالب این بزرگ‌مردان از پیامبران و اصحاب



محمد مجتهد شبستری

ایمان، واژه‌ی کلیدی دین اسلام که خود و مشتقات آن در صدها آیه از قرآن مجید تکرار شده است. گرچه مفهوم ایمان مستقیماً در قرآن توضیح داده نشده، ولی درباره‌ی موضوعات عمده و اساسی مربوط به آن مطالب زیادی در این کتاب آسمانی آمده است.

موضوعات عمده و اساسی مربوط به ایمان در قرآن را می‌توان چنین برشمرد:
۱. محور اساسی ایمان الله است و از همه‌ی انسانها خواسته می‌شود که به الله ایمان آورند؛ اما در آیات بسیاری ضرورت ایمان آوردن به «پیامبران و رسولان»، «کتابهای نازل شده از سوی خدا»، «ملائکه» (فرشتگان) و «روز واپسین» (آخرت)، نیز به «ایمان به الله» افزوده شده است(بقره ۶۲/۲، ۲۸۵).
۲. در برخی از آیات چنین آمده که ایمان با اسلام متفاوت است و در مرتبه‌ای بالاتر از آن قرار دارد (حجرات ۱۴/۴۹).
۳. ایمان حقیقتی است که دوست داشتی شدید خداوند را همراه دارد(بقره ۱۶۵/۲).
۴. خداوند مؤمنان را از «ظلمات» (تاریکیها) بیرون می‌آورد و آنها را به [عالم] «نور» (روشناییها) وارد می‌کند(بقره ۲/۲۵۷).
۵. در آیات بسیاری بلافاصله پس از ذکر و ستایش ایمان به انجام دادن «اعمال صالح» توسط مؤمنان به گونه‌ای تصریح شده است که تلازم خارجی ایمان و عمل صالح از آن فهمیده می‌شود.
۶. ایمان حقیقتی است که قابلیت «ازدیاد و نقصان» دارد(توبه ۹/۱۲۴).
۷. قلبهای مؤمنان با ایمان اطمینان (آرامش) پیدا می‌کند(رعد ۲۸/۱۴).
۸. مؤمنان ممکن است دچار «یأس» شوند (رعد ۱۳/۳۱).
۹. مؤمنان با «قول ثابت» (سخن استوار) از سوی خداوند در زندگی دنیوی «تثبیت»

ایمان:

رویارویی مجذوبانه با خداوند

می‌شوند(ابراهیم / ۲۷/۱۴).
۱۰. شیطان هیچ‌گونه «سلطه‌ای» بر مؤمنان ندارد(نحل/ ۹۹/۱۶).
۱۱. قرآن «شفا» و «هدایت» مؤمنان است (فصلت/ ۴۱/ ۴۴).
۱۲. پیامبر(ص) نمی‌دانست که ایمان چیست، ولی خداوند آن را «نوری» در قلب وی قرار داد(شوری ۵۲/۴۲).
۱۳. خداوند «ایمان» را در نظر مؤمنان محبوب ساخته، و در قلبهای آنان زیبا جلوه داده است (همانجا).
۱۴. ایمان واقعی آن است که در قلبها نفوذ می‌کند(حجرات/ ۱۴/۴۹).
۱۵. ایمان در قلبهای مؤمنان نوشته می‌شود(مجادله ۵۸/ /۲۲).
۱۶. «نزول سکینه» (فرودآمدن آرامش) از سوی خدا در قلب مؤمنان موجب زیاد شدن ایمان آنان می‌شود(فتح ۴۸/ ۴).
۱۷. پیامبر اسلام خود به آنچه بر وی نازل شده، ایمان آورده است (بقره ۲/۲۸۵).
۱۸. مؤمنان کسانیند که وقتی نام خدا برده می‌شود، قلبهایشان احساس خشیت می‌کند(انفال ۲/۸).
۱۹. مؤمنان به هنگام «امتحان الهی» ممکن است دچار تکانهای بسیار شدید [روحی] گردند(احزاب ۳۳/ /۱۱).
۲۰. خداوند «ولی» مؤمنان است(آل عمران ۳/ ۶۸).
۲۱. با اکراه نمی‌توان هیچ انسانی را مؤمن گردانید(بقره ۲/۲۵۶).
۲۲. برخلاف علاقه‌ی شدید پیامبر(ص)، اکثر مردم مؤمن نیستند(یوسف ۱۲/ ۱۰۳).
۲۳. مؤمنان با خداوند «عهد» (پیمان) می‌بندند(احزاب ۳۳/ ۲۴).
۲۴. برای مؤمنان در آسمانها و زمین نشانه‌هایی (آیات) وجود دارد(جاثیه ۴۵/ ۲).
۲۵. عهد خدا را به یاد مؤمنان آوردن به حال آنها سود می‌بخشد(ذاریات ۵۱/ ۵۵).
۲۶. خداوند با مؤمنان «میثاق» بسته است(حدید ۸/۵۷).

علاوه بر موضوعات اساسی یاد شده که در قرآن کریم درباره‌ی ایمان آمده است، چند نکته‌ی مهم دیگر را نیز در این باره باید مورد

توجه قرار داد:
۱. در پاره‌ای از آیات ایمان در مقابل کفر، و در پاره‌ای دیگر در مقابل فسق قرار داده شده است (منافقون ۳/۶۳؛ سجده ۱۸/۳۲).
۲. در پاره‌ای از آیات تعبیر «ایمان به باطل» به کار رفته است (نحل / ۷۲/۱۶).
۳. واژه‌های مؤمن، مؤمنون و مؤمنات و صفات و حالات مربوط به مؤمنان در بسیاری از آیات قرآن به گونه‌ای حاکی از آن به کار رفته است که مؤمنان گروه مخصوصی از انسانها هستند و نحوه‌ی زندگی آنها از غیر مؤمنان کاملاً متمایز است. آنان با جهان‌بینی، افکار، حالات، آداب و عاداتی کاملاً متمایز از غیر مؤمنان زندگی می‌کنند. محور زندگی آنان را وفاداری به عهدِ بسته شده با خدا تشکیل می‌دهد(مؤمنون ۲۳/۱-۶؛ توبه ۹/۷۱؛ انفال ۸/۷۴؛ احزاب ۳۳/ ۲۳).
۴. در عین حال مؤمنان انسانهای بی‌نقص و بی‌خطا و گناه نیستند. در آیات متعددی از قرآن خطاها و نقصها و گناهان مؤمنان به آنها گوشزد گشته، و از آنان خواسته شده است که خود را اصلاح کنند(صف ۶۱/ ۲؛ منافقون ۳/ ۹؛ ممتحنه ۶۰/ ۱؛ حجرات ۴۹/ ۱-۱۲؛ مجادله ۵۸/ ۹).

در روند پیدایش مباحث کلامی، فلسفی و عرفانی در میان مسلمانان، این پرسش برای آنان مطرح شد که حقیقت ایمان چیست؟ چنانکه گفته شد، در قرآن مجید درباره‌ی حقیقت ایمان توضیحات مستقیم نیامده بود، اما متکلمان، فیلسوفان و عارفان درباره‌ی حقیقت ایمان توضیحهایی دادند و بحثهایی به وجود آوردند. تفاوت اصلی در میان آراء این گروههای سه‌گانه در باب ایمان به این مسأله مربوط می‌شود که محور اساسی و هسته‌ی اصلی ایمان چیست؟ با توجه به این محور و هسته می‌توان ۴ گونه تعریف اصلی برای ایمان در میان گروههای یاد شده دسته‌بندی کرد:
۱. ایمان عبارت است از

زیارت‌های هجرت و هجرت و اصلاح ایران

تصدیق قلبی به آورده‌های پیامبر اسلام(ماجاء به النبی)(ایمان شهادت گرایانه). ۲. ایمان تبعیت عملی از یافته‌های عقل و آورده‌های پیامبر اسلام در باب خداوند و نبوت و خوب و بداخلاقی است (ایمان عمل گرایانه). ۳. ایمان عین معرفت فلسفی به خداوند و سایر حقایق هستی است (ایمان معرفت گرایانه). ۴. ایمان رویکردی با تمام وجود به سوی خداوند است (ایمان تجربت گرایانه). متکلمان اشاعره شاخص‌ترین طرفدار تعریف اول هستند. تعریف دوم را متکلمان معتزله و همفکران آنها به میان آورده‌اند؛ تعریف سوم را فیلسوفان مسلمان مطرح کرده‌اند و تعریف چهارم را عارفان مسلمان بیان نموده‌اند. اکنون هر یک از ۴ تعریف یاد شده به اختصار توضیح داده می‌شود:

تعریف اشاعره از ایمان: در نظر متکلمان اشعری و دیگر متکلمان همفکر آنان حقیقت ایمان عبارت است از تصدیق قلبی به وجود خداوند، پیامبران و اوامر و نواهی خداوند که بر پیامبران فرود آمده است و اقرار زبانی به همه‌ی این تصدیق‌های قلبی. در نظر اشاعره این تصدیق قلبی آنگاه صورت می‌پذیرد که پیامبران می‌آیند و مخاطبان خود را به تصدیق خداوند و پیامبران و اوامر و نواهی الهی دعوت می‌کنند. به موجب این دعوت، تصدیق موردنظر، از سوی خداوند بر انسانها واجب می‌گردد و ایمان که پذیرفتن این ایجاب و تصدیق قلبی آن است، محقق می‌گردد. این تصدیق قلبی در واقع اعتراف کردن و شهادت دادن به حقایقت «ماجاء به النبی» است. اگر پیامبران از سوی خدا نمی‌آمدند، ایمان معنی پیدا نمی‌کرد، زیرا خطاب و ایجاب الهی متوجه انسان نمی‌شد و از او تصدیق طلب نمی‌گردید و انسان متعلقی برای تصدیق (ایمان) نداشت. تحقق ایمان فرع بر تحقق پیشین خطاب و ایجاب الهی است.

عقل گرچه می‌تواند وجود خداوند را درک کند، اما نفس این درک ایمان نیست. همچنین عقل نمی‌تواند تصدیق قلبی این حقیقت درک شده را از انسان طلب کند و آن را بر وی واجب گرداند، چون عقل از طلب کردن و واجب گردانیدن ناتوان است. براساس این تفکر اشعری عمل به واجبات شرعی و ترک محرّمات داخل در حقیقت ایمان نیست و بدین سبب، مرحله‌ی متوسطی ایمان و کفر وجود ندارد و شخصی که مرتکب گناه کبیره می‌شود، در صورت تصدیق پیامبران مؤمن است (اشعری، مقالات…، ۲۹۳-۲۹۴، اللمع، ۷۵-۷۶؛ بغدادی، ۲۵۰-۲۸۴؛ ایجی، ۳۸۴-۳۸۸). تعریف معتزله از ایمان: از نظر متکلمان معتزله حقیقت ایمان «عمل همراه با معرفت» است، عمل به همه‌ی وظیفه‌ها و تکلیف‌ها که نخست عقل آنها را برعهده‌ی انسان می‌گذارد و سپس پیامبران آن را بیان می‌کنند. در نظر معتزله تصدیق وجود خدا و پیامبران و اوامر و نواهی الهی از اساسی‌ترین وظایف انسان است و وقتی انسان این وظایف را به جا می‌آورد، مؤمن شناخته می‌شود. در نظر آنان انسان یک موجود «مکلف» و «وظیفه‌مند» است. عقل وی هم وجود خداوند را درک می‌کند و هم شکر او را به عنوان منعم، و اطاعت از امر او را به عنوان «مولی» بر انسان واجب می‌گرداند. اصول واجبات و محرّمات شرعی نخست به صورت واجبات و محرّمات عقلی دریافت می‌شود و آنچه شرع در این باره می‌گوید، یا تأکید بر همانهاست و یا تفصیل جزئیات آنها. واجب گردانیدن نخستین، کار عقل است، نه شرع؛ ایمان در درجه‌ی اول تبعیت عملی از ایجابهای عقلی است و در درجه‌ی دوم تبعیت عملی از ایجابهای شرعی. در نظر معتزله مرتکب گناهان کبیره نمی‌تواند مؤمن باشد، چون ارتکاب این گناهان تخلف آشکار از عمل به وظیفه است. چنین انسانی در مرتبه‌ای میان ایمان و کفر قرار دارد(منزلهٔ بین المنزلتین)(قاضی عبدالجبار، ۴/۱۷۴ - ۱۷۵؛ مانکدیم، ۷۰۱-۷۰۷؛ اشعری، مقالات، ۲۶۶-۲۷۲؛ شهرستانی، ۱/۷۳).

تعریف فیلسوفان مسلمان از ایمان: فیلسوفان مسلمان حقیقت ایمان را همان معرفت فلسفی به واقعیتهای هستی دانسته‌اند. در نظر آنان ایمان عبارت است از سیر نفس انسان در مراحل کمال نظری. عمل به واجبات و ترک محرّمات گرچه سیر نفس در مراحل کمال عملی است، ولی این سیر اثر خارجی همان کمال نظری است. مؤمن کسی است که عقاید او با واقعیات هستی تطابق دارد.

هرچه انطباق این عقاید با واقعیات هستی، مستقیم‌تر و بی‌پرده‌تر و از اوهام دورتر باشد، ایمان کامل‌تر است. فیلسوفان مسلمان بر اساس این تفکر، کلام اسلامی را فلسفی کردند و به خود اجازه دادند روش نقلی و دفاعی غالب بر کلام اسلامی را - که از طرفی

معطوف به تفسیر قرآن مجید برای دریافت عقاید اسلامی، و از طرف دیگر معطوف به رد شبهات بود - کاملاً تغییر دهند. آنها یک رشته بحثهای فلسفی درباب وجود و صفات خداوند، حقیقت نبوت و معاد و مانند آن را جایگزین کلام اسلامی سنتی نمودند. فلاسفه‌ی مسلمان وحی را از جمله‌ی تواناییها و مقدرات خود انسان دانستند و آن را با عنوان اتصال نبی به عقل فعال تبیین کردند. با این تبیین، ایمان به وحی حقیقتی جز معرفت فلسفی نمی‌توانست داشته باشد. آنان با روش جدید خود، در واقع نزاع میان ایمان و عقل را از میان برداشتند. البته اعمال این روش در مواردی به مشکل عمده برخورد می‌کرد که مسأله‌ی «معاد جسمانی» از بارزترین آنهاست. در هر حال ایمان فیلسوفان مسلمان، «معرفت گرایانه» بود(صدرالدین، ۶/۸ ب).

تعریف عارفان مسلمان از ایمان: عارفان مسلمان در مقام بیان حقیقت ایمان از گونه‌ای تجربه‌ی معنوی سخن گفته‌اند. در تعریفهای آنان از ایمان اینگونه تعبیرات دیده می‌شود: «ایمان اقبال به خداوند است»، «ایمان عبادت کردن خدا از روی حُبّ و شوق است»، «ایمان محافظت سرّ توحید است»، «ایمان مشاهده با نور یقین است»، «ایمان دریایی است که دریاها را در خود فرو می‌برد»، «ایمان کشف عالم غیب است که چون مَرکِبی شخص مؤمن را به حضور قدسیان می‌برد»، «ایمان نوری است که بر عقل رجحان دارد و آنچه را با عقل نمی‌توان درک کرد، با ایمان می‌توان یافت» و سرانجام «ایمان سکون و استقرار قلب و اطمینان نفس است». لازمه‌ی ایمان ترس از خدا، امیدواری به فضل او، اشتیاق قرب او، تعظیمِ تعظیم کنندگان او، بی‌اعتنایی به بی‌اعتنایان به او، راضی بودن به قضای او، حذر کردن از مکر او، شکرگزاردن به نعمتهای او، توکل بر او و تسبیح یا ستایش اوست (حکیم ترمذی، ۳۸ بب؛ غزالی، ۴/۶۳؛ جیلانی، ۲/۸۹؛ نقشبندی، ۲۶۴؛ خلاصه…، ۲۲۷- ۲۲۸).

همه‌ی متکلمان و فیلسوفان و عارفان مسلمان که درباره‌ی حقیقت ایمان سخن گفته‌اند، سعی کرده‌اند تا ریشه‌ها و مبانی تعریف خود از ایمان را در قرآن کریم نشان دهند. در نظر هر یک از این گروه‌ها بعضی از موضوعات مربوط به ایمان در قرآن که در آغاز مقاله آورده شد، عمده و مهم جلوه کرده، و منشأ تفسیرها و تأملات آنان درباره‌ی ایمان گشته

است. البته عارفان تجربه‌های خود را نیز در تعریف ایمان وارد کرده‌اند.

مباحث مربوط به ایمان: پیرامون موضوع ایمان در تاریخ تفکر دینی اسلامی مباحث متعددی مطرح شده که مهم‌ترین آنها عبارت است از: ۱. رابطه‌ی ایمان با یقین و شک، ۲. زیادت یا نقصان پذیری ایمان، ۳. تفاوت ایمان با اسلام، ۴. ارتباط ایمان با عمل صالح و گناه کبیره و گناه صغیره، ۵. ایمان و تقلید، ۶. ایمان و معرفت، ۷. متعلق ایمان (خدا، پیامبران، فرشتگان، کتابهای نازل شده و روز واپسین یا آخرت)، ۸. اثر ایمان در نجات اخروی.

ویژگی ایمان اسلامی: تعریفهای گروههای یاد شده از ایمان نشان می‌دهد که در نظر آنان ایمان اسلامی «دست آوردی انسانی» است که برای شخص مؤمن حاصل می‌شود. در فطرت، یا عقل، یا تواناییهای انسان برای ریاضت و تهذیب نفس این سرمایه برحسب آفرینش وجود دارد که خداوند و پیامبران و کتابهای او را بشناسد و به آنها ایمان آورد و با ایمان زندگی کند. ایمان در این مفهوم ایمان به یک «راز» نیست. ظاهراً از این جهت تفاوت اساسی میان ایمان اسلامی و ایمان مسیحی وجود دارد. ایمان مسیحی ایمان به یک «راز» است. در مسیحیت، هم وحی یک حقیقت مافوق طبیعی است و هم ایمان؛ و این دو حقیقت مافوق طبیعی قلمرو آشکار شدن رازگونهٔ خداوند برای انسان از طریق عیسی مسیح(ع) است.

[منبع: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۰، شماره مقاله: ۴۲۱۴ ***]

معنای ایمان بدان جهت برای متکلمان و فیلسوفان و عارفان مسلمان اهمیت اساسی داشت که در قرآن مجید همه‌ی خواسته های خدا از انسان بر محور ایمان آوردن انسان دور می‌زند. درصدها آیه‌ی قرآن با تعبیرهای مؤکد وگوناگون از مخاطبان خواسته شده با «ایمان آوردن» به نجات خود پردازند. درقرآن مجید چنین آمده که انسان دراین عالم، دروضعیتی نامطلوب ومنتهی به تباهی و نافرجامی، گرفتاری در زندان هواها و اوهام نفس و کوتاهدستی از نعمتها و لذتهای ناب و محرومیت از زندگی ابدی به سر می‌برد و نجات وی از این وضعیت رنج‌آور وحرمان‌انگیز با ایمان میسراست: (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

وَٱلْحَٰضِرِ. إِنَّ ٱلْإِنسَانَ لَکَفِیْ حُسْرٍۢ. إِلَّا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِٱلصَّبْرِ)

بنابراین تصویر که از سرنوشت انسان در قرآن وجود دارد، طبیعی بود که پس از پیدایش فضای مناسب برای مباحث دینی در میان مسلمانان، بحث درباره‌ی حقیقت ایمان در زمره‌ی نخستین مباحث دینی متکلمان اسلام قرار گیرد…

عرفای اسلام از «ایمان » به گونه‌ای کاملاً متفاوت بامتکلمان سخن گفته اند. درنظر آنان جوهرایمان نه «شهادت دادن» است و نه «عمل به تکلیف » ونه «معرفت فلسفی». آنان می‌گویند: جوهر ایمان عبارت است از «اقبال آوردن به خداوند و اعراض نمودن از همه‌ی اغیار».

این اقبال عبارت است از گونه‌ای جهت گیری وجودی که سراسر هستی آدمی رافرا می‌گیرد و زیستت جدیدی را برای وی به ارمغان می‌آورد.

رویارویی مجذوبانه با خداوند

ایمان دراین تعریف که من عرض می‌کنم عقیده نیست. مثلاً عقیده به این که جهان خداوندی دارد. ایمان یقین نیست. ایمان علم وفلسفه هم نیست. پس ایمان چیست؟ ایمان یک «عمل کردن» است. جوهر و اساس این عمل کردن این است که انسان با مجذوب خداوند شدن خود محدودش را در مقابل خداوند از دست می‌دهد، تا به خود واقعی، آن خودی که باید باشد برسد. ایمان با عنصر «اعتماد»، «عشق»، «احساس امنیت» و «امید» همراه است. رویارویی مجذوبانه‌ی انسان با خداونداست. در ایمان، دو شخص که یکی محدود و دیگری مطلق است با هم رویارو می‌شوند. بدین گونه ایمان پویایی عمیق وجود آدمی است. چگونه یک کودک خود را در آغوش مادر از دست می‌دهد. موقعی که کودک در آغوش مادر خود را ازدست می‌دهد در واقع خودش را به مادر می‌سپرد و با تمام وجود به او اعتماد می‌کند. ایمان داشتن چنین وضعیتی است یا این گونه شدن در برابر خداوند است. بقیه‌ی امور تظاهرات ایمان است. شکل‌های ایمان است. ایمان این نیست که کسی عقیده داشته باشد که جهان خدایی دارد. این یک عقیده است. عقیده‌ی درست و خوبی هم

هست. اما ایمان نیست. این یک عقیده مثل سایرعقاید شما است. ایمان یقین هم نیست. شما ممکن است یقین داشته باشید که جهان خدایی دارد. یقین حالتی است که با القا و تلقین هم می‌توانید آن را در کسی به وجود بیاورید… چه بسا درمورد یک مسئله‌ی باطل… یقین یعنی این که انسان به مسئله‌ای چنان باورداشته باشد که خلاف آن را ناممکن بداند.

ایمان، دانش هم نیست. ممکن است کسی دانش خدانشناسی به این معنی داشته باشدکه یک سلسله گزاره‌ها را کنار هم بگذارد و نتیجه بگیرد که عالم به واجب الوجود منتهی می‌شود. این دانش، ایمان نیست. شما اگرصفات و حالات مؤمنان را مثلاً در قرآن کریم مطالعه کنید می‌بینید که درباره‌ی حالات و وصف‌های مؤمنان چه گفته است و از آن می‌توانید به دست آورید که حقیقت ایمان در قرآن چیست؟ در قرآن گفته نشده است که مؤمنان کسانی هستند که عقیده دارند عالم خدایی دارد اصلاً واژه‌ی عقیده درقرآن نیامده است. شما وقتی حالات مؤمنان را درقرآن بررسی می‌کنید، به یک سلسله حالات وجودی برخورد می‌کنید مثلاً مؤمنان کسانی هستند که وقتی حق را می‌بینند و می‌شنوند اشک از چشمانشان سرازیر می‌شود. کسانی هستند که در جهان آیات خدا را می‌بینند. کسانی هستند که قرآن شفای دردهای آنهاست، کسانی هستند که با یاد خدا دل‌های آنها آرام می‌گیرد و… [قرآن مجید: وَتُنزِّلُ مِنَ ٱلْأَقْرَٰنِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ (اسراء:۸۲)، ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِ ٱللّٰهِ أَلَّا یَذِکُرُ ٱللّٰهُ ٱلْقَلُوبُ] (رعد:۲۸)، وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَی ٱلرَّسُولِ تَرَىٰ أُعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ ٱلدَّمْعِ(مائده:۸۳)]

مؤمن کسی است که از خود بیرون می‌آید تا باخدا زندگی کند. در انجیل شریف این مضمون آمده است که آن کس که خود را می‌خواهد نگاه دارد، خودرا از دست می‌دهد و آن کس که خودرا از دست می‌دهد خود را به دست می‌آورد.[انجیل متی، ۱۰/۳۹: «هرکه جان خود را دریابد آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به خاطر من هلاک کرد آن راخواهد یافت.»] این خودی که هر کدام از ما داریم زندانهای ماست. زندان‌های آن خود واقعی ماست. این خود که از چهار زندان تاریخ، جامعه، زبان و تن برای ما درست شده مایه‌ی رنج‌های ماست. ایمان به این معنا که

بنده تعریف می‌کنم البته تظاهرات اجتماعی دارد. انسان مؤمن به این معنا که می‌گویم به سیاست به گونه‌ی دیگر نگاه می‌کند، به روابط انسانی به گونه‌ای دیگر نگاه می‌کند و جهان را به گونه‌ای دیگر می‌بیند. چنین کسی طالب نظام اجتماعی متناسب با چنین معنی از ایمان هست. مسئله این نیست که مؤمن فقط با درون خود مشغول است و با جامعه و سیاست کار ندارد. این بدفهمی نباید پیش بیاید. نکته‌ی مورد تأکید من این است که ایمان عملی است که از تمام وجود آدمی نشأت می‌گیرد و انسان مؤمن با تمام وجود خود در مسئله‌ی ایمان «درگیر» می‌شود. شما گاهی این تعبیرات را به کار می‌برید که من با تمام وجود از فلان موسیقی لذت بردم. با تمام وجود به فلان مطلب گوش کردم. یک وقت انسان نگاه می‌کند و می‌بیند و یک وقت انسان با تمام وجود به آن چه نگاه می‌کند معطوف می‌شود و همه‌ی وجودش آنجاست.... ایمان یک هویت تجدیدشونده دارد. چیزی نیست که یکدفعه پیداشود و مثل بماند. اگر آن را تجدید نکنیم نیست. مثل عشق ورزیدن و محبت ورزیدن است. اینها به اصطلاح روانشناسها و روانکاوها ورزیدنی است. ایمان یک امر ورزیدنی است و باید همیشه زنده وپویا بماند... اگرایمان این باشد درداخل هر نظام اجتماعی نمی‌تواند ایمان پویا وجود داشته باشد. چنین ایمانی نمی‌شود تقلیدی باشد. این ایمان به میدان آمدن لازم دارد و به میدان آمدن یک انتخاب است نه یک تقلید. شک منافاتی با ایمان ندارد. ایمان در حالات مختلف قرار می‌گیرد. انسان همیشه وجودش در یک حد از گرما نیست. انسان مؤمن دچار شک، دچار یأس و حالات دیگر می‌شود. اما دوباره سعی می‌کند خودش را بالا آورد. اما آنچه ایمان با آن اصلاً نمی‌سازد تقلید است. ایمان و تقلید یک ترکیب و تعبیر متناقض است. در ایمان اصلاً نمی‌شود تقلید کرد. یعنی اینکه شما ببینید دیگری چه کارمی کند شما هم آن کار را بکنید صرفاً بر مبنای تبعیت. در تقلید، اسارت هست. تبعیت و تقلید در مسائل سرنوشت‌ساز آدمی گشنده‌ی آزادی است.

اگر در یک نظام اجتماعی آنچه این ایمان را ایمان نگه دارد وجود نداشته باشد یعنی نظام و سازمان اجتماعی به گونه‌ای سازمان یافته باشد که مانع زندگی و پویایی ایمان

تصور کنند که ایمان نیز یک کالاست که می‌توان به ضرب تبلیغات مثلاً رادیوتلوویزیونی آن را به خورد مردم داد یا یک قانون است که می‌توان با قوه‌ی قهریه آن را اجرا کرد یا یک ایدئولوژی است که می‌توان آن را به نسل جوان یک جامعه القا نمود، یا فقط یک دانش است که در کنار دانش‌های دیگر برای آن نیز باید کتاب نوشت و استاد تربیت کرد سخت اشتباه می‌کنند. ایمان، آزادترین و سرنوشت‌سازترین و باحرمت‌ترین انتخاب یک انسان است. هرگونه سخن و عمل که این انتخاب آزاد را تباه کند، حرمت آنرا بشکند، گرچه به نام دین صورت گیرد خیانتی است برضدٔ ایمان....

... ایمان بدون آزادی اندیشه و اراده‌ی آدمیان قابل تحقق نیست. ایمان در هر حال یک «انتخاب با تمام وجود» است. چنین گوهرلطیف و دیریابی در هرگونه از بستر اجتماعی و سیاسی و در هرگونه از بافت قدرت و وظایف حکومت امکان وجود نمی‌یابد زیرا آزادی اندیشه وآزادی اراده واقعیتی نیست که بتواند در هرگونه بستر و بافت اجتماعی موجود شود.

... نتیجه‌ی این تحلیل این است که منطق **... ایمان بدون آزادی قابل تحقق نیست.**

ایمان در هر حال یک «انتخاب با تمام وجود» است. چنین گوهرلطیف و دیریابی در هرگونه از بستر اجتماعی و سیاسی و در هرگونه از بافت قدرت و وظایف حکومت امکان وجود نمی‌یابد زیرا آزادی اندیشه و آزادی اراده واقعیتی نیست که بتواند در هرگونه بستر و بافت اجتماعی موجود شود.

ایمان ایجاب می‌کند که مؤمنان طالب ایجاد آن گونه واقعیت سیاسی و اجتماعی وآن گونه از بافت قدرت و وظایف حکومت باشند که در آن بهتر بتوانند آگاهانه وآزاد ایمان ورزند و بهتر بتوانند همه چیز را برای خدا خالص گردانند. چنین جامعه‌ای مسلماً یک جامعه‌ی زورمدار وتوتالیتر نمی‌تواند باشد...

ما معمولاً در بررسی تحولات اجتماعی هم دچار شکل‌گرایی هستیم چنانکه درتربیت دینی دچارشکل‌گرایی هستیم. ما در نظام آموزش و پرورش وحتى در بسیاری از تربیت‌های خانوادگی درشکل‌گرایی(فرمالیسم) گیر کرده‌ایم، خیال می‌کنیم مثلاً اگر یک سلسله آیات و روایات یاد بچه‌ها دهیم یا تاریخ ائمه یادشان دهیم، نمازخواندن یادشان دهیم، آنها رادینی تربیت کرده‌ایم. ما درعالم تجربه‌های درونی کودکان و نوجوانان نفوذ نمی‌کنیم تا ببینیم درآنجا چه می‌گذرد. درآنجا از شکوفایی تجربه‌ی دینی و معنوی چیزی هست یا نیست. خیال می‌کنیم دینداری و ایمان یعنی باور و عقیده و عمل متناسب با آن باور و عقیده، کار نداریم که این باورها از تجربه‌ی معنوی نشأت می‌گیرد یا نتیجه‌ی تلقینها و تبلیغها و عوامل دیگر است.

[منبع: کتاب ایمان و آزادی، محمد مجتهدشبه‌ستری، باگزینش وتلخیص]

ایمان دینی درجایی پدید می‌آید که «خطابی» _ که آن را خطاب خداوند نامیده‌اند _ وجود داشته باشد. تا زمانی که انسان سخنی نشنود یا چیزی خود را بر انسان آشکار نکند و از این طریق توجه و التفات انسان را طلب نکند، ایمان ظهور نمی‌کند. جوهره‌ی اصلی ایمان عبارت است از مجذوب شدن یا منعطف شدن یا تعلق خاطر پیداکردن به یک مرکز خطاب کننده، به گونه‌ای که این تعلق، واپسین دلبستگی یا همٔ آدمی را تشکیل دهد. به نظر بنده ایمان مطلوب پیامبر چنین چیزی بوده است: مجذوبیت در برابر یک خطاب و منعطف شدن، اقبال کردن وگوش سپردن به او. این اقبال به گونه‌ای است که وجودشخص مؤمن را تسخیر می‌کند و به صورت «همٔ نهایی» آدمی در می‌آید(شاید تعبیر همٔ از همه‌ی تعبیرها گویاتر باشد). و این ممکن نیست مگردر جایی که خطابی متوجه انسان باشد. خطاب در معنای عام کلمه هر نوع عملی است که از انسان توجه

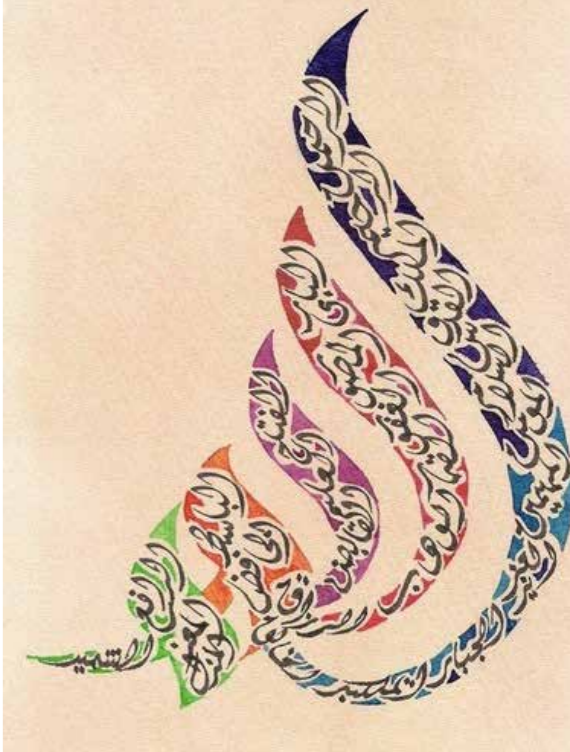
و التفات بطلبد. ایمان اسلامی در چنین وضعیتی متولد شده و می‌شود. یعنی خطابی رخ می‌دهد و شخص متوجه و مجذوب آن خطاب می‌شود؛ ایمان یعنی همین اهتمام مجذوبانه... عارفان سعی کرده‌اند بیش از هر چیز در تعریف ایمان از واژه‌هایی مانند اقبال به خدا استفاده کنند. مثلاً گفته‌اند ایمان اقبال به خداوند است و نقطه‌ی مقابل ایمان یعنی کفر اعراض از خداوند است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اقبال یا اعراض در چه وضعیتی متصوراست. اقبال و اعراض در جایی متصور است که کسی خودش را به منظور جلب توجه مخاطب نشان دهد. اگرکسی خودش را نشان ندهد، نمی‌شود به او اقبال کرد. در مفهوم اقبال یا اعراض، وجود و حضور کسی که خود را مفروض است. اگرکسی خودش را به ما نشان دهد، این نوعی خطاب است. «به سوی من نگاه کن»، هنگامی که این خطاب رخ داد، آن مجذوبیتی که گفتم محقق می‌شود و این مجذوبیت و اهتمام مجذوبانه عین ایمان اسلامی است... در باب نسبت ایمان و عمل دینی نیز باید بگویم که عمل دینی در واقع تراوش آن تجربه است. کسی که این تجربه را از سر می‌گذراند، خواه ناخواه به گونه‌ی خاصی زندگی می‌کند. کسی که اهتمام مجذوبانه‌ای به یک «خطاب» دارد، زندگی‌اش را باآن اهتمام مجذوبانه متناسب می‌کند و در برابر صاحب خطاب عبودیت را پیشه‌ی خود می‌سازد. دراینجاست که عمل دینی پدید می‌آید... شما هر اهمتامی را دنبال کنید آن اهتمام شدیدتر می‌شود؛ دنبال کردن هر اهتمام با مجموعه‌ای ازاعمال امکان‌پذیراست. زیرا این اهتمام، به کلیت وجود آدمی مربوط می‌شود و ایمان، تجربه‌ای است که سراسر وجود آدمی را فرا می‌گیرد و به همین دلیل دراعمال انسان به گونه‌ای خود را آشکار می‌کند و با آن اعمال تقویت می‌شود... ایمان ماهیت فلسفی- استدلالی ندارد. ایمان نتیجه‌ی یک سلسله مقدمات فلسفی نیست تا شک آن هم از نوع شک فلسفی باشد. شکی که عارض شخص مؤمن می‌شود، از جنس یأس است؛ نوعی ازدست دادن امید و اعتماد است، به همین دلیل اگرخواهیم این شک را از لحاظ روانی مقوله‌بندی کنیم، درمقوله‌ی یأس می‌گنجد. مفهومی که در نقطه‌ی مقابل ایمان قرار می‌گیرد،

یأس است، نه شک فلسفی. حقانیت ایمان از سنخ حقانیت فلسفی نیست، بلکه ازسنخ حقانیت معنادهی به زندگی است. در ایمان، خداوند که صاحب آن خطاب است، اساس معناهاست.

اما یأسی که ایمان را تهدید می‌کند ممکن است علل و عواملی غیر از نقدهای فلسفی داشته باشد. ممکن است شخص تاجایی بااعتماد پیش برود اما دگرگونی عمیق درخود احساس نکند یا اینکه حادثه‌ی بسیار تلخی در زندگی‌اش اتفاق بیفتد یا مصیبتی شدید برایش پیش بیاید که از اعتماد به رحمت خداوند خیرخواه مأیوس شود. اما وظیفه‌ی انسان مؤمن است این است که دائماً سعی کند بر این یأس غلبه کند و آن را درنوردد... بنابراین شک در ایمان به معنای یأس است و ممکن است بر مؤمن عارض شود. مؤمن هم باید دائماً با آن مبارزه کند. شک به این معنا با ایمان قابل جمع است. معمولاً انسان گاهی در حالت غلبه‌ی ایمان است، گاهی در حالت غلبه‌ی یأس. مهم این است که شخص سعی کند بر یأس خود غلبه کند و به راهش ادامه دهد. این حالتی است که ما ازآن به دغدغه داشتن تعبیر می‌کنیم و بدین ترتیب شخص مؤمن همیشه به یک انتخاب دست می‌زند و علی‌رغم عروض یأس، محتوا و متعلق ایمان خود، اهتمام خطاب و صاحب خطاب و اعتماد به وی را از نو انتخاب می‌کند. او یک انتخاب‌گر دائمی است که رفتن خود را مرتباً انتخاب می‌کند.

[منبع: کتاب تأملاتی درقرآنت انسانی ازدین،

محمدمجتهدشبه‌ستری، باگزینش وتلخیص]



سعید حوی

ترجمه: وفا حسن پور

منبع: کتاب «تربیتنا الروحیة»

حرکت به سوی خدا یعنی چه؟ ارکانش کدام است؟ سرآغازش کجاست؟

حرکت به سوی خدا یعنی انتقال از نفس ناپاک به سوی نفس پاک؛ از عقل غیرشرعی به عقل شرعی؛ از قلب کافر و منافق و فاسق یا بیمار و سنگین به قلب مطمئن و سالم؛ از روحی که از درگاه خداوند متواری است و به بندگی‌اش تن نمی‌دهد به روح خداشناس و خداجویی که در برابر او کرنش می‌کند. از پیکر ناسازگار و گریزان از ضوابط شرعی به پیکری که کاملاً با شریعت خدا سازگار است. به طور خلاصه از ذاتی که ناقص است به ذاتی که در مسیر صلاح و اقتدای عملی و زبانی و حالی به رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) کمال یافته است. همه‌ی این ویژگی‌ها در تعریف حرکت به سوی خدا جای می‌گیرد و با خدا بودن را شامل می‌شود. برخی حرکت به سوی خدا را تنها در یک حالت یعنی انتقال از ایمان عقلی به ایمان ذوقی و از احساس قلبی نسبت به افعال خداوند به آگاهی از صفات الهی و مشغولیت روحی یا اصطلاحاً مقام فنا سپس بقا خلاصه می‌کنند.

اما در حقیقت این یکی از مظاهر این حرکت و یکی از بخش‌ها و مراحل آن است. در رابطه با این موضوع مردم چقدر دچار اشتباه می‌شوند و چه افکار و پندارهایی در مورد آن دارند. در این موضوع چقدر جوهر با عرض و

حق با باطل آمیخته می‌شود به همین خاطر سخن گفتن از آن قدری دشوار و پیچیده است و شرح و تفصیل آن مشکلی است بزرگ؛ در این موضوع چه بسا وسیله به هدف و آغاز به انجام ختم می‌شود و آن‌چه به عنوان مقدمه برای پس از خود است به همه چیز تبدیل می‌شود. در این باره مثالی می‌آوریم:

برخی گمان می‌کنند داشتن قلب سلیم و پر آرامش اصل و اساس حرکت به سوی خداست و آن را نهایت هدف می‌دانند و باعث می‌شود بسیاری از واجبات را فراموش کنند. داشتن قلب سلیم هدف است اما این قلب سلیم است که باید اوامر خدا را در نهایت کرنش و رضامندی دریافت کند و جسم در این راستا بر حسب اوامر الهی و با قدرت و پویایی و جدیت کامل حرکت کند. جهاد در راه خدا برای اعتلای آیین خداوندی یکی از اوامر الهی است اگر صوفی در طول حیاتش به مسأله‌ی قلب سلیم بپردازد در واقع امر خدا در تقویت دین الهی را به فراموشی سپرده است و از واجب وقت غفلت کرده است و چیزی را که کمال می‌پندارد او را از بسیاری از واجبات باز داشته است. این‌گونه اشتباهات زیاد روی می‌دهد؛ تفاوت بین صاحب قلب سلیم با دیگران همان گونه که در جوهر قلب است، به درستی عمل و دریافت آن از کتاب خدا و احکام شریعت نیز بستگی دارد. در زمان قدیم ادعای شناخت خدا یکی از نشانه‌های ورع بود؛ این چه شناختی است که نور ورع را در دل انسان خاموش می‌کند؟ پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بیش از همه از خداوند شناخت داشت و بیش از همه از

رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: «به خدا سوگند آیین روشنی از خود بر جای گذاشته‌ام که شبش همانند روز روشن است»[ابن ماجه]. پس چرا هر مسأله‌ای به بهانه‌ی سَری بودن دارای راز و رمز شده است و به بهانه‌ی شناخت اسرار ذات الهی برخی مسأله‌ی وحدت وجود را مطرح می‌کنند تا وانمود سازند که گویی مسلمان خدا را نمی‌شناسد و می‌بینیم برخی در این مورد فریب‌کاری می‌کنند چنان که مسأله را برای اهل شریعت به گونه‌ای تفسیر می‌کند و برای فرد عامی به گونه‌ی دیگر.

تصوف علمی است که همه‌ی مردم به آن نیاز دارند و در وسع همگان است؛ گاهی فهم برخی از رهروان نسبت به پاره‌ای از نصوص قدری دقیق است و برخی از رهروان از معانی نصوص چیزی را می‌فهمند که دیگران نفهمیده‌اند. همه‌ی این مسائل اگر نسی را نقض نکند و مخالف نص یا اجماع نباشد اشکالی ندارد. اما از بسیاری از صوفیان سخنانی می‌شنویم که نه در دوران صحابه و نه در دوران تابعین و تبع تابعین وجود داشته است و مخالف نصوص و اجماع است. آن‌گاه تصوف را این گونه به امت ارائه می‌دهند و از مردم می‌خواهند از آنان بپذیرند و اگر نپذیرند وای به حال آنان که با چه زبان‌های تند و دل‌های مخالفی طرف حساب خواهند بود. به همه‌ی آنان می‌گوییم:

خداوند حدودی را تعیین کرده است و نصوص شرعی را فرو فرستاده است که فیصله دهنده‌ی حق و باطل باشد؛ شریعت تنها ابزار سنجش و داوری است و غیر از آن گمراهی و خیال‌پردازی است. با توجه به آن‌چه درباره‌ی تصوف گفتیم مسأله حرکت به سوی خدا را طرح می‌کنیم؛ اما می‌خواهیم این نکته را یادآور شویم که ما می‌خواهیم تصوف را به دانشی برای همگان معنا کنیم و نشانه‌هایی برای این راه ترسیم کنیم که گنجایش همگان را داشته باشد. ما باید در حکم کردن درنگ کنیم. از بسیاری از پیشوایان تصوف یک سری مفاهیم نقل شده است که ممکن است وجهه‌ی فقهی و علمی و شرعی داشته باشد بنابراین ما باید در حکم کردن درباره‌ی آن‌چه در کتاب‌هایشان می‌خوانیم و از زبان‌شان می‌شنویم و در پیرامون خود می‌بینیم قدری تأمل کنیم. باید در حکم کردن شتاب نداشته باشیم تا کار ما از روی بینش و آگاهی باشد.

زمانی حکم کنیم مطمئن هستیم حکم ما در یک مسأله حکم صحیح شرعی است و احتمال دیگری ندارد. ما در این رساله بر آنیم تا بسیاری از مسایل را در جای خود قرار دهیم تا درستی یا نادرستی پاره‌ای از مسایلی که به تصوف و اهل تصوف مربوط است روشن شود.

علم و ذکر، توشه‌ی راه

دو رکن اساسی و اجتناب‌ناپذیر در حرکت به سوی خدا علم و ذکر است که حرکت بدون این دو ناممکن است؛ علم راه را روشن می‌کند و ذکر توشه‌ی راه را فراهم می‌کند. پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: (الدنیا ملعونة ملعون ما فیها إلا ذکر الله وما والاہ أو عالماً ومتعلماً)؛

«دنیا و آن‌چه در آن است ملعون است مگر ذکر خدا و آن‌چه به آن مربوط است و عالم و متعلم»[ابن ماجه با سند صحیح].

ما برای فراگیری اوامر الهی به علم نیاز داریم تا حکمت خدا را دریابیم و اوامرش را اجرا کنیم؛ به ذکر نیازمندیم تا خداوند در مسیر حرکت با ما باشد. خدای متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «من با او هستم هر گاه مرا به خاطر آورد»[متفق علیه]. در ادامه، اهمیت مسأله‌ی ذکر در حرکت به سوی خدا را به وضوح مشاهده خواهید کرد.

رهروان دو گروهند: گروهی بیشتر اهل ذکر هستند و در عین حال توانسته‌اند بخشی از علم را فراگیرند و گروهی که علم بر آنان چیره است و توانسته‌اند توشه‌ای از ذکر هم بردارند و هر دو گروه به یاری الهی به سرانجام خواهند رسید. شکی نیست که مراد از علم، آگاهی از کتاب و سنت و آگاهی از مسایلی است که سالک پیش از هر چیز به آن نیازمند است و مراد از ذکر، اذکار مأثور یا ذکرهای سنت است که در داخل اوامر خدا و رسول در باب ذکر جای می‌گیرد.

مردم در حالت کلی دو گروه هستند: گروهی که علاقه‌ی فراوانی به علم دارند و توانایی فراگیری هم در آنان موجود است و گروهی که قدرت علمی محدودی دارند و اما در باب عبادت و عمل و ذکر بسیار توانا هستند این گروه باید به لحاظ علمی بیشتر بکوشند. سری سقطنی گفته است: مردم در این امر دو دسته‌اند و دو حکم دارند:

دسته‌ای که کردارشان بر اساس عقاید و حسن

نیت است و این نیازمند علم و روی آوردن به خداوند است؛ در این زمینه گفته‌اند که نفس مانند آینه است که گذشته و آینده در آن نقش می‌بندد. یعنی معرفت و عبودیتی که در اصل آفرینش روح در آن وجود دارد اما برخی از عوامل مانع آن می‌شوند. از جمله غفلت و زنگاری که بر اثر انباشت گناهان بر دل می‌نشیند که درمان آن هم زدودن زنگار غفلت با یاد خدا است.

گفته‌اند: گاهی چشمه در زمین فرو می‌رود و آب آن پس از فرو رفتن در حفره‌ها به چشمه بازمی‌گردد؛ مراد از چشمه در این جا اصل فطرت است که می‌تواند پس از کدورت تجلی یابد و این کار از راه ذکر انجام می‌گیرد که به آن اشراق می‌گویند. ابن عجیبه آن را جلا و صیقلی نامیده است زیرا بدین وسیله دل‌ها از زشتی و گناه پاک و به فضایل آراسته می‌شود.

دسته‌ی دوم بر این باورند که علم در خارج برای یادگیری سزاوارتر است و این راهی است که اصل در آن علم است و به ذکر هم نیازمند است. در این نوع حرکت علم را شرط دانسته‌اند زیرا هر دری نیاز به کلید دارد و علم کلید رسیدن به خدا است اما مقصود کدام علم است؟ سالک قطعاً باید چهار نوع علم را فراگیرد و این علوم همراه با ذکر شرط وصال هستند و عبارتند از: علم ذات و صفات یعنی شناخت ذات و صفات و اسماء الهی و فقه و حدیث و علم حال یعنی علم فقه و علم حدیث و قرآن و سپس علم احوال و مقامات و منازل و شناخت فریب و نیرنگ نفس و مشابه آن. این روش برهان است یعنی این نوع حرکت در هر مسأله دلیل تفصیلی دارد. همان طور که گفتیم راه علم از جهت نسبت عمل مقام اول را داراست و ذکر مقام دوم.

اولویت را تنها از جهت وقتی که به هر یک اختصاص داده می‌شود قید کرده‌ایم زیرا اولویت مطلق در هر دو طریق از آنِ علم است زیرا علم پیشوا است و به همین خاطر گفته‌اند: هر که بدون علم عمل کند اعمالش مردود و غیرقابل قبول است. علم، سرآغاز هر چیز برای هر دسته از سالکان است.

همان طور که گفتیم علم و ذکر دو رکن اساسی راه هستند و باید هر یک به دقت تعریف شود. از هر کس بسته به حالت و به اندازه‌ی نیاز خود علم خواسته می‌شود و

این مسأله با توجه به اختلاف مردم و محیط و زمان با هم فرق دارد. برخی از مسایل است که به همه‌ی مردم مربوط می‌شود و پاره‌ای نیز به تعدادی از افراد. به عنوان مثال صحابی نیازی به فراگیری زبان عربی نداشت زیرا عربی را به درستی می‌فهمید و صحبت می‌کرد؛ به علم تجوید هم نیازی نداشت زیرا قرآن را همان گونه‌گونه که نازل شده بود از رسول خدا(ص) دریافت و ادا می‌کرد. نسل اول با بسیاری از شیهات و بدعت‌ها و انواع کفریات و انحرافات که گریبان‌گیر نسل‌های بعدی شد روبرو نبود. یا ممکن است فردی در یک مکان با چنین مسایلی روبرو باشد و در مکان دیگر وجود نداشته باشد. برخی از مسایل نیز وجود دارد که به یک نسل مربوط است و با نسل دیگر ارتباطی ندارد. مسأله‌ی علم و ذکر به عنوان دو رکن اساسی حرکت به سوی خدا باید به درستی فهمیده شود به ویژه در دوران ما که مردم از بسیاری از فرایض غافل هستند و بخش مهمی از توانمندی‌های خود را در کارهایی به هدر داده‌اند که از باب سنت نیست بلکه یا از مباحات است یا بدعت‌ها و سزاوار نیست که مسلمان وقت خود را در آن تباه کند.

حال که مسأله‌ی علم و ذکر به عنوان دو رکن حرکت به سوی خدا قدری روشن شد زمان آن رسیده است به صورت گسترده‌تری به اصل موضوع بپردازیم؛ اصل موضوع حرکت به سوی خدا قلب سلیم است. در حدیث آمده است: (إِنَّ فِي الْجَسَدِ لُمُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ)؛ «در بدن پاره گوشتی وجود دارد که اگر اصلاح شود تمام بدن اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد می‌شود بدانید که آن قلب است»[بخاری]. اگر قلب اصلاح شود، نفس و جسد اصلاح می‌شود و این‌جاست که روح در وضعیت صحیح خود قرار می‌گیرد. این سرآغاز استقامت است و انسان آمادگی آن را می‌یابد که کاملاً خدا را بیابد و به یاری او از فتنه‌های پیرامون رهایی یابد.

زندگی صحیح اسلامی از صلاح قلب و اصلاح آن آغاز می‌شود و حرکت به سوی خدا در اصل همین سیر و سلوک قلبی است سپس در حالت صلاح آن ادامه می‌یابد و حقوق عبادی خدا را سر حد مرگ انجام می‌دهد. در این دایره نیز خطاهای زیادی وجود دارد که

راه اصلاح قلب، نخست

علم و سپس عمل است و جایگاه ذکر

در عمل بر همه مقدم است و این خود سه

مرحله دارد که پیامبر

اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)

در حدیثی به آن اشاره کرده است:

کنند سپس استقامت داشته باشند و توشه‌ی روزانه‌ی لازم و غذای مورد نیاز را در اختیارش قرار دهند. این هم به نسبت افراد مختلف متفاوت است.

کسی که در یکی از فرایض کوتاهی کند یا به انجام منکرات ادامه دهد نمی‌تواند از سلامت قلب خود محافظت کند؛ ببینیم که پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است: (إِنَّهُ لِيَغَانِ عَلٰی قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرَ فِی الْيَوْمِ مِائَةً مَّرَةً)؛ «بر قلبم حالاتی می‌رود که روزانه صد بار استغفار می‌کنم»[مسلم و ابوداود]. زیرا می‌خواست قلبش بر حالت معینی باقی بماند. ایشان می‌فرمایند:

(إِنَّ الْإِيمَانَ لِيَخْلُقُ فِی جَوْفِ أَحَدِكُمْ كَمَا يَخْلُقُ الثُّوبَ فَاسْأَلُوا اللَّهَ أَنْ يَجِدَدَ الْإِيمَانَ فِی قُلُوبِكُمْ)؛ «ایمان در درون شما کهنه می‌شود همان گونه که لباس کهنه می‌شود پس از خدا بخواهید ایمان را در دل‌هایتان تازه کند.»[طبرانی در معجم کبیر و دیگران؛ حدیث حسن]. ایشان هم‌چنین می‌فرمایند: ایمان خود را تازه کنید. گفتند: چگونه ای رسول خدا؟ فرمود: ذکر لا اله الا الله را فراوان بر زبان داشته باشید. [امام احمد با سند صحیح].

مرحله‌ی اول انتقال قلب از بیماری به سلامتی و سپس دادن توشه‌ی روزانه به آن است تا قلب حالت ایمانی خود را حفظ کند و لازم است هر انسانی این حالت را داشته باشد و تمام زندگی خود را با این حالت سپری کند تا به ملاقات پروردگارش بشتابد:

(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) [حجر:۹۹]؛ «و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ به سراغ تو می‌آید.»

راه اصلاح قلب، نخست علم و سپس عمل

است و جایگاه ذکر در عمل بر همه مقدم است و این خود سه مرحله دارد که پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در حدیثی به آن اشاره کرده است:

(إِنَّ مَثَلَ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ قَبِلَتْ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّا وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبٌ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَ طَائِفَةٌ أُخْرَى مِنْهَا إِمَّا هِيَ قِيَاحٌ لَا تَمْسُكُ مَاءً وَلَا تَنْبِتُ كَلَّا فَذَلِكَ مِنْ فَحْه دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعِلْمٌ وَمِثْلَ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَ لَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسَلَتْ بِهِ)

«هدایت و علمی که از جانب خدا آورده‌ام همانند بارانی است که بر زمینی ببارد؛ آن بخش از زمین که مناسب باشد آب را در خود می‌گیرد و گیاه و علف فراوانی می‌رویاند. آن بخش که خشک است آب را نگه می‌دارد تا مردم از آن سود جویند بخورند و به چهارپایان‌شان بدهند و در کشاورزی به کار گیرند. اما زمینی که سنگلاخ است نه آب را جمع می‌کند و نه گیاهی می‌رویاند. زمین نخست مثال کسانی است که دین خدا را به درستی فرا می‌گیرند و با یاد دادن آن به دیگران به خود و دیگران سود می‌بخشند. زمین دوم مثال کسانی است که علم دارند اما از آن سودی نمی‌برند و زمین سوم مثال کسانی است که هدایت خداوندی را نمی‌پذیرند»[مسلم و بخاری].

از این حدیث در می‌یابیم که طبیعت قلب‌ها بر حسب جایگاه آن در دریافت علم و هدایت الهی با هم متفاوت است. همراهی یا عدم همراهی قلب‌ها با وحی و فراگیری علم یا عدم آن همه در درجه‌ی اول به علم بستگی دارد. علم نخستین وسیله‌ی اصلاح است اما قلب‌ها با توجه به نوع خود با هم متفاوتند. اگر از گروهی است که آب را می‌گیرد اما چیزی نمی‌رویاند یا نه آب می‌گیرد و نه چیزی می‌رویاند و در آن‌ها ایمان وجود داشته باشد، باید مورد اصلاح و درمان قرار گیرند و در این‌جا نقش مربی و ولی و شیخ و مرشد بسیار مهم است.

از این حدیث به طور کلی چنین برداشت می‌شود که علم، امری اجتناب‌ناپذیر است و عمل اسلامی ناگزیر از راه علم انجام می‌گیرد؛ نور ایمان از این راه رفته رفته به قلب راه

می‌یابد تا آن نورانی می‌کند:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلٌّ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُؤُلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ…)

[حجرات:۱۴]؛ «عربهای بادیه‌نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دل‌هایتان راه نیافته است.»

ایمان هنوز وارد قلب‌ها نشده بود اما به واسطه‌ی اسلام و اعمال اسلامی در آستانه‌ی وارد شدن بود. هر عملی اسلامی که انسان مسلمان انجام می‌دهد در صورت صحت نیت، نوری دارد که به قلب نفوذ می‌کند؛ اگر انسانی را تصور کنیم که ایمان و نفاق در قلبش وجود داشت اما توانست نفاق را با ترک گناهان و اعمال کفرآمیز از خود ریشه‌کن کند و با همت و نشاط به نماز و روزه و زکات و جهاد و ذکر و قرائت قرآن روی آورد، پس از مدتی قلبش نورانی می‌شود و به سرعت به قلب درخشان مؤمن تبدیل می‌شود. فرایض راهی برای اصلاح قلب هستند؛ نماز یکی از فرایض است نماز خود ذکر است اما باب ذکر گسترده‌تر است و ذکر در مسأله‌ی قلب جایگاه مهمی دارد:

(…أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) [رعد: ۲۸]؛ «هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

اما رسیدن به حالتی که ذکر به قلب، اطمینان و آرامش بخشد در سیر ایمانی اولویت دارد به همین خاطر خداوند متعال می‌فرماید:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) [رعد: ۲۸]؛ «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

انسان‌ها به اندازه‌ی همتی که نسبت به علم و عمل به ویژه ذکر دارند می‌توانند مراحل بزرگی را بگذرانند؛ به همین خاطر می‌بینیم که رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و اصحاب او یک سال کامل را با آیات اولیه‌ی سوره‌ی مزمل سپری کردند:

(يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا * نَضَفَهُ أَوْ انْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتَلَ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا)[مزمل:۱- ۸]؛ «ای جامه به خود

پیچیده‌ها! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بگاه (تا به یک سوم شب می‌رسد). یا بر نیمه‌ی آن بیفزأ (تا به دو سوم شب می‌رسد) و قرآن را بخوان خواندنی. ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است). عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است. تو در روز، تلاش فراوان و طولانی‌داری. نام پروردگارت را بِرِّ، و از همه چیز بِرِّ و بدو بپیوندد.»

اگر انسان به واسطه‌ی نمازهای واجب و سنت و اذکار و قرائت قرآن بتواند قلبش را اصلاح کند و به آرامش قلب و پویایی آن برسد نوبت آن است که از این حالت مراقب کند و نورانیت قلبش را افزایش دهد. در این حالت به مقداری از اذکار نیازمند است تا احتیاجات قلبش را برآورده کند و این احتیاجات از انسانی به انسان دیگر متفاوت است. وضعیت کسی که به ناچار در محیط‌های فاسد یا کافر زندگی می‌کند با انسانی که شب و روزش را در فضای مسجد و در کنار صالحان سپری می‌کند فرق دارد. به همین خاطر رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بسیاری از اذکار و اوارد را از خود برجای گذاشته است و پس از فرایض، انسان مؤمن را آزاد گذاشته است تا با توجه به شرایط قلبی خود بخشی از آن‌ها را اختیار کند و ایمانش را با آن تجدید و تازه کند. خداوند متعال نیز برخی از فرایض را به صورت سالانه قرار داده است همانند روزه و برخی را در طول عمر یک بار همانند حج. همه‌ی این‌ها در استمرار ایمان و تجدید و پویایی آن به اندازه‌ی خود نقش دارند. البته در این باب نیز خطاهای زیادی وجود دارد که برخی از مردم به آن مرتکب می‌شوند و در ادامه به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

نخست: خداوند هیچ گاه به کاری امر یا از آن نهی نمی‌کند مگر این که حکمت و مصلحتی برای انسان در پی داشته باشد و مجموعه مسایلی که برای انسان‌ها فرض و تشریح کرده است علاج و درمانش در آن وجود دارد. اگر کسی از یکی از این اوامر فروگذار کند یقیناً موجب فساد در نفس و پیرامون خواهد شد. این از یک سو و از سوی دیگر هر امر و نهی‌ای که از سوی خدا صادر می‌شود بی‌شک در آن حکمتی وجود دارد و اگر انسان حکمت مورد نظر را از اجرای امر الهی به دست نیاورد باز موجب فساد در نفس

پیکارهی مسجد رسالت

سایت بی‌جااست دعوت و اصلاح ایران

و پیرامون می‌شود. در این زمینه مثال‌هایی می‌آوریم تا مطلب روشن شود: خداوند نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و کسب حلال و صله‌ی رحم و نیکی به والدین و دیگر فرایض را بر انسان واجب کرده است. در هر یک از این فرایض مصلحتی وجود دارد که تنها در صورت انجام آن به دست می‌آید و در صورت ترک آن هم مفسده‌ای به دنبال دارد و تنها با انجام فرض مورد نظر آن مفسده از بین می‌رود. جهاد فریضه‌ای است که در صورت کوتاهی از انجام آن مفسده‌ای به دنبال دارد:

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَكُمْ)‏[محمد:۲۲]؛ «آیا اگر (از قرآن و برنامه‌ی اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟»

در این‌جا رویگردانی از جهاد به فساد و قطع صله‌ی رحم منجر می‌شود. این واقعیت در هر فریضه‌ای که تعطیل شود یا حرامی که انجام گیرد ثابت است:

(… فَأَغْرِنَا بَيْنَهُم الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ…) [مائده:۱۴]؛ «اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن میان (گروههای مختلف) ایشان کینه و دشمنی افکندیم.»

نمازی که با غفلت ادا شود و از فحشا و منکر جلوگیری نکند؛ روزه‌ای که در آن آداب شرعی مراعات نشود و حاصل آن که تقوا است به دست نیاید در هیچ یک حکمت مورد نظر به دست نیامده است و گویی که حق فریضه ادا نشده است. پس اصلاح قلب بشری هم با کوتاهی و بی‌مبالاتی ناممکن است.

دوم: بسیاری از کسانی که کار اصلاح قلب را بر عهده دارند نمی‌دانند که شرط اصلاح قلب تحقق برخی معانی و رها کردن برخی دیگر است؛ ذکر و انواع آن و اعمال اسلامی همه به مسأله‌ی اصلاح قلب ارتباط دارند؛ جدیت در انجام امر و ترک نهی هم از شروط اصلاح قلب است در همین رابطه هستند کسانی که از بدیهیات غفلت می‌کنند؛ و برای تشریح این مطلب از آیاتی از کتاب خدا کمک می‌گیریم:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ

الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ اِنْ أُوْتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّر قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)‏[مائده:۴۱]؛ «ای پیغمبر! مایه‌ی اندوه تو نشود (کار کافرانی که) در کفر بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. کسانی (از منافقان گول‌خورده‌ای) که به زبان می‌گویند مؤمن هستیم، ولی از دل مؤمن نمی‌باشند و کسانی که خویشتن را یهودی می‌دانند و پیوسته گوش به دروغ فرا می‌دارند گروه دیگری (از خود) را می‌پذیرند که به پیش تو نمی‌آیند و سخنان (آسمانی تورات) را از جاهای خود به دور و تحریف می‌کنند (و به پیروان خود) می‌گویند: اگر این (چیزهائی را که ما می‌گوئیم، توسط محمّد) به شما گفته شد، آن را بپذیرید، و اگر چنین به شما گفته نشد خویشتن را برحذر دارید. اگر خداوند (بر اثر گناهان پی در پی) بلای کسی را بخواهد، تو نمی‌توانی اصلاً ازطرف خدا برای او کاری بکنی. آنان کسانی‌ند که (در ضلال و عناد اسراف‌کرده‌اند (و خداوند نمی‌خواهد دل‌هایشان را (از کثافت کفر و شرک) پاک گرداند. بهره‌ی ایشان در دنیا خواری و رسوائی، و در آخرت عذاب بزرگی است.»

در این‌جا یک بیماری وجود دارد که علاج قلب با وجود آن محال است؛ علت اساسی، انسان است که استعداد شنیدن دروغ‌ها را دارد و می‌تواند به نفع کافران در میان مسلمانان جاسوسی کند. چه بسیارند کسانی که شایعات دروغ را در میان مسلمانان پخش می‌کنند و چه بسیارند افرادی که آماده‌اند تا اخبار مؤمنان را به کافران برسانند. از این‌جا می‌فهمیم که مسأله‌ی صلاح قلب شروط مثبت و منفی هم دارد اما کمتر کسی این حقیقت را می‌فهمد.

خداوند متعال فرموده است:

(وَلَقَدْ أَحَدَدَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتَهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * فِيمَا نَقُضِهِم مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً…)‏[مائده:۱۲-۱۳]؛ « در حقیقت، خدا از فرزندان

اسرائیل پیمان گرفت. و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم. و خدا فرمود: «من با شما هستم.» اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم اِمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شما می‌زدایم، و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم. پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است. پس به [سزای] پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم…»

می‌بینیم که قسوت قلب در این‌جا مجازاتی است که بر اثر پیمان‌شکنی‌های متعدد به آن دچار شده‌اند؛ اقامه‌ی نماز، پرداخت زکات، ایمان به پیامبران و یاری آنان و قرض دادن به خدا؛ اکنون می‌بینم که خداوند قول «سمعنا و اطعنا» از انسان مسلمان را عهد و پیمان می‌داند و می‌فرماید:

(وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا…)‏[مائده:۷]؛ « و (ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدان گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم.»

از خود می‌پرسیم خداوند در این آیه چه عهده‌ی از بنی اسرائیل گرفته است که از ما نگرفته است؟ نماز، زکات، ایمان به پیامبران و یاری آنان یا قرض دادن به خدا. خداوند متعال می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا)‏[احزاب:۴۵]؛ «ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.»

حال اگر کسانی که به اصلاح قلب مشغولند این مسأله را ملاحظه نکنند و در بخش نصرت و یاری رسول در یاری شریعت و سنت و دین او کوتاهی کنند، این کار چگونه با اصلاح قلب سازگار است؟ از این مثال در می‌یابیم که مسأله‌ی اصلاح قلب شروط منفی و مثبت خود را دارد و از این مثال و مثال پیش از آن روشن می‌شود که گرایش به جماعت مسلمانان و اخلاص برای آنان و نبرد با دشمنان امت به جای یاری دادن یا جاسوسی کردن برای آن‌ها از شرط‌های اولیه‌ی صلاح قلب است.

اصلاح قلب یکی از وظایف اصلی پیامبران

است و زهی خیال باطل که هر کس بخواهد بدون هزینه کار پیامبرگونه انجام دهد. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِئِيونَ كَثِيرٍ…)‏[آل‌عمران:۱۴۶]؛ و چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند…

پس بسیاری از پیامبران کشته شده‌اند. برخی از کسانی که مدعی هستند در مسیر اصلاح قلب گام برمی‌دارند می‌گویند قتل نشانه‌ی عدم کمال است! آیا این با خرد سازگار است؟ مگر عمر کشته نشد؟ مگر عثمان کشته نشد؟ علی چطور؟ طلحه و زبیر و… چطور؟ آیا اینان به کمال نرسیده بودند و خانه‌نشینان کامل هستند؟ آیا این تربیت قلب است یا فاسد کردن آن؟

از این‌جا می‌فهمیم که صلاح قلب علاوه بر پرهیز از لقمه‌ی حرام و سخنان بیهوده، شروط منفی و مثبت زیادی دارد و بسیاری از کسانی که به امر تربیت مشغولند از این امر غافند.

سوم: قلب، زمانی مؤمن و خالص و درخشان می‌شود که به معرفت خدا برسد، معرفتی ذوقی و بی‌آلایش؛ و انسان به اندازه‌ی شناخت خود از خدا در برابر احکام و اوامر او کرنش می‌کند و آن را با جدیت انجام می‌دهد اگر چه با عادات و رسوم جامعه هم‌خوانی نداشته باشد و با فشار جامعه و قدرت حاکم روبرو شود. کرنش کامل در برابر خدا و عمل به شریعت الهی و حرکت در راستای کتاب خدا از شرایط صلاح قلب است. خداوند متعال می‌فرماید:

(يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ…)‏[مریم:۱۲]؛ «ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوّت و (قدرتِ هرچه تمام‌تر) برگیر (و با جدّ و جهدِ هرچه بیشتر بدان عمل کن).»

همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که داشتق قلب آگاه، مقدمه‌ی کرنش کامل در برابر خداوند است و از همین‌جا به اشتباه کسانی پی می‌بریم که گمان می‌کنند حرکت در مسیر شناخت خدا نیازی به فراگیری احکام ندارد و هر گاه کسی به درجه‌ی شناخت برسد و در احکام کوتاهی کند ایرادی بر او وارد نیست. اما ببینیم اصحاب رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را که بیش از همه خدا را می‌شناختند و بیش از همه در راه او جهاد می‌کردند و به احکام شریعت هم پایبند

بودند. پس کجاست آن اراده‌ای که آنان داشتند و مدعیان امروزی ندارند؟ بنابراین ناگزیر باید هر چیزی را در جایگاه خود قرار دهیم. صاحب رساله‌ی قشیریه از دو نفر از بزرگان تصوف نقل می‌کند که در حین نبرد با کفر یکی از آن دو به دیگری گفت: آیا هم‌اکنون خوشی و لذتی را که شب عروسی داشتی احساس می‌کنی؟ سپس گفت: به راستی من این گونه‌ام. شما را به خدا قدری در حال این دسته از صوفیان تأمل کنید که همان حال اصحاب رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را داشتند که جهاد را شیرین‌ترین لحظات عمر خود می‌دانستند. خالد بن ولید(رضی‌الله‌عنه) می‌گوید: روز سخت جهاد و حرکت در گرمای آن همراه با شماری از مهاجرین برایم خوش‌تر از شبی است که عروس دلخواهم را بیابم و با او خلوت کنم. مقایسه کنید آن بزرگ‌مردان را با مدعیان امروزی که مسلمانان در بدترین وضعیت قرار دارند اما به خود مشغولند. کوتاه سخن این است که حرکت قلبی یعنی برخورداری از ایمان خالص و شناخت کامل خداوند و همه‌ی این‌ها مقدمه‌ای است برای عمل درست به شریعت الهی و احکام آن و تلاش برای اعتلای آیین الهی. در میان این آغاز و انجام خطاها و سستی‌هایی وجود دارد که از خداوند متعال می‌خواهیم حق را به ما نشان دهد.

حکمت‌های معمول بن‌عطاء سنکدری

تو اول بگو با کیان زیستی؟

«إذا أردت أن تعرف قدرَ العملِ الذي أنتَ فيه، فانظرَ منَ يُشارِكُكَ فيه.»

ترجمه: اگر می‌خواهی ارزش عملی را که بدان می‌پردازی بدانی، بنگر چه کس یا کسانی در آن عمل با تو همراهی و مشارکت می‌کنند.

در این حکمت نغز، ابن‌عطاء سنکدری قاعده‌ی کاربردی و ره‌گشایی به دست‌مان می‌دهد. برای پی‌بردن به میزان اعتبار یک عمل، توجه به کسانی که در آن عمل با آدمی همراه و هم‌مسیراند، می‌تواند ملاک خوبی باشد. هر وقت دست به اقدامی می‌زنیم، خوب است با دقت واریسی کنیم چه کس یا کسانی در این اقدام ما را همراهی می‌کنند و پشتیبان و مؤید ما هستند.

نقل شده است که صحابی بزرگوار، سعد بن ابی‌وقاص-رضی‌الله‌عنه- در زمانی که عثمان بن عفان-رضی‌الله‌عنه- در محاصره بود به نزدش رفت و هنگام بیرون آمدن چشمش به عبدالرحمن بن عدیس و حکیم بن جبله افتاد. به نشانه‌ی اندوه یک دستش را بر پشت دست دیگرش زد و اِنا لله و اِنا الیه راجعون گفته و افزود: «والله امرأ هؤلاء رؤساؤه لامر سوء»[الطبقات الکبری، محمد بن سعد] قسم به خدا، کاری که این‌ها سران و رهبران آن هستند، کار بدی است.

نه‌تنها دوستان یک فرد، معرفّ شخصیت وی‌اند، که دوستان و همراهان ما در انجام یک کار، بیانگر قدر و شأن آن کار هستند.

شاعر گفته است:

تو اول بگو با کیان زیستی

پس آن‌گه بگویم که تو کیستی

در این زمینه می‌توان شعر را این‌گونه ترجمه کرد: تو اول بگو چه کسانی با تو در این عمل همکاری می‌کنند تا بگویم عملت چه شأن و وزنی دارد.

در شعری منسوب به عدی بن زید آمده است:

عَن الْمَرْءِ لَا تَسْأَلْ وَسَلْ عَن قَرِينِهِ

فَكَلِّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي

«درباره‌ی خود فرد سؤال نکن و از هم‌نشین او بپرس؛ چرا که هرکس در خلق و خوی خود از هم‌نشین پیروی می‌کند.»

پیامبر خدا-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- فرموده‌اند:

«المَرْءُ عَلى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَن يخالِلُ»[به روایت ترمذی و حاکم]

هرکس به طریق و روش دوست خود است، پس هریک از شما باید ببیند با چه کسی دوست می‌شود.

حج

سایت بی‌جااست دعوت و اصلاح ایران



نیاز ما به تربیت روحی

رشید لخصر

را با مسلمانان آغاز کرده است می‌دانیم؛ که این تمدن با هدف دور کردن دین از مظاهر زندگی اجتماعی بنا شده است به همین خاطر مظاهر آن کاملاً مادی هستند و تمام آموزه‌های ادیان آسمانی را زیر سؤال می‌برد و با اصولی که دین اسلام آن را به عنوان پایه و اساس تمدن قرار داده و بین روح و جسم تعادل برقرار کرده است کاملاً منافات دارد.

از مهم‌ترین ظواهر مدنیت اروپایی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. معبودی وجود ندارد و زندگی چیزی جز ماده نیست: ذهنیت الحاد و شک در وجود خدا و انکار روح و فراموش کردن پاداش اخروی و اکتفا به جهان مادی و محسوس از نشانه‌های آن است:

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) [روم: ۷]؛ «(این اکثریت کوتاه‌بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.»

دنیا محل بقا است: آنان بر این باورند که زندگی دنیایی جاودانی است و بهره‌مندی از خوشی‌های آن مهم‌ترین وظیفه‌ی انسان است؛ به همین خاطر پستی و افسارگسیختگی گسترش یافته است و کام‌جویی و تنوع در لذایذ و آزاد گذاشتن مهار غرایز دنیایی و زیاده‌روی در گناهان و معاصی تا آن‌جا پیش رفته است که جسم و عقل را درهم شکسته است و کانون خانواده را متلاشی و خانه‌ها را ویران کرده است:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ) [محمد:۱۲]؛ «کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و

لذّت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از بدرود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.»

۲. خودخواهی و خودپسندی: در چنین فرهنگی هر کس تنها به سود خود می‌اندیشد و هیچ توجهی به دیگری ندارد و ذهنیت «تن‌ها خودم و لاغیر» بر روابط حاکم است؛ این خودخواهی و خودمحوری به طبقات جامعه نیز سرایت کرده است و هر طبقه‌ای می‌کوشد خود را از دیگران بالاتر بداند و تنها خود از خوشی‌ها بهره‌مند باشد. در بین ملت‌ها نیز چنین است هر امتی نسبت به‌نژاد خود تعصب دارد و دیگران را ناقص می‌پندارد و می‌کوشد ضعیف‌تر از خود را ببلعد.

۳. گرایش به بزهکاری: اعمال فاحشه به طور خطرناکی در بین مردم رواج یافته است و به صورت سازماندهی‌شده انجام می‌گیرد و دست یافتن به آن آسان شده است. مشروبات الکلی فراوان شده است و ربا به منبع درآمدی برای برخی افراد تبدیل شده است و با انواع و اقسام گوناگون در بین کشورها و افراد جریان دارد.

۴. آزادی بی‌قید و بند: این فرهنگ انسان‌ها را افسارگسیخته رها کرده است تا هر چه می‌خواهد انجام دهد بدون اینکه از کسی رفته است که جسم و عقل را درهم شکسته است و آشوب و هرج و مرج تبدیل شده است و موجب پیدایش برخی از پدیده‌های استثنایی شده است که از اراده‌ی جمعی جامعه خارج است.

جسم و روح

انسان‌ها به شدت حریص دنیا شده‌اند تا جایی که با مال و دارایی سیر نمی‌شوند و عطشی در آنان به وجود آورده است که سیری‌ناپذیر است؛ هر کس در درون خود جهنمی دارد که هم‌چنان می‌بلعد و افزون طلب می‌کند و همواره فریاد برمی‌آورد: آیا باز هست؟ شیطان حرص و آز بر انسان‌ها و جوامع چیره شده است و دیوانه‌وار به دنبال خواسته‌هایشان می‌دوند. انسان به موجود سیری‌ناپذیری تبدیل شده است که نزدیک است دنیا را ببلعد و منابع آن را حلال یا حرام تاراج کند اما بدون اینکه نفسش سیر یا اندکی قانع شود. زیرا طبیعت آدمی آن گونه است که رسول خدا معرفی کرده است: (لَوْ كَانَ لِإِنِّسِ آدَمَ وَآدِيَآنِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ لَتَمَتَّى الثَّالِثُ، وَلَا تَمَلَأُ بَطْنَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ)؛ «اگر آدمی به اندازه‌ی دو دره طلا و نقره داشته باشد، آرزو می‌کند که سومی نیز از آن او بود و اندرون انسان‌ها را جز خاک پر نمی‌کند.» چرا چنین نباشد در حالی که ذهنیت ماده‌گرایی چون غده‌ی سرطانی در انسان ریشه دوانده است و انسان گمان می‌کند ماده تمام زندگی او و آخرین پناهگاه او است. کسی که تنها به زندگی دنیا می‌اندیشد و پس از آن جهان دیگری را انتظار نمی‌کشد، ناگزیر باید کالا و سرمایه‌ی دنیایی بزرگ‌ترین هم و غم او باشد تا در بهرمندی از لذایذ و زینت‌های آن از دیگران عقب نماند چرا که این فرصتی است که نباید از دستش برود. چنین کسی برای کدام جهان پسرانداز می‌کند در حالی که به جهان دیگری جز این جهان باور ندارد و به زندگی دیگری جز زندگی دنیایی نمی‌اندیشد؟

طرفة بن عبد شاعر جاهلی با صراحت و سادگی از این ذهنیت دوران جاهلیت پرده بر می‌دارد و می‌گوید:

فإن كنت لا تَسْطِيع دفع منيتي

فدعني أبادرُها بما ملكت يدي

کریم یروُی نفسه فی حیاته

ستعلم إن متنا غدا أينا الصّدِي

«اگر تو نمی‌توانی مرگ را از من دور کنی پس بگذار با آن‌چه در اختیار دارم چاره‌جویی کنم .

بزرگ‌مرد آن است که در زندگی نفسش را سیر می‌کند و تو خواهی دانست فردا اگر

بمیریم کدام یک از ما نیازمندتر است.»

هر انسان متمدن امروزی – جز کسی که خدا او را با نیروی ایمان حفظ کرده است – همین نظر و همین مذهب را در زندگی دنبال می‌کند اما گاهی جرأت می‌کند که آن را آشکارا بیان کند و گاهی نیز آن زبان رسا را در اختیار ندارد که از احساس درونی خود پرده بردارد. بنابراین‌گاه آن را پنهان می‌کند و خود را به راه دیگری می‌زند. با زبان می‌گوید که فداکاری را دوست دارد در حالی که به شدت خودپسند است؛ ادعای خیر و نیکی دارد در حالی که بخل بر او چیره است و تنها به حال و روز خود می‌اندیشد و در عالم خواب و خیال و نیرنگ ناشی از توهم تمدن معاصر زندگی می‌کند.

تعادل و هماهنگی

اسلام با تعادل و سازگاری شگرفی توانسته است دو طرف متناقض را با هم جمع کند بدون اینکه یکی از طرف‌ها بر دیگری چیره شود؛ جسم و روح را در چارچوب متعادلی با هم گرد آورده است تا غریزه‌ی مادی و روحی را به طور برابر ارضاع کند. ماده شالوده‌ی جسم انسان است تا توانایی عبادت خداوند را داشته باشد هم‌چنان که روح اساس بخش معنوی انسان است تا شیرینی ایمان به خدا و عظمت اسلام و رسالت پیامبر اکرم را درک کند. قرآن کریم نیز با تأکید بر این حقیقت می‌فرماید:

(وَأْتِخ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْخِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) [قصص:۷۷]؛ «به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن (و بدان که تو هم حق حیات داری و باید از منتهه و لذائذ حلال استفاده بکنی و به خویشتن بررسی)، و همان گونه که خدا به تو (بخشیده است و در حق تو) نیکی کرده است، تو نیز (به دیگران ببخش و بدیشان) نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد.»

مسلمان راستین و با ایمان از هر چیزی رضای خدا را می‌جوید و اساس آن این رهنمود خداوند متعال است که می‌فرماید:

(قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ

وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ) [أنعام:۱۶۲ و ۱۶۳]؛ «بگو:

نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است * خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان هستم.»

آری زندگی پلی برای آخرت است در نتیجه تمام حرکات و سکنتات ما باید در این چارچوب باشد. نباید برای دنیا ارزشی بیش از ارزش واقعی آن قایل شویم و نباید چنان زندگی کنیم که گویی هیچ وقت دنیا را ترک نخواهیم کرد. هم‌چنین نباید بهره‌مان را از زندگی دنیایی فراموش کنیم؛ این همان شیوه‌ی حکیمانه‌ای است که اسلام به ارمغان آورده است. این شیوه بیش از همه می‌تواند گرایش‌ها و خواسته‌های انسانی در این دنیا را محقق کند بدون اینکه توشه و آمادگی برای روز سفر را فراموش کند.

تقویت جانب روحی

انسان در بجهوحه‌ی مشغول شدن به زندگی دنیایی تقویت جانب روحی را فراموش می‌کند و باعث می‌شود در لذایذ و خوشی‌ها و شهوات فرو رود و به مادیات مشغول شود در نتیجه چنین کسی همواره در میان گل و لای می‌ماند و با قوانین شهوت و حس و عالم ماده حکم می‌کند؛ در حالی که خبری از ماورای ماده ندارد و بدین ترتیب از گوهر آدمیت و انسانیت عاری می‌شود پس خوار و نزار در عالم حیوان باقی می‌ماند:

(إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) [فرقان:۴۴]؛ «ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر.»

اما انسان مسلمان در حقیقت از عالم حیوانی و مرزهای تنگ و چشم‌انداز محدود آن گذشته است و با وجود تمام مشکلات و دشواری‌ها و مشغولیت‌هایی که می‌خواهد با فشار وی را به عالم حیوان فرو کشد، در برابر آنجانانه می‌ایستد و در راستای آن با نفسش پیکار می‌کند:

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) [انشقاق:۶]؛ «هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجه‌ی رنج و تلاش خود را خواهی دید).»

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) [عنکبوت:۶۹]؛ «کسانی

که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند)».

آری تربیت روحی جهادی است پیاپی که دشواری‌های زیادی دارد و دین مبین اسلام روش‌های گوناگونی قرار داده است تا در این مهم به کمک انسان بشتابد از جمله: نماز شب، ذکر، تلاوت قرآن، محاسبه، اعتکاف و هر آن‌چه ارتباط انسان با خداوند را محکم می‌کند و فضایی سرشار از ایمان را فراهم می‌کند و به دوام و تقویت آن کمک می‌کند. به عنوان نمونه اگر نماز شب ذکر کنیم می‌بینیم که خداوند در آیات گوناگون این امر را تشویق کرده است:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِفُونَ) [ذاریات:۱۵-۱۸]؛ «پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهائی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمهری نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند.»

پیامبراکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلّم) نیز می‌فرماید: (عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ؛ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ، وَإِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَتَكْفِيرٌ لِلْسَيِّئَاتِ، وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ وَمَطْرَدَةٌ لِلدَّاءِ عَنِ الْجَسَدِ)؛ «شب را قیام کنید که عادت نیکان است؛ قیام اللیل شما را به الله متعال نزدیک می‌گرداند و گناهان را می‌پوشاند و از گناهان دورتان می‌کند و درد را از بدن دور می‌کند.» این تأکید رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مبنی بر فضیلت قیام اللیل نقش زیادی در علاقه‌مندی به آن دارد؛ نماز شب یکی از وسایل مهم برای جهاد با نفس است. در حالی که مردم در خواب هستند تو بیدار می‌شوی و با پروردگارت به مناجات می‌نشینی؛ رحمتش را می‌جویی و با وجود خستگی روز و غلبه‌ی خواب و احساس تنهایی در دل شب این کار را ادامه می‌دهی؛ به این اعتبار که نماز شب مؤثرتر و ماندگارتر است و بیشترین تأثیر را در تکوین

حکایت‌های معجزانۀ سیدکبری

دوست نزدیک‌تر از من به من است
«قَرُبِكَ مِنْهُ أَنْ تَكُونَ مُشَاهِدًا لِقُرْبِهِ، وَإِلَّا فَمِنَ أَيْنٍ أَنْتَ وَوَجُودُ قُرْبِهِ.»

ترجمه: نزدیک شدن تو به خداوند این است که تماشاگر و شاهدِ نزدیکی و قربِ او باشی؛ وگر نه تو کجا و نزدیک‌شدن به او!
شرح:

خداوند همواره به آدمی نزدیک بوده و هست. نزدیک شدن و تقرب به خداوند با نزدیک شدن به دیگران بسیار متفاوت است. برای نزدیک شدن به خداوند طی کردن مسافت خاصی معنا ندارد. اساساً به تعبیر حافظ: «بُعد منزل نبُوْدَ در سفر روحانی»

یکی از اسماء دلبرانه‌ی خداوند، نام «قرب» است. او «نزدیک» است. همیشه نزدیک بوده است. از رگِ جان هم نزدیک‌تر: (...وَوَحْنٌ أَرْبُّ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) [ق:۱۶] ...و ما به او از رگ جان نزدیک‌تریم. (...إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ) [هود:۶۱]

...بی‌گمان پروردگار من نزدیک و اجابت‌گر است.

(وَإِذْ سَأَلَك عِبَادِي عَنِّي فَأِنِّي قَرِيبٌ...) [بقره:۱۸۶]

و چون بندگانم درباره‌ی من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم. اگر او همیشه نزدیک بوده است، پس تقرُّب به خداوند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ پاسخ ابن‌عطاء این است: نزدیک شدن به خداوند یعنی آگاه بودن از نزدیکی خداوند؛ یعنی زدودن و کنار زدن پرده و غبار غفلت از حقیقت قُربِ خداوند؛ یعنی مشاهده و تماشای نزدیکی او.

هر گاه در غفلت و بی‌توجهی نسبت به قریب بودن خداوند باشیم، از او دور افتاده‌ایم و هر گاه متوجه حقیقتِ نزدیکی مداوم او باشیم، به مقام قُرب او نایل گشته ایم.

دوست، نزدیک است. او همیشه نزدیک بوده است. این من و تو بوده‌ایم که از این حقیقت غفلت کرده‌ایم. تقرُّب به خداوند؛ یعنی آگاهی از قُربِ خداوند. سعدی به زیباترین وجه این نکته‌ی ظریف را در قالب شعر بیان کرده است:

دوست نزدیک‌تر از من به من است
وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او
در کنار من و من مه‌جوړم



داود نارویی

سلمان فارسی(رض) از صحابیان ایرانی‌تبار رسول خداست. او در تاریخ اسلام جایگاهی ویژه دارد. سرگذشت او از کودکی تا جوانی و میانسالی و گرویدن به اسلام، بسیار شگفت‌انگیز و آموزنده و بازتاب دهنده‌ی کوشش‌های انسانی حق جو و حقیقت‌پرست است که تا رسیدن به آرامش درونی سرزمین‌های بسیاری را گشت و سرانجام با گردن نهادن به اسلام، گمشده‌ی خود را یافت و دیگر بهانه‌ای برای گشتن و جُستِ بیشتر نیافت.

روایات صحیح او را اهل روستای جَی از توابع اصفهان می‌دانند از پدری دهقان و پیرو کیش مجوس(مسند احمد،۲۳۶۲۷؛ اخبار اصفهان،۴۹). اما برخی دیگر از روایات ضمن آن‌که پدر وی را اهل اصفهان می‌دانند، یادآور می‌شوند که او در رامهرمز از مادری توانگر دیده به جهان گشود(اخبار اصفهان،۵۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ۲۱/۱۰؛ صحیح بخاری، ۳۹۴۷). این روایات در این نکته اتفاق نظر دارند که وی خاندانی توانگر و ثروتمند داشت و در رفاه و آسایش به سر می‌برد در این میان روایتی دیگر می‌گوید که او کودکی یتیم و گرفتار فقر و محرومیت بود(مختصر تاریخ دمشق،۳۲/۱۰). به نظر نمی‌رسد که این روایت درست باشد.

در کودکی رهسپار مکتب‌خانه شد و خواندن و نوشتن را فرا گرفت. پدر به او عنایتی ویژه داشت و سخت دوست اش می‌داشت و می‌کوشید که او را بر اساس آیین‌های مجوسی تربیت کند. از سوی دیگر بسیار وسواس داشت و از آن که فرزندش دچار گزند شود، سخت بیمناک بود. از این رو، وی را مانندند دوشیزگان در خانه محبوس کرد. سلمان

سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه، نمونه بارز معناجویی و حقیقت‌طلبی

پیامبر(ص) و سایر مسلمانان این شرط را عملی کرد و سرانجام در سال ۵ هجری آزاد شد.

سلمان در نخستین غزوه‌ای که شرکت کرد، نقش مهمی بازی کرد. طبق گفته‌ی منابع تاریخی و سیره‌ی نبوی، هنگامی که مسلمانان از یورش احزاب به مدینه آگاهی یافتند، او بود که به پیامبر(ص) پیشنهاد کرد در پیرامون مدینه خندق حفر شود(واقدی،۴۴۵؛ فتح الباری،۴۵۳/۷). وی به همراه حذیفه بن یمان، نعمان بن مقرّ ن منزی، عمروبن عوف و چند تن دیگر مأمور حفر بخشی از خندق شد.(الطبقات الکبری،۷/۴) همگام حفر خندق، مهاجران مدعی بودند که سلمان از آنان است و انصار می‌گفتند که سلمان از ماست. پیامبر(ص) فرمود:«سلمان از ما اهل بیت است.»(المعجم الکبیر،۶/۲۱۲/۶۰۴۰؛ المستدرک، ۴/۲۵/۶۶۲۰).

وی پس از آن در تمام رخدادها حضور داشت و پیوسته از محضر پیامبر(ص) بهره می‌برد. او بود که در غزه‌ی طائف منجیقی ساخت که با آن دیوارهای دژ را کوبید(واقدی، ۹۲۷). او پس از درگذشت پیامبر(ص) در فتوحات شرکت ورزید. هنگامی که عمربن خطاب به سال ۱۴ هـ، سعد بن ابی وقاص را به فرماندهی لشکر عراق گمارد، سلمان را در مقام راهنما و مبلغ لشکر قرار داد. این نقش با دقت و هوشمندی بسیار، برای او در نظر گرفته شده بود. او با سرزمین خود به درستی آشنایی داشت و چه کسی بهتر از او می‌توانست راهنمای لشکر باشد. و در عین حال هنگام مواجهه ی مسلمانان با ایرانیان آن کسی بهتر می‌توانست آنان را به اسلام فراخواند که با زبانشان آشنا باشد. سلمان تنها کسی بود که در لشکر مسلمانان این ویژگی را داشت.

برخی از روایات تاریخی حاکی از آن اند که سلمان در دوره ی خلافت ابوبکر صدیق(رض) پیوسته در مدینه به سر می‌برده و در تحولات و رخدادهایی که در دوردستِ مدینه صورت می‌پذیرفته‌اند، شرکت نداشته است، زیرا به گفته ی این منابع، سلمان پس از مسلمان

شدن تا زمان اعزام به عراق، پیوسته در مدینه به سر می‌برد.(تاریخ بغداد،۱/۵۰۸).

نخستین جنگی که او در آن حاضر شد جنگ قادسیه(۱۵ هـ) بود. پس از آن در فتح اغلب شهرهای ایران حضور داشت. مداین مهم ترین شهری بود که او در فتح آن شرکت داشت. مداین پایتخت ایرانیان بود که به آن تیسفون می‌گفتند و از چندین شهرک تشکیل شده بود . هنگامی‌که شهری را محاصره می‌کردند، سلمان در مقام سخنگو، با اهالی شهر وارد گفت وگو می‌شد و می‌گفت: «من فردی از شما هستم خداوند مرا از اسلام بهره‌مند گرداند و می‌بینید که عربان چگونه از من فرمان می‌برند. اگر اسلام بیاورید و به سوی ما هجرت کنید، شما با ما همسان خواهید بود و تمامی حقوقی که به ما تعلق می‌گیرد به شما نیز تعلق خواهد گرفت و تمام تکالیفی که بر دوش ماست بر دوش شما نیز خواهد بود.» وی سه روز متوالی چنین سخنانی به آنان می‌گفت و هرگاه نتیجه نمی‌گرفت، فرمان حمله صادر می‌کرد(مسند احمد، ۱۷/۹۴/۲۳۶۲۲۴/۹۴؛ترمذی، ۱۵۴۸).

پس از فتح مداین(۱۶هـ) و تثبیت نسبی اوضاع آن، عمربن خطاب(رض) او را به کارگزاری این شهر مهم گمارد(صفة الصفوة،۱/۲۶۹). او از آن پس پیوسته در مداین به سر می‌برد. یک بار عمر(رض) او را به مدینه احضار کرد و او به مدینه بازگشت. عمر(رض) چنان دلتنگ‌اش شده بود که با حیاتی از مسلمانان به پیشواز او از مدینه خارج شد(تاریخ دمشق،۲۱/۴۲۷). او در این فاصله سری نیز به اصفهان زد و با بستگان خود تجدید دیدار کرد(تاریخ اصفهان، ۵۵).

یک‌بار به دعوت برادر دینی خود، ابودرداء به شام سفر کرد.

ابن عساکر یاد آور شده که این سفر با هدف شرکت در جهاد و حضور در جبهه‌ها صورت پذیرفته است.(تاریخ دمشق، ۲۱/۳۷۳). در این سفر در دمشق از او استقبال گرمی شد. مردم از شهر بیرون رفتند و مانند خلفا از او استقبال کردند. او از دمشق به بیروت سفر کرد زیرا ابودرداء در بیروت به سر می‌برد(تاریخ دمشق، ۲۱/۳۷۴). او از شهر حمص هم دیدن کرد. در این سفر پیوسته مجاهدان را به پایداری و مقاومت و حضور در جبهه‌ها تشویق می‌کرد. گفته‌اند او بود که به همراه حذیفه بن یمان محل احداث

شهر کوفه را به سعدبن ابی‌وقاص پیشنهاد کرد(تاریخ الرسل و الملوک، ۴/۴۲-۴۱). فرمانروایی او بر مداین تا زمان خلافت عثمان بن عفان(رض) ادامه داشت و تا آخر عمر از آن برکنار نشد(تاریخ دمشق،۲۱/۴۵۸). سلمان آدمی تنومند، نیرومند و بلند قامت بود. چنان که پیش از این یادآور شدیم، در کودکی به مکتب‌خانه رفته بود و خواندن و نوشتن را فراگرفته بود. هنگام فرار از خانه پیوسته در حال فراگیری دانش بود. او با ادیان گوناگون به ویژه ادیان مجوسی، یهودی و مسیحی آشنایی کامل داشت و کتاب‌های مقدس این سه دین را خوانده بود.

او پس از مسلمان شدن آمادگی سرشاری برای فراگیری دین نو و آموزه‌های پیامبر نو داشت. او هرگاه با موضوع دشواری روبه رو می‌شد، بی‌درنگ گشایش آن را از پیامبر(ص) می‌خواست و از او می‌پرسید. یکی از پرسش‌های او از پیامبر(ص) درباره برخی از ویژگی‌های منافقین در دست است(المعجم‌الکبیر،۶/۲۷۰/۲۱۸۶). از آن جا که او در مدینه خویشاوند نداشت، در صُفّه به سر می‌برد(حلیة الأولیاء،۱/۳۶۷). این امر به او کمک می‌کرد تا بیشتر در کنار پیامبر(ص) بماند و بیشتر از او فرا بگیرد. با آن که در مسند بَقّی بن مخلد تنها ۶۰ حدیث از او وجود دارد(سیر اعلام النبلاء،۱/۵۰۵)، اما نقل روایات اندک به معنای دانش اندک نیست. بلکه یک بار پیامبر(ص) درباره ی او فرمود:

«سلمان دانش ژرفی دارد». او هم چنین در حیات پیامبر(ص) بیمار شد و حضرت به عیادت او رفت و برایش دعا کرد(تاریخ دمشق،۲۱/۴۱۷).

حضور سلمان در مدینه و نشان دادن الگویی هرچند کوچک از انسانی فهیم، سبب شد تا پیامبر(ص) درباره ی ایرانیان اظهار نظر کند. البته این اظهار نظر عوامل دیگری نیز داشت و تنها از حضور سلمان برخاسته نبود، از جمله آن که در آخر عمر او بسیاری از ایرانی تباران ساکن در یمن به اسلام درآمدند و باعث خوشبینی آن حضرت نسبت به این امت شدند.

شاید بتوان گفت که پس از اعراب، بخشی از ایرانیان نخستین ملتی بودند که با دعوت صحابیان اعزامی، در جنوب عربستان به اسلام درآمدند. خدا در آیه ۳۸ سوره محمد، عربان را تهدید کرد که اگر از اسلام روی برتابند، بسیار بیشتر باشند. نظر او بر آن بود که

پیامبر(ص) گاه سخنانی در حال خشم و غیره گفته و تفکیک آن‌ها از آموزه‌های دینی کار هرکسی نیست. به همین سبب هنگامی که حذیفه بن‌یمان روایاتی در نفرین کسانی از جانب پیامبر(ص) نقل می‌کرد، سلمان او را اندرز داد که از این کار دست بکشد و چون چنین نکرد، او را تهدید کرد که اگر نقل این گونه سخنان را رها نکند، به عمربن خطاب(رض) نامه خواهد نوشت. این جا بود که حذیفه از نقل این گونه سخنان دست کشید(مسند احمد،۱۷/۸۴/۲۳۶۱۱).

او انسانی روادار و انعطاف پذیر بود و سخن حق را از هرکس می‌شنید می‌پذیرفت. نقل شده که یک بار سلمان در پی مکانی پاک برای گزاردن نماز می‌گشت، بناگاه زنی غیر مسلمان به او گفت: «به دنبال قلب پاک بگرد و هرجا که خواستی نماز گزار.» سلمان گفت: «این زن درک ژرفی دارد». اعتدال و بهره‌مندی از رخصت‌هایی که در شریعت وجود دارد، برای او بسیار اهمیت داشت. یک بار در سفر کسی امام بود و نماز را چهار رکعت گزارد. سلمان به او آموزش داد که در سفر، نماز فرض دو رکعت است و سپس گفت :«ما به آسان‌گیری بسیار نیازمندیم.» افراط در عبادات را نمی‌پسندید. در سفری با طارق بن شهاب احمسی همراه بود. طارق در شب کم خوابید و بسیار نماز گزارد. از آن که سلمان تنها به نماز صبح بسنده کرد و شب بیدار نشد، دچار شگفتی شد. روز بعد سلمان به او آموزش داد که نمازهای پنجگانه کفاره‌ی گناهانی هستند که میان آن‌ها ارتکاب می شوند و افزود: «بر تو باد اعتدال، زیرا اعتدال رساتر و کارگتر است.»(حلیة الاولیاء،۱/۱۹۰-۱۸۹).

از اوصاف درس‌آموز سلمان، نگاه فراگیر، متوازن و همه‌جانبه‌نگر او بوده است. این نگرش سخت ارزنده را در گفت‌وگویی که بین او و ابودرداء روی داده است می‌توان مشاهده کرد. عون بن ابی‌جحیفه به نقل از پدرش می‌گوید: رسول‌الله(ص) میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری بست، سلمان(رض) به دیدار ابودرداء(رض) رفت، ام‌درداء(رض) را با ظاهری پریشان و ناآراسته دید، از او پرسید: این چه وضعی است که داری؟ گفت: برادرت ابودرداء به دنیا هیچ رغبتی ندارد، ابودرداء(رض) آمد و غذایی برای سلمان(رض) فراهم آورد و جلوی او گذاشت و گفت: بخور،

من روزه هستم. سلمان(رض) گفت: تا تو غذا نخوری من هم نمی‌خورم. ابودرداء(رض) به ناچار با او غذا خورد و چون شب فرا رسید، ابودرداء(رض) برای نماز تهجد برخاست، سلمان(رض) گفت: بخواب. لحظه‌ای دیگر دوباره برخاست، سلمان(رض) گفت: بخواب. و چون شب به آخر رسید، سلمان(رض) گفت: اکنون برخیز و هر دو باهم به نماز شب ایستادند و سلمان(رض) گفت: «إن لربک علیک حقاً و لنفسک علیک حقاً و لأهلک علیک حقاً، فاعط کل ذی حق حقه»؛ پروردگارت بر تو حقی دارد، خودت بر خود حقی داری، همسرت بر تو حقی دارد، حق هر صاحب حقی را ایفا کن.

صبح نزد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم رفت و داستان را برای ایشان گفت، رسول‌الله(ص) فرمودند: «صدق سلمان»؛ سلمان راست گفته است.(بخاری، کتاب الادب، ۶۱۳۹) او به فسادی که قدرت با خود همراه دارد، بسیار بدبین بود و هیچ‌گاه دوست نداشت که با قدرت آلوده شود. می‌گفت: «امارت مثل شیرخوردن شیرین است، اما بازگرفتن از آن تلخ است.» کارگزاری مداین را به اجبار پذیرفت و هنگامی که در مداین به سر می‌برد، دو بار به عمربن خطاب نامه نوشت تا استعفایش را بپذیرد و چون بار سوم به او نامه نوشت، خلیفه تهدیدش کرد. او هیچ‌گاه به میل درونی کارگزاری مداین را نپذیرفت. تکیه به اریکه‌ی قدرت باعث نشد تا دامن سلمان آلوده‌ی مفاسد و ناهنجاری‌های آن شود. زندگی بسیار ساده‌ای داشت. حقوق سالانه او پنج‌هزار درهم بود. مبالغ دیگری نیز گفته شده، اما پنج‌هزار مبلغی بود که به اهل بدر تعلق داشت. با آن‌که سلمان در این غزوه شرکت نداشت، به سبب مقامی که در میان مسلمانان داشت، عمر او را با اهل بدر یکسان شمرده بود. اما طرفه این‌جاست که او تمام این مبلغ را صدقه می‌کرد و سپس با دسترنج خود، زندگی‌اش را سپری می‌کرد(تاریخ دمشق،۲۱/۴۳۹).

در برخی منابع تاریخی حکایتی آمده است که به نیکی از خصلت حق‌جویی و شهامت حق‌طلبی سلمان فارسی پرده بر می‌دارد. آمده که روزی عمربن خطاب(رض) در زمان خلافت خود، سخنرانی می‌کرد و در میانه گفت: ای مردم، آیا گوش نمی‌دهید؟ سلمان گفت: گوش نمی‌دهیم. عمر پاسخ داد: ای

ابوعبدالله! (کنبه‌ی سلمان) آخر چرا؟ سلمان در جواب گفت: چرا که پارچه‌ای که میان ما تقسیم کردی تنها یک قطعه بود و هم‌اکنون دو قطعه از همین پارچه بر تن خود کرده‌ای. عمر گفت: سلمان، شتاب نکن و آن گاه صدا کرد: عبدالله، عبدالله؛ اما کسی پاسخ نداد. تکرار کرد: عبدالله بن عمر! عبدالله جواب داد: بله، امیرالمؤمنین! عمر گفت تو را به خداوند سوگند می‌دهم آیا این پارچه‌ای که از بر خود کرده‌ام از آن تو نبوده؟ گفت: به خدا که آری. آن گاه سلمان که متقاعد شده بود گفت: هم‌اکنون سخن بگو که می‌شنویم و گوش فرا می‌دهیم.(عیون الأخبار، ۱/۱۱۸؛ صفة الصفوة، ۱/۵۳۵؛ إعلام الموقعین، ۲/۸۰۰)

کار او حصیربافی از برگ نخل بود. لباس پشمینه می‌پوشید، نان جوین می‌خورد و بر الاغ بدون زین سوار می‌شد. این در حالی بود که در مداین بر بیست‌هزار تن فرمان می‌راند. از عمر بن خطاب (رض) انتقاد می‌کرد که چرا سرسرفه‌اش هم‌زمان روغن و گوشت وجود دارد و خُله بر تن می‌کند، یعنی یک دست کامل لباس شامل سروال و جامه‌ی بلند.(تاریخ دمشق،۲۱/۴۲۷).

یک با عمر از او پرسید که آیا من شاه‌ام یا خلیفه؟ سلمان پاسخ داد: «اگر تو یک درهم یا بیش و کم از سرزمین مسلمانان گردآوری و سپس آن را در محل آن نگذاری، در این صورت تو پادشاه خواهی بود نه خلیفه.» این تعریف وی از خلیفه و شاه، درست همان چیزی است که آموزه‌های دینی بر آن تأکید دارند.

در شمار سال‌های زندگی وی اختلاف وجود دارد. ذهبی از کتاب العلل ابن ابی حاتم روایتی آورده که حاکی است سعد بن ابی وقاص در عیادت خود از سلمان به هنگام مرگ، سن او را هشتاد سال ذکر کرد. این روایت تصریح دارد که سن سلمان در زمان مرگ هشتاد سال بوده و سایر روایات بی‌اساس است. سلمان در مداین دیده از جهان فروبست. طبق روایات معروف، به سال ۳۵ یا ۳۶ هـ برخی نیز سال ۳۷ را ذکر کرده‌اند.

آن چه از نظر گذشت، تنها گزارشی شتابان و مروری گذرا از سیر زندگی حق‌جویانه و معنویت‌خواه سلمان فارسی است، گزارشی که صد البته نمی‌تواند تمام جوانب این سیر پربرکت و نیک‌فرجام را بیان کند.



دکتر کوهسار خالدي

پژوهشگر اقتصاد و مدرس دانشگاه

مقدمه

نوع رابطه‌ی اخلاق و اقتصاد همواره محل مناقشه بوده است. برای سالیان دراز، توجه به اصول اخلاقی در فعالیت‌های اقتصادی، نه تنها امری پذیرفتنی؛ بلکه کاملاً مورد تأکید قرار گرفته است. در برهه‌ای از زمان در میان برخی از اقتصاددانان غرب، بر جدایی اخلاق و اقتصاد از همدیگر تأکید شد و نتایج نظریه‌ی «جدایی اخلاق و اقتصاد»، منجر به ایجاد شکاف‌های گسترده‌ی اقتصادی در میان افراد و جوامع از یک سو و ورود اقتصاد به عرصه‌ای گردید که از دیگر سو، به انسان نه به عنوان «هدف توسعه‌ی اقتصادی»؛ بلکه به عنوان «ابزار توسعه‌ی اقتصادی» توجه گردید. هم اکنون نتیجه‌ی نهایی حمایت از نظریه‌ی جدایی اخلاق و اقتصاد به شکل مشکلات متعدد اقتصادی و اجتماعی در سراسر دنیا آشکار گردیده است. تأکید ادیان آسمانی و نظریه‌پردازان (مصلحان اجتماعی) بر رعایت اخلاق و به کارگیری اصول اخلاقی در امور اقتصادی در طول تاریخ در سمت دیگر سکه اخلاق- اقتصاد، جهت دیگری به سیر تطورات و تعاملات این دو مفهوم بخشیده است.

امروزه با وجود تأکید اکثر صاحب‌نظران اقتصادی بر ضرورت به کارگیری تمامی اصول اخلاقی در حوزه‌ی مختلف اقتصادی (از تولید تا توزیع و مصرف)، کارکرد برخی از این اصول از سوی اقتصاددانان اخلاق‌گرا، بسیار بیشتر از دیگر اصول اخلاقی مورد توجه و تأکید قرار

گرفته است. «صداقت»، یکی از این اصول اخلاقی است که در نوشته‌ی حاضر تأکید خاصی بر کارکرد مثبت آن در شکل‌گیری درست و هدفدار فعالیت‌های اقتصادی در جامعه به عمل آمده است.

تعریف اخلاق

تعاریف متعددی از سوی صاحب‌نظران دینی و غیر دینی برای اخلاق ارائه شده است(۱). گاهی از غرایز و ملکات و صفات روحی و باطنی موجود در انسان، به عنوان اخلاق یاد شده است. گاهی، اخلاق را نتیجه‌ی بیرونی افکار انسانی می شناسند که در قالب رفتار و گفتار خود را می‌نمایاند. واژه‌ی «اخلاق»(۲) کلمه‌ای عربی و جمع واژه‌ی «خُلُق» است. خُلُق مجموعه صفات، ویژگی‌ها، حالات و خوی درونی بوده که سرچشمه‌ی گفتار و رفتار انسان هستند؛ به گونه‌ای که انسان، بی درنگ و بدون اندیشه، کار پسندیده و یا ناپسندی را انجام دهد. کلمه‌ی دیگر مشابه از لحاظ نوشتاری، «خَلَق» می‌باشد که بیانگر هیأت و شکل ظاهری و جسمی آدمی است که با چشم می‌توان آن را مشاهده کرد. در حالی که خود خُلُق را نمی‌توان با حواس پنجگانه احساس کرد؛ اما «آثار خُلُق» را می‌توان در رفتار، کردار و گفتار انسان مشاهده نمود.

در فرهنگ «لاروس» برای واژه‌ی «اخلاقیات» معانی زیر آمده است: ۱). مجموعه قوانین کردار و ارزش‌هایی که در یک جامعه به عنوان هنجار شناخته می‌شوند. ۲). تئوری اهداف غایی کردار انسان. ۳). اهداف و نتایج‌گیری عملی یک داستان. ۴). دکترین خوشبختی انسان‌ها و روش‌های رسیدن به این هدف و بالاخره ۵). مجموعه‌ی خاصی از قوانین رفتاری. در فرهنگ فرانسه «روبر»، «اخلاقیات» معادل علم خوبی و بدی تعریف شده است. از دیدگاه زبان عامی و فنی، اخلاق به سه معنی به کار گرفته شده است: الف).خُلُق: یعنی خوی، طبع، سجه، عادت

اخلاق؛ بنیان اقتصاد (با تأکید ویژه بر صداقت)

که جمع آن، اخلاق است. ب). صفت اخلاقی: عامل انجام یک عمل اخلاقی در شرایط خاص، به طور ناخودآگاه و شرطی (مثل بخشندگی و دروغ‌گویی). ج). عمل اخلاقی: آن نوع عملی که بتوان در مورد خوب یا بد بودن آن قضاوت کرد که می‌تواند آگاهانه یا بی اختیار و عادت‌ی در اثر یک خلق باشد (مثل یک بار بخشیدن و دروغ گفتن). هرگاه صحبت از اخلاق می‌شود، عبارت «علم اخلاق» نیز به دنبال آن خواهد آمد. به طور کلی علم اخلاق را می‌توان شاخه‌ای از علوم انسانی دانست است که موضوع آن شناخت مصادیق ارزش‌ها و بیانگر راه‌های کسب فضائل و ترک رذائل اخلاقی است.(۳)

تعریف صداقت

یکی از هنجارهای اخلاقی که بشر در طول تاریخ بدان اهمیت زیادی داده است، صداقت(۴) می‌باشد. همانند بسیار از مفاهیم اخلاقی، برای صداقت نیز می‌توان دو معنای لغوی و اصطلاحی قائل شد:

الف). معنای لغوی: دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود صداقت و راستگویی را سخن راست، قول حق، فعل و عمل حق می‌داند.

ب). معنای اصطلاحی: هر گونه فعل، قول و اندیشه‌ای که مطابق با واقعیت باشد، صداقت نامیده می‌شود.

مصدق و شکل‌های مابه ازای بیرونی متعددی می‌توان برای صداقت شناسایی و طبقه‌بندی کرد. امروزه در علوم انسانی بویژه در علم روان شناسی و جامعه شناسی، صداقت افراد را فقط در گفتار خلاصه نمی‌نمایند، بلکه دامنه و گستره‌ی آن را به مواردی دیگری بسط می‌دهند:

۱) صداقت در گفتار: بیان آن چیزی که واقعیت و حقیقت دارد.

۲) صداقت در نوشتار: نگارش حقایق و وقایع بدون ایجاد هر گونه دخل و تصرفی.

۳) صداقت در پندار: تطابق نیت و فکر آدمی با اعمال و رفتار انسان.

۴) صداقت در کردار: انطباق کردار آدمی با گفتار، پندار و نوشتارهای او.(۵)

نتایج مثبت عینی دنیوی و اخروی صداقت به شکل‌های مختلفی در حیات جسمانی و روحانی انسان آشکار خواهد شد. به عبارتی دیگر، اگرچه ممکن است که برای «صداقت»، پاداش مستقیمی مانند «صدقه» در نظر گرفته نشده باشد، اما آثار غیر مستقیم چنین صفتی می‌تواند در سعادت دنیا و آخرت فرد و جامعه بسیار تأثیرگذار باشد (ترک آن، منجر به نابسامانی و انجام آن، باعث به سامان رسیدن امور دنیوی و اخروی می‌شود). در مقابل صداقت، «دروغ»(۶) قرار دارد که فعل آن موجب خسران دنیا و آخرت فرد و جامعه و ترک آن، باعث رهایی فرد و جامعه از خسران مزبور خواهد شد.(۷)

تعریف اقتصاد

اقتصاد در یک مفهوم شامل تولید، توزیع (تجارت) و مصرف کالاها و خدمات در جوامع انسانی است. یک اقتصاد مشخص در هر نقطه‌ی جغرافیایی و در هر برهه‌ی زمانی، برآیند تمامی فرایندهایی است که فرهنگ، ارزش‌ها، آموزش، تکامل تکنولوژیکی، تاریخ، سازمان اجتماعی، ساختار سیاسی و سیستم‌های قانونی و همچنین جغرافیا و مواهب طبیعی را در بر می‌گیرد. این عوامل زمینه، محتوا و شرایطی که یک اقتصاد در آن عمل می‌کند را تعیین می‌نمایند. برخی فرهنگ‌ها(۸) اقتصادهای مولدتری را به وجود می‌آورند و برخی دیگر، از چنین توانی برخوردار نیستند و خود این فرهنگ‌ها به محدودیتی بزرگ برای شکوفایی اقتصادی جامعه تبدیل خواهند شد. در تعریفی دیگر اقتصاد، مجموعه بزرگی از فعالیت‌های به هم پیوسته‌ی تولیدی و مصرفی در نظر گرفته شده است که به تعیین چگونگی تخصیص منابع کمیاب کمک می‌رسانند. گاهی اوقات با نگاهی ساده‌تر، اقتصاد به عنوان شبکه‌ای از تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات در یک مکان، منطقه و یا کشور تعریف شده است.(۹)

اقتصاد، دانشی است که با با در نظر گرفتن کمبود کالا و ابزار تولید و نیازهای نامحدود بشری به تخصیص بهینه‌ی کالاها و خدمات

می‌پردازد. به عبارتی دیگر، اقتصاد قبل از هر چیز، به تجزیه و تحلیل و توضیح شرایط و روابطی که در قلمرو رفاه مادی قرار دارد، می‌پردازد. به طور خلاصه می‌توان گفت که «اقتصاد»، دانش تحلیل چگونگی تأمین نیازهای مادی انسان (از تولید تا مصرف) است و «فعالیت اقتصادی»، فرآیندی است که از طریق آن کالا و خدمات تولید می‌شوند، کالاها و خدمات تولید شده، توزیع می‌گردند و کالاها و خدمات توزیع شده، مصرف می‌شوند.(۱۰)

رابطه‌ی اخلاق و اقتصاد

گاهی اوقات در برخی نوشته‌های کم عمق علمی، مطالبی کم اعتبار از «جدایی اخلاق و اقتصاد» به نگارش درآمده است و در چنین نوشته‌هایی برای اثبات ادعای مورد نظر به آراء آدام اسمیت و کتاب معرف او تحت عنوان «ثروت ملل» استناد می‌نمایند. به جرات می‌توان گفت که اقتصاد بدون اخلاق و اخلاق بدون اقتصاد نه وجود خواهند داشت و نه ماندگار خواهند بود. در طول تاریخ حیات اقتصادی و اجتماعی، هر تمدن بشری که شکل گرفته و برای سالیان دراز، پابرجا و استوار مانده است، مدیون حاکمیت همزمان اخلاق و اقتصاد در میان آن تمدن بوده است. انقضاض تمدن‌های گذشته نیز دقیقاً به دلیل از هم پاشیدن ساختار اخلاق یا ساختار اقتصاد و یا هر دو روی داده است. البته در این میان، نقش فروپاشی اخلاق جامعه در فروپاشی اقتصاد در وهله‌ی اول و فروپاشی کل تمدن در وهله‌ی دوم بسیار بارزتر و مهمتر بوده است. این موضوع نشان می‌دهد که زیربنای اصلی ساختار اقتصادی یک جامعه، ساختار اخلاقی آن جامعه می‌باشد. البته این را نیز نباید فراموش کرد که تخریب ساختار اقتصادی نیز می‌تواند خود منجر به تخریب تدریجی ساختار اخلاقی یک جامعه بگردد.(۱۱)

آدام اسمیت(۱۲) به دلیل انتشار کتاب «ثروت ملل» به عنوان به پدر علم اقتصاد شناخته می‌شود. اگرچه او را به عنوان سنبل اقتصاد سرمایه‌داری و اصول آن از جمله اصل حداکثر سازی سود، می‌شناسند، اما جایگاه اخلاق و اصول اخلاقی برای وی، والاتر از منافع اقتصادی قرار گرفته است. رنانی(۱۳)

از صاحبنظران اقتصاد توسعه در ایران در خصوص جایگاه اخلاق در آراء آدام اسمیت به صورت مستدل، اولویت اخلاق بر اقتصاد را در

نظریه‌ی وی آشکار می‌سازد: «اسمیت، پیش از آن‌که اقتصاد بنویسد، بخواند و تدریس کند، یک فیلسوف اخلاق بوده است و کتاب «نظریه‌ی عواطف اخلاقی» را نوشته است و آن‌را هم پیش از کتاب «ثروت ملل» نوشته است. نمی‌شود کسی که این کتاب را نوشته باشد، یک کتاب دیگر بنویسد که سراسر نسبت به اخلاق بی‌توجه یا بی‌طرف باشد. من معتقدم کتاب «ثروت ملل»، مکمل کتاب «نظریه‌ی عواطف اخلاقی» است. اسمیت در ثروت ملل فرض کرده است که جامعه، بسترهای اخلاقی و عاطفی‌اش مهیاست و عنوان کرده است در این بستر، اگر این‌گونه عمل کنیم، بهتر است. فرض کرده است دولتی حاکم است که آن دولت، بسترهای حقوقی مناسب را مهیا کرده و قواعد اخلاقی جامعه را هم رعایت می‌کند. بعد به چنین دولتی می‌گویید که تو سراغ اقتصاد نرو، کاری به بازارها نداشته باش و بگذار، بازارها کار خودشان را بکنند، اما می‌گویید مراقب بسترهای اخلاقی و حقوقی باش که تخریب نشوند»(۱۴).

بنا بر آنچه که در بالا توضیح داده شد، نتیجه می‌گیریم که زیربنای اقتصاد یک جامعه را اصول اخلاقی بویژه اصول اخلاقی مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی آن جامعه (مانند امانتداری، صداقت، درست فروشی و …) تشکیل می‌دهد و اصرار و برنام‌ریزی منظم و بلندمدت کشورهای توسعه یافته‌ی امروزی بر نهادینه کردن «اخلاق اقتصادی»(۱۵) در سطح جوامع خود می‌تواند دلیلی قانع کننده برای نقش موثر اخلاق در توسعه‌ی اقتصادی یک جامعه از یک سو و ضرورت انکارناپذیر حاکمیت اخلاق اقتصادی برای توسعه‌ی پایدار اقتصادی آن جامعه از دیگر سو باشد. نکته‌ی ظریف و بسیار جالب اینجاست که یکی از رسالت‌های انبیاء الهی نیز به صورت خاص اصلاح اخلاق اقتصادی جوامع بوده است. (۱۶)

چرایی شکل‌گیری نظریه‌ی جدایی اخلاق و اقتصاد

در میان جواع غربی بویژه اروپائیان تا قرن ۱۵ میلادی، اخلاق و توجه به اصول اخلاقی، یکی از اصول حاکم بر اقتصاد به حساب می آمده است. به عبارتی دیگر، تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی، بر پایه‌ی اخلاق صورت می‌گرفت. پس از آغاز دوران جدایی علوم اجتماعی از

فلسفه، اقتصاد نیز به تدریج از اخلاق فاصله پیدا کرد. شکاف بین اخلاق و اقتصاد روز به روز، گسترده‌تر شد؛ به گونه‌ای از قرن ۱۶ میلادی بخش زیادی از پیروان مکاتب اقتصادی «مراکانتلیسم» و «فیزیوکراتیسم» و تعدادی از طرفداران مکتب «کلاسیک»، منکر وجود هرگونه ارتباط بین اخلاق و ارزش‌های معنوی با رفتارهای اقتصادی شدند. از این رو، «جدایی اخلاق از اقتصاد»، به عنوان یکی از نظریه‌های جدید درآمد و امروزه نیز همچنان «گروه اندکی» از نظریه‌پردازان اقتصادی به تاسی از گذشتگان بر طبل جدایی اخلاق و اقتصاد می‌کوبند. دلایل این گروه اندک را برای دفاع نظریه‌ی مزبور می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:(۱۷)

الف). این گروه از اقتصاددانان معتقدند که پدیده‌های عینی و فعالیت‌های اقتصادی انسان، مانند دیگر رخ داده‌های فیزیکی، تابع قوانین طبیعی و روابط علمی مشخص و معینی بوده که با روش تجربی، قابل بررسی نیستند. در نتیجه، مسائل ارزشی و اخلاقی به اعتبار تجربه‌ناپذیری آن‌ها، از قلمرو تحلیل‌های علمی اقتصادی خارج هستند؛ زیرا با روش «علمی» نمی‌توان آن‌ها را اثبات یا رد کرد.

ب). نوع نگرش این گروه از اقتصاددانان نسبت به انسان و جایگاه او در نظام هستی توجیه کننده‌ی آن‌ها در پذیرش نظریه‌ی جدایی اخلاق از اقتصاد بوده است. نگرشی که پس از رنسانس، بر اساس اندیشه‌های انسان‌محوری شکل گرفت، به جدایی دین از اجتماع و اخلاق از حقوق و اقتصاد منجر گردید.

اظهار نظر در خصوص صحت و سقم دلایل مذکور از دو طریق یعنی نوع جهان‌بینی و بررسی عملکرد و نتایج حاصل از به کارگیری نظریه‌ی جدایی اخلاق و اقتصادی در سطح جوامع، بهتر امکان‌پذیر خواهد بود.

امروزه مکتب کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) به عنوان مهمترین و گسترده‌ترین نظام اقتصادی بشری شناخته شده است.(۱۸)
مهم‌ترین اصول جهان‌بینی و انسان‌شناختی این مکتب عبارتنداز:

۱) «اصل فلسفی دئیسم یا الهیات طبیعی»: که نتیجه‌ی آن، اتکاء به عقل به جای وحی، نفی ارتباط خدا با جهان و جدا شدن انسان

از آموزه‌های ادیان الهی است.

۲) «اصل ناتورالیسم یا طبیعت گرایی»: حاکمیت قوانین طبیعی بر جهان و در نتیجه، لزوم رهایی اقتصاد از تمامی قیدهای محدودکننده.

۳) «اصالت انسان یا امانیسم»: تکیه بر تجربه‌ها، افکار و تمایلات انسان به عنوان ملاک شناخت حقیقت و معیار خوب و بد.

۴) «اصالت فرد»: اعطای ارزش بیشتری به فرد در قبال اجتماع و آزاد گذاردن افراد در کسب حداکثر نفع شخصی.

۵) «اصل اخلاقی فایده‌گرایی»: مطلوبیت افزایش سود و لذت فردی به عنوان هدف رفتار آدمی.

بنابراین، ملاحظه می‌شود که در مکتب کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) تلویحا فرض شده است که انسان موجودی جدا از خدا و آموزه‌های وحیانی بوده و بدون اصالت و مرجع تعیین ارزش‌هاست و همواره، تابع امیال و لذت‌های نفسانی بوده و لذات و نیازهای روحانی آن نادیده گرفته شده است. به عبارتی دیگر، در این مکتب از احکام و ارزش‌های مبتنی بر وحی و الزامات اخلاقی برای رفاه دیگران یا جلب خوشنودی خداوند، سخنی رانده نشده است و منشا اصلی تصمیم‌گیری و قضاوت، عقل انسان است. (۱۹) از آن جا که مکتب سوسیالیسم نیز بر پایه‌ی دو اصل یعنی «اصل ماتریالیسم» و «جبر تاریخ» بنا شده است و علیرغم تأکید بر ارزش کار (حقوق تمامی انسان‌ها) به دلیل عدم اعتقاد به منابع وحیانی، توجه به بخش زیادی از اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی نیز در این مکتب مغفول باقی مانده است. هر دو مکتب مزبور به دلیل عدم «توجه کامل» به نقش دین و اخلاق در ایجاد ساختار مناسب اقتصادی (نافع برای تمامی انسان‌ها و جوامع به صورت عادلانه) و پایدار (بدون تبعات مخرب تورم و رکود اقتصادی) همواره با مشکلات دوره‌ای مواجه شده‌اند.(۲۰)

نقش صداقت در فعالیت‌های اقتصادی

الف). نقش صداقت در فرآیند کار و تولید:

تولید در اقتصاد بر مبنای دو عامل سرمایه و کار شکل گرفته است.(۲۱) سرمایه به شکل‌های مختلفی (تکنولوژی، نهاده‌های جدید، ابزارها و ساختمان‌های تولید و) به فرآیند تولید

کمک می‌نماید. کار خود به دو بخش نیروی کار و مدیریت تقسیم می‌شود. منشا کار فیزیکی و فکری، انسان است. سرمایه، عاملی بدون احساس و فاقد اختیار و تصمیم‌گیری است؛ اما انسان عاملی است که هم دارای احساس است و هم دارای توان تصمیم‌گیری است. بنابراین اصول اخلاق اقتصادی از جمله «صداقت» می‌توانند عامل کار (نیروی کار و مدیریت) را متاثر سازند. پای‌بندی نیروی کار و مدیریت به اصل اخلاقی صداقت می‌تواند هم در انجام درست و به موقع فرآیند تولید در نزد بنگاه‌های اقتصادی تأثیرگذار باشد و هم به ارتقاء بهره‌وری (به عنوان یکی از مهمترین عوامل موثر بر رشد تولید) آن بنگاه‌ها کمک نماید.

به عبارتی دیگر از میان سرمایه‌های فیزیکی و انسانی، آنچه بیش از همه در مسیر تحولات تمدن بشری، مهم و مؤثر بوده است «سرمایه‌ی انسانی و بهره‌وری صحیح از آن» می‌باشد. در کنار این موضوع، عامل زیربنایی تحولات صنعتی و اقتصادی جوامع بشری، «تغییر خصلت اخلاقی و فرهنگی و وجود تصورات عمومی درست از مفاهیم اساسی توسعه، همچون کار و زمان» است.(۲۲). حاکمیت اخلاق در جامعه می‌تواند از طریق ارتقاء شاخص‌های زیر در سرمایه‌ی انسانی به ارتقاء و بهبود فرآیند تولید در سطح بنگاه‌های اقتصادی کمک نماید:

ایجاد روحیه‌ی هدفمندی در انجام وظایف خود یا دیگران.

تقویت وجدان کاری در انجام امور.

ابجاد انضباط کاری به هنگام انجام وظایف.

صداقت به عنوان یکی از اصول اخلاقی در انجام صحیح وظایف اقتصادی توسط نیروی کار می‌تواند هم در ارتقاء کارایی بنگاه‌های تولیدی اقتصادی و در نتیجه، افزایش تولید و سود اقتصادی آن‌ها تأثیرگذار باشد و هم می‌تواند به افزایش بهره‌وری نیروی کار جامعه و دریافت درآمد متناسب با میزان بهره‌وری آنان از بنگاه‌های مزبور منجر گردد. بنابراین حاکمیت صداقت در حوزه‌ی تولید علاوه بر ایجاد انتفاع برای هر دو سوی این فرآیند (کارفرمایان و نیروی کار) می‌تواند به رشد اقتصادی و افزایش سطح رفاه جامعه نیز منجر گردد. کم رنگ شدن اصل صداقت در انجام درست و کامل سرمایه‌گذاری، عملا

منجر به اتلاف منابع، فساد مالی و ... از یک و تحمیل زیان بر بهره‌برداران خروجی‌های حاصل از سرمایه‌گذاری خواهد شد.



شاید بارزترین تهدید خداوند در مورد آنانی که صداقت در کار ندارند و به گونه‌ای در کار خود کم‌فروشی می‌کنند، به صورت تلویحی در سوره‌ی مطففین آمده باشد. خداوند در این سوره که به معنای «کم‌فروشان» نیز است، هم کم‌فروشان نیروی کار (آنانی که از کار خود می‌دزدند و در هنگام انجام کار دیگران، کم‌کاری می‌کنند) را تلویحا تهدید کرده است و هم کم‌فروشان کالاها را مستقیما به عذاب الهی وعده می‌دهد.(۲۳)

ب). نقش صداقت در فرآیند توزیع کالاها و خدمات:

بعد از فرآیند تولید کالاها و خدمات، فرآیند توزیع آن کالاها و خدمات شروع خواهد شد. توزیع می‌تواند هم در سطوح مختلف داخلی (بازرگانی داخلی) و خارجی (صادرات و واردات) و هم در قالب عناصر بازار (خرده‌فروشی و عمده‌فروشی) موجودیت پیدا کنند. کم‌فروشی، گران‌فروشی، تقلب، کلاهبرداری و ... در حوزه‌های مختلف بازار کالاها و خدمات می‌تواند به دلیل فقدان صداقت در داد و ستد از سوی توزیع کنندگان (خرده‌فروشان، عمده‌فروشان و دیگر واسطه‌های بازار) باشد. نتیجه‌ی عدم صداقت توزیع کنندگان نیز، عدم اعتماد خریداران به عوامل بازار و درنتیجه، حاکمیت بی اعتمادی بر روح بازار و داد و ستد باشد. بازاری که در آن اعتماد نباشد، به تدریج از رونق اقتصادی خواهد افتاد. آثار روانی عدم اعتماد فراتر از رکود فعالیت‌های اقتصادی خواهد بود. به عنوان مثال در شرایط کنونی جامعه، عدم اعتماد خریداران به فروشندگان کالاها (در مورد قیمت واقعی و کیفیت کالا‌های عرضه شده توسط آنان) باعث شده است که خریداران از خرید کالا‌های خود رضایت روانی نداشته باشند و همواره فکر کنند که بر سر آن‌ها اصطلاحا «کلاه رفته است». یعنی یا کالا را گران خریده‌اند و یا اینکه کیفیت کالا، آن کیفیتی نبوده است که فروشنده توصیف نموده است. ظهور «فرهنگ نامناسب چانه‌زنی» در چنین جامعه‌ای به هنگام خرید، ناشی از حاکمیت روح عدم صداقت و درنتیجه، بی‌اعتمادی بر همان جامعه است. در جوامعی که صداقت و اعتماد حاکم است، چانه‌زنی بر سر قیمت وجود ندارد. در صورتی که صداقت در جامعه حاکم باشد، عکس تحلیل فوق، صادق خواهد بود:



بخش خاصی از آموزه‌های دینی در ادیان آسمانی بویژه دین اسلام بر رعایت اخلاق اقتصادی در حوزه‌ی توزیع متمرکز شده است. مهمترین اصول اخلاقی حاکم بر توزیع کالاها و خدمات و مصادیق برخاسته از آن در دین اسلام عبارتند از:(۲۴)

۱) توجه به معنویات: در قالب یاد خدا و معاد و توجه به نماز در هنگام داد و ستد.

۲) عدالت: رعایت میزان سود عادلانه، حذف واسطه‌گری غیر لازم، نفی کم‌فروشی و مداخله نکردن در معامله دیگران.

۳) خیرخواهی و نفی غش (فریب): ممنوعیت فروش کالا‌های تقلبی و نفی تبلیغات خلاف واقع.

۴) احسان: پرهیز از سودخواهی در موارد خاص، مواسات مالی و آسان‌گیری در معامله.

۵) امانی بودن اموال: ممنوعیت راکدگذاری سرمایه و نفی‌احتکار.

شاید بارزترین نمودهای صداقت در فرآیند توزیع کالاها، درست فروشی (فروش کالاها بی کم و کاست)، فروش با قیمت عادلانه و تبلیغات درست برای کالاها باشد. خداوند در شش سوره از ۱۱۴ سوره‌ی قرآن (مطففین، اسراء، الرحمن، انعام، اعراف و هود) کم فروشی و گران‌فروشی که نتیجه‌ی عدم صداقت در توزیع کالاها هستند را مورد مذمت قرار داده است:

الف). سوره‌ی مطففین (کم فروشان): آیات ۱ الی ۶

(وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)

«وای به حال کم فروشان آنان که وقتی چیزی را با پیمان‌ه یا وزن از مردم تحویل می‌گیرند کاملاً حق خود را استیفاء می‌کنند ولی وقتی چیزی را تحویل مردم می‌دهند در پیمان‌ه و وزن کمتر می‌دهند. آیا آن‌ها عقیده ندارند که بعد از مرگ زنده خواهند شد و به روز بزرگ رستاخیز ایمان ندارند. روزی که تمام مردم در پیشگاه خداوند برای تعیین سرنوشت خود می‌ایستند.»

ب). سوره‌ی اسراء: آیه‌ی ۳۵

(وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا)

«جنس را با پیمان‌ه کامل و وزن درست تحویل بدهید که این کار خوب می‌باشد و عاقبت بهتری برای شما دربردارد.»(۲۵)

ج). سوره‌ی الرحمن: آیات ۷ الی ۹

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ * أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ * وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ)

«آسمان را خداوند برافراشت و میزان عدل را برقرار کرد. تا در آنچه وزن می‌کنند، تجاوز و تعدی روا ندارید و هرگاه چیزی را وزن می‌کنید، عدالت و صحت ترازو را رعایت نمایید و آنچه را وزن می کنید، کم ندهید.»

د). سوره‌ی انعام: قسمتی از آیه‌ی ۱۵۲

(وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَضَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)

«و به مال یتیم جز به بهترین روش نزدیک نشوید، تا وقتی که به رشد فکری خود برسد؛ و پیمان‌ه و وزن را به عدالت کامل کنید (پیمان‌ه را تمام و وزن را درست و عادلانه تحویل بدهید). هیچ کس را جز به قدر وسعتش تکلیف نمی‌کنیم و هر گاه سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید، اگر چه در مورد خویشاوند باشد و به عهد خدا وفا کنید. این است آنچه (خدا) شما را به آن سفارش کرده است، باشد که متذکر



قسوت قلب

عصمت عمر

ترجمه: پایگاه اطلاع‌رسانی اصلاح

غفلت از نظارت عالم الغیب و بی‌توجهی به هدایت الهی، رویگردانی از راه رشد و صلاح، هواپرستی و ترجیح زندگی دنیا از بدترین نشانه‌های آفت قسوت قلب است.

قسوت قلب از بزرگ‌ترین مجازات‌هایی است که بنده‌ی مؤمن به آن دچار می‌شود؛ سهل بن عبدالله می‌گوید: هر نوع مجازاتی باعث پاکی می‌شود مگر مجازات قلب که قسوت و سختی به بار می‌آورد(حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ابی نعیم).ابن منظور گفته است: قسوت قلب نرمش و مهربانی و کرنش آن را از بین می‌برد.(لسان العرب).

امام قرطبی می‌گوید: قسوت یعنی سختی و تندی و خشکی؛ یعنی قلب توفیق توبه و توفیق شناخت آیات خدا را پیدا نمی‌کند. مالک بن دینار می‌گوید: چهار عامل از بدبختی انسان‌هاست: قسوت قلب، خشکی چشم، آرزوی دراز و حرص و طمع دنیا. (الزهد وصفة الزاهدین/ ابن الاعرابی). ابن قیم می‌گوید: پاک و منزه است خدایی که برخی از دل‌ها را توبه‌کار و تسلیم و برخی را سخت و سنگین ساخته و برای هر یک نیز پیامدهایی قرار داده است از جمله پیامدهای قسوت قلب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-خداوند قسوت قلب را در کتابش نکوهش کرده است و آن را مانعی در پذیرش حقیقت و عمل به آن می‌داند:

(ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِن مِّن الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِن مِنْهَا لَمَا يَشْفَقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِن مِنْهَا لَمَّا يَغِيظُ مِنَ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)[بقره: ۷۴]؛ «پس از آن، دل‌های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر از سنگ. و پاره‌ای از سنگها است که از آن نهرها می‌جوشد، و پاره‌ای از آنها است که می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید، و پاره‌ای از آنها است که از ترس خدا فرو می‌ریزد. و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.»

ابن عباس درباره‌ی آیه (و إن من الحجارة) می‌فرماید: «یعنی برخی از سنگ‌ها نرم‌تر از دل‌های شما هستند؛ دل‌هایی که به سوی حق دعوت می‌شوند اما آن را نمی‌پذیرند.»(تفسیر ابن کثیر)

۲-خداوند سنگ‌دلان را به عذاب دردناکی بیم داده است و سختی و سنگینی قلب را عامل گمراهی و بسته شدن قلب می‌داند:

(قَوْلِيلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلِيَاكَ فِي صَلَالٍ مُّبِينٍ)[زمر:۲۲]؛ «وای بر کسانی که دل‌های سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد (و قرآن یزدان در آنها اثر نمی‌گذارد!).

کافر نام، با برنامه‌های الهی به ویژه اسلام) عداوت عمیق و مخالفت سختی داشته و دارند.»

(وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ) یعنی قلب سخت و سنگینی که هیچ هشدار و تذکری در او کارگر نیست و به خاطر سختی و سنگینی چیزی از خدا و رسولش درک نمی‌کند؛ وقتی به وسوسه‌های شیطان گوش می‌سپارد آن را دلیلی بر باطلش قرار می‌دهد؛ با حق به مجادله برمی‌خیزد و با خدا و رسولش ستیز می‌کند. به همین خاطر خداوند متعال می‌فرماید: (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) یعنی ستیز با خدا و دشمنی با حق و مخالفت با آن. چنین کسانی از راه راست به دورند و دلایل شیطان باعث فتنه‌ی آنان شده است و پلیدی درون‌شان را آشکار کرده است. (تیسیر الکریم الرحمن).

۴-زوال نعمت‌ها و فرود آمدن بلا و مصیبت: خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ * قَلَّوْا إِذْ جَاءَهُمْ بِأُسْتَا تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ)[انعام: ۴۲-۴۴]؛

«(ای پیغمبر! ناراحت مباش که پیغمبران زیادی را) ما به سوی ملت‌هایی که پیش از تو بوده‌اند گسیل داشته‌ایم آنان را به سختیها و زیناها گرفتار و به شداًند و بلاًی دچار ساخته‌ایم تا بلکه خشوع و خضوع نمایند. آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب ما گرفتار می‌آیند، خشوع و خضوع کنند ولی دل‌هایشان سخت شده است و اهریمن (هم) اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و پیراسته است. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن گاه که بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند (و به سوی نجات راه نبردند).»

(وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ) یعنی این دل‌ها هیچ گونه نرمشی ندارد که بتواند تضرع و زاری کند و سرزنش‌پذیر باشد؛ آری به چنین دل‌هایی مبتلا شده‌اند. (وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ) یعنی شرک که مانع تضرع‌شان می‌شود و تنها مانع در برابر آنان قسوت قلب و احساس غرور نسبت به اعمالی است که برای آنان آراسته شده است.(تفسیر قاسمی).

علاج قسوت قلب:

• ذکر خدا و قرائت قرآن از اسباب نرمش قلب است و خداوند متعال فرموده است: (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)[رعد:۲۸]؛ «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند.»

(لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضُرِبَها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)[حشر:۲۱]؛ «اگر ما این قرآن را برای کوهی فرو می‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی!

ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم،

شاید که ایشان بیندیشند.»

این دعوت خداوند است که از بندگانش می‌خواهد در قرآن تدبیر کنند؛ اگر قلب‌هایشان همانند کوه سفت و سنگین باشد بدانند که اگر همین قرآن بر کوه نازل می‌شد از خشیت و ترس خداوند کرنش‌کنان و شکافته می‌شد؛ زیرا قرآن در قلب‌ها تأثیر شگرفی دارد. پندها و آموزه‌های قرآنی به طور مطلق بی‌بدیل هستند و اوامر و نواهی آن حکمت‌ها و منافع فراوانی دارند؛ این حکمت‌ها با روح انسان‌های بسیار سازگار است و بر جسم‌ها آسان؛ هیچ تکلفی ندارد و تناقض و اختلافی در آن دیده نمی‌شود. در خواندن آن گرانی و دشواری نمی‌یابی و برای هر زمان و مکانی صلاحیت دارد. برای بنده‌ی مؤمن هیچ چیزی همانند تفکر در قرآن و تدبیر معانی آن سودمند نیست. تفکر در قرآن گنجینه‌ی علم را به روی او می‌گشاید و راه‌های خیر و شر را برایش روشن می‌کند و او را به اخلاق نیک و رفتار پسندیده رهنمون می‌شود و از صفت‌های زشت و ناپسند باز می‌دارد. (تیسیر الکریم الرحمن/السعدی).

• زیارت قبور، عیادت بیماران، زهد و پارسایی در نیا و یاد آخرت و مرگ از دیگر عوامل علاج قسوت قلب است. مسلم و ابن ماجه از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده است: به زیارت قبور بروید که شما را به یاد آخرت می‌اندازد. ترمذی در سنن

خود از حدیث ابی هریره آورده است که پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است: از چیزی که لذت‌های شما را مکدر می‌کند یعنی مرگ زیاد یاد کنید.

مناوی گفته است: از مفیدترین دواهای قسوت قلب زیارت قبور و اندیشیدن در احوال مردگان و حوادث پس از مرگ از زنده شدن دوباره تا جمع شدن در صحرای محشر است. یاد مرگ که جدا کننده‌ی دوستان و یاران از هم‌دیگر است، مشاهده‌ی افراد در حال مرگ، شستن مردگان و نماز گزاردن بر آنان موعظه و پند بسیار مفیدی است.

• اطعام بی‌نویان و دست کشیدن بر سر یتیم: از ابودرداء روایت است که فرمود: پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به کسی که از قسوت قلبش می‌نالید فرمود: آیا می‌خواهی قلب نرم شود و به خواسته‌هایت دست یابی؟ پس به یتیم رحم کن و دست نوازش بر سرش بکش و از خوراک خود به او بده تا قلبت نرم شود و به خواسته‌ات دست یابی.(طبرانی).

ملا علی قادری در شرح این حدیث می‌گوید: رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به آن مرد که از قسوت و سختی قلب و عدم نرمش آن و بی‌رحمی و بی‌الفتی آن می‌نالید فرمود: بر سر یتیم دست نوازش بکش تا مرگ را به خاطر آوری و زندگی را به غنیمت شماری چرا که قسوت از غفلت پدید می‌آید؛ به بینوایان غذا بده تا آثار نعمت خدا را در خود احساس کنی که چگونه تو را بی‌نیاز و دیگران را نیازمندت کرده است تا قلبت نرم شود و سنگینی آن از بین برود. شاید به این خاطر این دو عمل را سفارش کرده است که مهربانی با کوچک و بزرگ موجب مهربانی خدا با بنده‌اش می‌شود؛ بنده‌ای که خود را با صفات الهی آراسته است. پس رحمتش را بر او فرو می‌فرستد و قسوت و سختی را از قلبش می‌زداید و نتیجه آن می‌شود که انسان مؤمن برای به دست آوردن اخلاق زیبا باید از راه علمی یا عملی یا ترکیبی از این دو وارد شد .

• دعا و پناه بردن به خدا؛ پیامبر اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: (یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک)؛ «ای گرداننده‌ی دل‌ها، دل‌های ما را بر دینت

استوار دار.» ثابت لبنانی می‌گوید: من می‌دانم چه وقت دعایم مستجاب می‌شود. گفتند: چگونه؟ گفت: هر گاه موی بر اندامم سیخ شود و قلبم بلرزد و چشمانم پر از اشک شود آن وقت است که دعایم مستجاب می‌شود.

عبدالله بن مسعود(رضی‌الله‌عنه) می‌گوید: «قلبت را در چهار هنگام طلب کن؛ هنگام گوش دادن به قرآن، در مجالس ذکر، در حین خواندن نماز و در جاهای خلوت؛ اگر آن را نیافتی از خدا بخواه تا تو را قلبی عنایت کند چرا که این قلب سزاورا تو نیست. قلب نیز همانند بدن بیمار می‌شود و شفای آن توبه است؛ همانند بدن گرسنه و تشنه می‌شود که آب و غذایش محبت و بازگشت به سوی خداست؛ همانند بدن عریان می‌شود که لباسش تقوای خداست. (وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِيكَ خَيْرٌ) و همانند آهن زنگار می‌زند که جلایش استغفار است.»

ابن قیم می‌گوید: دل‌ها همانند بدن‌ها بیمار می‌شوند و شفای آن در توبه و مراقبت است؛ همانند آینه غبار می‌گیرد که جلای آن ذکر است؛ همانند بدن عریان می‌شود که زینتش تقواست و گرسنه و تشنه می‌شود که مایه سیری آن شناخت و محبت و توکل به خدا و بازگشت به سوی او و خدمت است.(الفوائد).

حکمت امام معول بن عطاس سبکی

توحید محض

«لَا تَرَحَّلْ مِنْ كَوْنِ الِى كَوْنِ فَتَكُونَ كَحِمَارِ الرَّحَى يَسِيرُ وَ الْمَكَاُنُ الَّذِى ارْتَحَلَ اِلَيْهِ هُوَ الَّذِى ارْتَحَلَ مِنْهُ، وَلَكِنْ ارْحَلَ مِنَ الْاَكْوَانِ اِلَى الْمَكُوْنِ (وَأَنَّ الِى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)[نجم:۴۲] وَاَنْظِرْ اِلَى قَوْلِهِ: «فَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ، فَهَجْرَتُهُ اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ اِلَى دُنْيَا يَصِيْبُهَا اَوْ اِمْرَاً يَتَزَوَّجُهَا فَهَجْرَتُهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ» فَافْهَمْ قَوْلَهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ: «فَهَجْرَتُهُ اِلَى مَا هَاجَرَ اِلَيْهِ» وَتَأْمَلْ هَذَا الْاَمْرَ اِنْ كُنْتَ ذَافِعُهُمْ» ترجمه: از یک پدیده و موجود به سوی یک پدیده و موجود دیگر روانه نشو که در این صورت مانند الاغ آسیا خواهی بود که حرکت می‌کند اما مکانی که مقصدش است همان جایی است که مبدأ حرکت بوده است. اما از پدیده‌ها و هست‌ها به سوی ذات هستی‌بخش و پدیدآورنده، حرکت و سفر کن «و پایان و بازگشت به سوی پروردگار توست». و در این سخن پیامبر-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- درنگ کن که: «هر کس هجرت و سفرش به سوی خداوند و رسولش باشد پس حقیقتاً بازگشتش به سمت خدا و رسولش است و هر که سفر و هجرتش به سوی دنیا باشد که به دستش آورد یا زنی باشد که با او ازدواج کند، بازگشت و رجوعش به سوی همان خواهد بود.» این سخن رسول خدا-علیه‌الصلاة‌والسلام- را درک کن که: «پس بازگشتش به سوی همان چیزی است که بدان روی نموده و سفر کرده است.» و اگر عاقل و صاحب فهم هستی در این موضوع تدبّر کن.

شرح:

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی [حافظ]

از منظر دینی، پدیده‌های جهان هستی «آیه» هستند. آیه یعنی نشانه و اشارت‌گر به سوی حقیقتی بالاتر از خود. توجه و مطالعه‌ی هر پدیده‌ای از آن رو که ویژگی آیه بودن را داراست باید نگاه ما را به سمتِ خداوند بکشاند.

ابن‌عطا می‌گوید اگر از غور در هر پدیده بی‌آن‌که به خداوند رهسپار و هدایت شوی به سوی پدیده‌ی دیگری روانه شوی و همین‌طور از یک پدیده و آفریده به سوی یک پدیده و آفریده‌ی دیگر، حرکتت مانند حرکت و سیر الاغ آسیایی است که مدام یک مسیر معین را می‌پیماید و آنجایی که می‌رسد در واقع همان جایی است که آغاز

به حرکت کرده است. اگر تنها در پدیده‌های رنگارنگ هستی توقف کنیم، حالی کمابیش مانند الاغ آسیا خواهیم داشت. یا تعبیر مولانا مانند موش کم همتی که تمام «دانایی» و «بنّایی»‌اش محدود به سوراخ دیواری است:

هم درین سوراخ، دانایی گرفت

در خور سوراخ، بنّایی گرفت [مثنوی: دفتر سوم]

مؤمن و غیر مؤمن، هر دو به مطالعه‌ی عالم طبیعت می‌پردازند و به علوم تجربی توجه دارند، منت‌ها در منظر مؤمن، پدیده‌ها غایت حرکت نیستند بلکه سکو و پله‌کانی هستند که او را متوجه خداوند می‌کنند و به او می‌رسانند. مؤمن سالک در هیچ پدیده‌ای از پدیده‌های عالم هستی توقف نمی‌کند و در هر موقعیتی پلی می‌زند به سمتِ خداوند.

ابن‌عطا در این حکمت نغز متذکر می‌شود که سفر و توجه و هجرت و رحلت ما باید همواره به سمتِ خداوند باشد؛ چرا که به تعبیر قرآن او «مُتَّهًا» و مأل و فرجام است. هم‌چنان‌که ابتدا و آغاز هم بوده است. (هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ...).[حدید:۳] اگر به هر موجود و پدیده‌ای رو می‌آوریم باید روی دل متوجه خالق و وجود بخش آن باشد. ابراهیم خلیل-علیه‌السلام- پس از نظر در آفتاب و ماهتاب و ستارگان، روی از همه برگرفت و عاشقانه گفت:

(إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهَى لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ) [انعام:۷۹]

من از روی اخلاص پاک‌دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. تعبیرات ژرف دیگری بر لبان ابراهیم خلیل نشسته که در قرآن کریم ذکر شده است: (وَ قَالَ إِنِّى ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّى سَیِّدٍ) [صافات:۹۹]

[ابراهیم] گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید. (وَ قَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ اِلَى رَبِّى) [عنکبوت:۲۶] و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم.

«إلى» مقصد و مقصود را بیان می‌کند و از نظر قرآنی، در همه‌حال و همه‌وقت، گریز و انابه و بازگشت ما باید به سوي (إلى) خداوند باشد:

(فَقَرُّوا اِلَى اللّٰهِ) [ذاریات:۵۰]

پس به سوی خداوند بگریزید.

(وَأَنبِئُوْا اِلَى رَبِّكُمْ) [زمر:۵۴]

به سوی پروردگارتان بازگردید.

روی از خدا به هرچه کنی شرک خالص است توحید محض کز همه رو در خدا کنیم [سعدی]



صدیق قطبی

نگاه عارفانِ نامبردارِ ما به تعالیم دینی، رنگ و بوی ویژه و متمایز خود را دارد. از این دست است نگاهی که گرم‌تازان عرصه‌ی تجرید و پاکبازان عالم توحید به مفهوم «توحید» به عنوان اسّ اساس آموزه‌های دین و مضمونِ اصلی و اصیل و مشترکِ جمیع ادیانِ ابراهیمی دارند.

اگر در نظرگاه عالمان کلام، توحید چیزی از جنس باور و معرفت و سپس اقرار زبانی و اعتراف گفتاری است و اگر در چشم‌انداز فقیهان‌ه و اهل ظاهر، نمودهای خارجی و موضعگیری‌های عملی بیانگر محتوای توحید است؛ در منظر عارفان مسلمان، توحید در واقع نوعی تبدّلِ وجودی و سیر و سلوکِ معنوی و درگیر شدنِ تمام عیار روح و روان آدمی قلمداد می‌شود. می‌گویند: «نقش بر دل معنی توحید کن». زیر و رو شدنی بنیادین و دگردیسی‌ای اصیل و همه‌جانبه که در منش و شخصیت آدمی روی می‌دهد و او را به موجودی یک دست و یکدله و یکپارچه بدل می‌کند.

عارفان ما می‌گفتند که توحید یکی دانستن خدا نیست. در واقع توحید چیزی از مقوله‌ی معرفت و باور نیست. گرچه مستلزم آن هست. می‌گفتند خداوند، جمع فراوان انبیاء را روانه نداشته تا مردمان، تنها در صحنه‌ی ذهن و باور به یگانگی خداوند قائل شوند. این باور ذهنی که نمی‌تواند میزِ مایزِ یک موخّد اهل نجات و یک مشرک اهل شقاوت به شمار آید.

مطابق آیات قرآن، دعوت و فراخوانِ پیامبرِ

دل یکدله کن...

باز خوانیِ معنویِ مفهومِ توحید

اسلام، رهنمونی جهت سوق دادن آدمیان به سوی زیستنی یکسره متفاوت بوده است. زیستنی که قرآن از آن با عنوان «حیات طیبه» یاد می‌کند.[نحل: ۹۷] دعوتی که استجابت آن، آدمی را از صفِ مردگان به زمهری اهل حیات و زندگان می‌کشاند.[انفال:۲۴]

شمس تبریزی، یکی از عارفانی است که به این موضوع به دقت و عمق هر چه تمام نظر داشته و در عباراتی سلیس و نغز عنوان داشته که توحید نه یکی دانستن خدا بلکه یکی شدن و یکپارچه شدن برای خداست:

«گفت: خدا یکی است، گفتم: اکنون ترا چه؟ چون تو در عالم تفرقه‌ای: صد هزاران ذره، هر ذره درعالم‌ها پراکنده، پژمرده، فروفسرده. او خود هست. وجود او قدیم است. تو را چه؟ چون تو نیستی.» [۱]

«ازعالم توحید، ترا چه؟ ازآن که او واحد است، ترا چه؟ چون تو صدهزار بیشی: هر جزوت به طرفی، هر جزوت به عالمی_ تا تو این اجزا را در واحدی او دربنازی و خرج نکنی. تا او ترا از واحدی خود هم‌رنگ کند، سرت بماند و سِرّت» [۲]

«مال قبله‌ی اغلب خلق است. یک پول عزیزتر است نزد دنیاپرست از جان شیرینش. والله که یک پول پیش دنیا پرست قبله است.» [۳]

«لا إله إلا الله کار زبان نیست، کار معامله است.» [۴]

ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «روز قیامت من نگویم که: من عالم بودم یا عابد بودم. گویم تو یکی‌ای من زان یکی تو یکی بودم.» [۵]

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «توحید آن نیست که او را یگانه خوانی، توحید آن است که او را یگانه دانی. توحید آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آن است که او را در میان جان داری. توحید نه همه آن است که یکبار گویی و یگانه باشی، توحید حقیقی آن

است که از غیر او بیگانه باشی.» [۶]

«توحید در دل‌های مؤمنان، بر قدر دل‌ها بود.

هر آن دلی که سوخته‌تر و درد وی تمامتر، با توحید آشناتر و به حق نزدیکتر.» [۷]

«توحید عام یکی شنیدن است، توحید عام یکی دانستن. توحید خاص الخاص یکی دیدن است. توحید درویش یکی بودن و نابودن است. دوست مدار آنچه او دوست ندارد. بگذار آنچه او تو را بر نگاهداشت آن ثنا نمی‌گوید. نظر بر او دار و بر امر و فرمان او، نه بر خود و خلق. میل از غیر ببر، یک دل باش. اگر طالب این کاری، با کسی که نه طالب این کار است منشین. این کار عزیز است و گرانمایه، دو عالم در جنب این به پر پشه ای بر نیاید. این کار را غیرتی است که به غیر خود بر نپذیرد، هر که این را خواهد، مگر که دل از خود و دوگیتی برگیرد. بکوش تا پیش از مرگ از این بحر طیّبه چاشنibi برگیری تا به وقت مرگ مردار نمیری.» [۸]

«یکی گو و یکی دان و یکی بین؛ و در وقت طلبِ این کار یکتا گرد.» [۹]

«در آن کوش که در دل خود از میل به دوگیتی هیچ نیابی. دل از همه برکن، در یکی بند. از همه در نوמיד باش، بر یک در مقیم باش. چشم از خود فراز کن، به دوست باز کن. ازهمه تبرّاً کن، به یکی تولّی کن. عنایت او بین برخویش پیش از کفایت خویش.» [۱۰]

«بنده ی آنی که در بند آنی» [۱۱]

اساساً عارفان در صدد بوده‌اند که از مضامین دینی به سوی تحول وجودی آدمی نقّب بزنند. مثلاً مولوی میگوید:

به معراج بر آید گر از آل رسولید

رخ ماه ببوسید چو بر بام بلندید

شمس تبریزی نیز می‌گوید: «متابعت محمد آن است که او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او، جهد کن تا قرار گاهی در دل حاصل

عبارت‌های توحید و اعتقاد در اسلام

کنی. چون طالب دنیا باشی به زبان نباشی، بل که به مباشرت اسباب باشی. طالب دین باشی، هم به زبان نباش؛ به ملازمت طاعت باش. و طالب حق باشی، به ملازمت خدمت مردان باش.»[۱۲]

یعنی عارفان، پیامی که از حادثه‌ی معراج پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌گرفتند این بود که گوهر وجود خود را چنان ارتقا دهند که ایشان نیز در پی محمد(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) روزنه‌ای به سوی عالم بالا بیابند و پا بر نردبان آسمان نهند. تنها اعتقاد و باور و تصدیق و اعتراف به حادثه‌ی معراج، برای آنان کافی نبود.

وقتی در ساحت و فضای اهل کلام سیر می‌کنیم با انبوهی از مباحث ذهنی و نظری مواجهیم که ربط آن را با مشی و روش زندگانی خود در نمی‌یابیم. گویا اطلاعات و معارفی هستند یکسره بی‌ربط به تحول وجودی و ارتقاء شخصیتی ما.

عارفان می‌گفتند باوری که به کار بالندگی و رهیافتگی ما نیاید اساساً از مقوله‌ی «علم غیر نافع» است که در ادعیه‌ی مأثور از شُرّ آن به خداوند پناه می‌بریم و هماره از حضرت او، طلب دانش مفید و نافع می‌کنیم: «اللهم إني أعوذ بك من علم لا ينفع: خدایا از دانش غیر مفید به تو پناه می‌آورم.»[به‌روایت مسلم]؛ «اللهم إني أسألك علماً نافعاً: خدایا دانشی سودمند از تو می‌طلبم.»

أنس (رضی‌الله‌عنه) روایت می‌کند که وقتی عرب بادیه نشینی به نزد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آمد و پرسید: «مَتَى السَّاعَةُ؟/ قیامت کی واقع می‌شود؟» پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در جواب گفت: «مَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟/ برای آن روز چه فراهم کرده‌ای؟» گفت: «حُبَّ اللَّهِ ورسوله/ محبت خدا و پیامبرش را.» پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در جواب گفت: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ: در تو همراهی محبوبانت خواهی بود.»[به‌روایت بخاری و مسلم]

همچنان که در حدیث فوق می‌بینم پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرد جوینده را از یک مسئله‌ی نظری و ذهنی صرف که جنبه‌ی کاربردی ندارد، به یک مسئله‌ی عملی و سوگیری وجودی منصرف می‌کند و جواب سؤال او را با سؤالی دیگر می‌دهد. می‌گوید مهم نیست که قیامت کی واقع خواهد شد.

مهم این است که تو چه اختیار کرده‌ای و چه فراهم دیده‌ای.

اقرار و معرفت به یگانگی خداوند چه ربطی به زندگی ما دارد؟ چه ربطی به تحول و تعالی وجود ما دارد؟ از این که او یکی است و انبازی ندارد چه حاصل ما می‌شود؟ اینجاست که عارفان کیمیاگر ما از توحید انتظار دیگری داشتند. می‌گفتند اینکه بگویی خدا یگانه و یکتاست تأثیری بر تو ندارد، مهم آن است که حال که دانستی او یگانه و یکتاست تو هم یگانه و یکدست شوی. وجود از هم گسیخته و از هم گسسته نباشی. به تعبیر اقبال: «وحدت خود را مگردان لخت لخت»

بهره‌ی تو از توحید آن است که وجود هزاران پاره‌ی خود را در یگانگی خدای در بازی و گوهر خود را در وحدانیت او آبدیده کنی.

می‌گفتند اجزاء وجود شما آدمیان یک کُلّ متلائم‌الأجزاء و سازوار نیست. هر جزئی از شما نظر به سویی دارد و هر ساعت از نو قبله‌ای گرفته است. توحید آن است که شما یکدله شوید. از تفرقه در آبیید. به تعبیر حافظ: «ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع»؛ به لحاظ روانی و منشی مجموع و خاطر جمع شوید. و از زلف پریشان یار کسب وحدت و جمعیت کنید. حافظ می‌گوید: «کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم» چرا که خاطر مجموع داشتن از ارکان سعادت است:

هر آن کو خاطر مجموع و یار نازنین دارد سعادت همدم او گشت و دولت همنشین دارد توحید، یکپارچه‌ساز و وحدت‌بخش منش و شخصیت ماست. آن وقت وجودمان مانند ارکستی نخواهد بود که هر کدام از شخصیت‌هایش ساز متفاوتی می‌زنند و همنوا نیستند. چرا که نمی‌شود بهترین نوازندگان، چنانچه فاقد همسویی و همنوایی باشند موسیقی دلنشینی ایجاد کنند. به تعبیری دیگر، شخص موحد که متأثر از یگانگی خداوند یکدله شده است همه‌ی وجودش یک کوک خورده است و یک نوا را سر می‌دهد و رو به سوی یک قبله و سو دارد. و از سعادت یک سو زیستن بهره مند است. ابوسعید ابوالخیر گفته است: «تصوف دو چیز است: یکسو نگریستن و یکسان زیستن.»[۱۳] یکسان و یکرنگ و یکدست زیستن از ثمراتِ مبارکِ یکسو نگریستن است. بوسعید ابوالخیر

گوهر تصوف را در این دو چیز خلاصه می‌کند. در ساحت ذهن و روان، یکسو نگریستن و در ساحت رفتار و منش، یکسان زیستن؛ که یکی در پی دیگری به وجود می‌آید. یکسان زیستن یعنی زیستنی که از رنگ و بو و صبغه‌ی واحدی برخوردار است. همان رنگ و بوی خدایی که به تعبیر ابوالحسن خرقانی وقتی مؤمن موحد را با شامه‌ی جان می‌بویی، بوی حق از او به مشام می‌رسد: «هر چیزها را بوییدم بوی آن چیز برآمد. مؤمنان را بوی حق برآمد.»[۱۴]

همان رنگ و بو که بر اثر تک و پوی خداجویانه در آدمی پدید می‌آید: (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَتَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ)[بقره:۱۳۸]؛ «این است نگارگری الهی و کیست‌خوش‌نارتر از خدا و ما او را پرستندگانیم.»

وقتی چنین شد و در اثر یکسوگی و یک قبلگی، آدمی رنگ و بوی متمایز یافت، دیگر از شما نظر به سویی دارد و هر ساعت از سرزنش و ملامت دیگران یا به تعبیر دقیقتر، ارزش داوری‌های مردمان، در چشمانش بی قدر و قیمت می‌گردد. موحد، تنها در پی زیستنی است که مورد پسند خداوند باشد. همه‌ی دغدغه و اهتمامش دستیابی به سبکی از زندگی است که خداپسندانه باشد و پس از آن که چنان زندگی‌ای را حاصل کرد خطاب و عتاب دیگران و نکوهش و ستایش و یا پذیرش و واژنش سایرین برای او بی‌ارج می‌گردد. به تعبیر خوش سعدی:

حکایتی ز دهانت به گوش جان آمد
دگر نصیحت مردم حکایتی است به گوشم

خداوند در قرآن کریم یکی از اوصاف اهل ایمان را بی پروایی و بی اعتنایی به ملامت و سرزنش دیگران می‌داند:

(يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...) [مائده:۵۴]؛ «در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.»

توحید مستلزم یکسوگی و یکپارچگی قلب و روان آدمی است. در سیر موحدانه و در مقام و منزل توحید، سالک، رو از هرچه غیر دوست بر می‌تابد و بر می‌گیرد و تماماً روی و رخ درون و دلِ خود را به حضرت او متمایل می‌کند. در واقع در این تحول وجودی توحیدی، سالک، جهت‌مند و یک‌قبله می‌شود. در آیات فراوانی از کتاب قرآن خداوند متعال به جهت‌یابی موحدانه اشاره

کرده است و تأکید داشته که زیست موحدانه، سیر و حرکتی است که سویه و جهت الهی دارد. حرف «إلی» که بیانگر مقصد و جهت حرکت است در آیات بسیاری حاکی از این امر است:

(وَأَذْكُرَ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا)[مزل:۸]؛ «و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز.»

مقام تبتل در واقع منزلتی است که سالک در آن از هر آنچه غیر او می‌گسلد و «إلیه= به سوی او» می‌گراید. گسستن از غیر و پیوستن به دوست.

از تعبیرات ژرفی که بر لبان ابراهیم خلیل نشسته و گویای این رمز موحدانه است:

(وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ)[صافات:۹۹]؛ «[ابراهیم] گفت من به سوی پروردگارم رهسپارم زودا که مرا راه نماید.»

(وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي...) [عنکبوت:۳۶]؛ «و [ابراهیم] گفت من به سوی پروردگار خود روی می‌آورم.»

در دو آیه فوق، ابراهیم خود را مهاجر و ذاهب و رونده به سوی خداوند می‌نامد. شاید تعبیر سالکِ طریق که در اصطلاح صوفیه پرکاربرد است مقتبس و مأخوذ از این تعبیر قرآنی باشد.

در جاهای دیگری نیز به این سوگیری و جهت مندی اشاره رفته است:

(فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ...) [ذاریات:۵۰]؛ «پس به سوی خدا بگریزید....»

(وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ...) [زمر:۵۴]؛ «به سوی پروردگارتان بازگردید.»

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...) [عنکبوت:۶۹]؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.»

در آیه‌ی دیگری از زبان امام موحدان، ابراهیم خلیل می‌خوانیم که در انتهای کاوش و پی‌جویی خویش سرانجام مسیر خود را می‌یابد و چنین می‌گوید:

(إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)[انعام:۷۹]؛ «من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم»

یعنی تمام توجه و اهتمام وجودی خویش را معطوف و منعطف به خداوند می‌کنم.

خداوند متعال در آیه‌ی دیگری اشاره داشته است:

(مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...) [احزاب:۴]؛ «خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.».

یعنی کسی که موحد است در واقع یکدله شده و سرتاسر وجودش تحت حاکمیت یک فرد قرار می‌گیرد. واین مشی، البته آثارِ پر ثمرِ روانی به همراه دارد. چرا که وقتی چنین شد سالک از آشفتنه‌حالی و پریشان‌حالتی نجات می‌یابد. چرا که به تعبیر سنایی:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

وقتی سالک به مرتبه‌ی توحید نائل نشده و به تعبیر قرآنی در مرتبه‌ی شرک به سر می‌برد، در واقع به مقتضای معنای لغوی «شرک» افراد متعددی سهیم و شریک در دل و درون و مآلاً جهت و مسیر حرکت او خواهند بود.

گویا وجود او به شرکت سهامی‌ای بَدَل شده که افراد متعددی در آن سهم دارند و طبعاً اقتضای این تعدد، تنازع رقبا و نهایتاً سلب خاطر مجموع، آشفتنه حالی و یا اصطلاحاً تفرقه‌ی وجودی است که آثار مخرب و زیانباری بر روح و روان فرد می‌نهد. سعدی می‌گوید:

روی از خدا به هر چه کنی شرک خالص است
توحید محض کز همه رو در خدا کنیم

خداوند متعال در آیه‌ای از قرآن مجید در تصویری گویا، اتفاقی را که در یک زندگی مشرکانه روی می دهد عنوان می‌کند:

(وَمَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)[حج:۳۱]؛ «و هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است.»

وجودی که توسط پرندگان شکاری تکه تکه شده و به پاره‌های مختلف تقسیم شده است. وجودی عاری از انسجام و وحدت و ازهم‌گسسته و پاره پاره. چنین حالت روانشناختی‌ای نتیجه‌ی زندگی مشرکانه است که آدمی در آن صد دله و هزار پاره می‌شود. در مثالی دیگر خداوند متعال، حکایت مردی

را به تصویر می‌کشد که صاحبان و آمران متعدد و در عین حال درگیر و متخاصم دارد و این شخص را در برابر آدمی قرار می‌دهد که تماماً تابع یک آقا و بالادست است و سپس همگان را به تأمل در این دو تصویر فرا می‌خواند. راستی کدامیک حالت روانی مناسبتر و سالمتری دارند:

(صَرََبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا لِّخَمْدٍ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)[زمر:۲۹]؛ «خدا مثلی زده است مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر يك او را به کاری می‌گمازند] و مردی است که تنها فرمانبر يك مرد است آیا این دو در مثل یکسانند سپاس خدای را [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند.»

یوسف پیامبر(علیه‌السلام)، در دعوت و فراخوانِ توحیدی خویش که در تنگنای زندان صورت می‌گیرد خطاب به دو هم‌بندِ خود می‌گوید:

(يا صَاحِبِی السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ)[یوسف:۳۹]؛ «ای دو رفیقِ زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر.»

عارفان می‌گفتند تو در واقع بنده‌ی کسی هستی که دل در بند او داری. بنگر که دلت در گرو کیست و به کدام جهت مایل است آنگاه تعداد خدایان خود را در می‌یابی. شیخ ابوعلی دَقَّاق تعبیر بسیار جالبی در این خصوص دارد:

(أنت عبد مَن أنت فی رِقَه وأسره، فإن كنت فی إسرِ نفسک، فأنت عبد نفسک، وإن كنت فی إسر دنیاک، فأنت عبد دنیاک وقال رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم): تعس عبدالدرهم، تعس عبدالدينار، تعس عبدالخمیصة)؛ «بنده‌ی آنی که دربند آنی اگر دربند نفسی بنده‌ی نفسی واگردربند دنیایی بنده‌ی دنیایی. پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: بنده‌ی دینار و درهم و پارچه‌ی نفیس، نابود باد.»[مأخذ حدیث: بخاری: ۲۸۸۷][۱۵]

عارفان و دیده وران می‌گفتند باید تنها به خدای رو و الثفات کنید و شهادت به توحید و کلمه‌ی لاإله إلا الله، حرفی نهنگ اساست که هر چه جز خدای را در کام می‌کشد. به تعبیر سنایی:

شهادت گفتن آن باشد که هم ز اول در آشامی

همه دریای هستی را بدان حرف نهنگ آسا

شیخ بهایی هم کلمه توحید را واژه ای نهنگ آسا می‌داند:

«لا» نهنگی است، کاینات آشام

عرش تا فرش در کشیده به کام

هر کجا کرده آن نهنگ آهنگ

از من و ما نه بوی ماند و نه رنگ

عارفان موحد، «لاإله» را به تیغی آخته مانند کرده‌اند:

آفرینش را همه پی کن به تیغ «لاإله»

تا جهان صافی شود سلطان «إلا الله» را

مولوی نیز «لاإله إلاالله» را به تیغی تشبیه می‌کند که هر چه غیر دوست را گردن می‌زند و تنها وجود او برای تو محل توجه و اهتمام می‌ماند:

عشق آن شعله است کو چون برفروخت

هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت

تیغ لا در قتل غیر حق براند

در نگر زان پس که غیر لا چه ماند؟

ماند الالله باقی جمله رفت

شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت

[مثنوی: دفتر پنجم]

همو می‌گوید:

ای خواجه ترا غم جمال و جاهست

و اندیشه‌ی باغ و راغ و خرمنگاهست

ما سوختگان عالم توحیدیم

ما را سر لا اله الا الله است

جای دیگری می‌گوید:

به آفتاب و به مهتاب التفات مکن

یگانه باش و بجز قصد آن یگانه مکن

شیخ بهایی نیز در بسط همین تلقی از توحید گفته است:

خالی ز خود و به دوست باقی

این طرفه که نیستند و هستند

این طایفه‌اند، اهل توحید

باقی، همه خویشتن پرستند

اقبال لاهوری نیز از توحید، اقتضای یک شدن و رخت از دوئی برداشتن را می‌بیند و مشهود و متجلی کردن توحید را در گرو یک شدن و وحدت منش و مشی فرد می‌داند:

آنکه نام تو مسلمان کرده است

از دویی سوی یکی آورده است

با یکی ساز از دویی بردار رخت

وحدت خود را مگردان لخت لخت

یک شو وتوحید را مشهود کن

غایبش را از عمل موجود کن

لذت ایمان فزاید درعمل

مرده آن ایمان که ناید در عمل

اینجاست که می‌گوید:

لاإله گویی بگو از روی جان

تا ز اندام تو آید بوی جان

و چون لوازم و اقتضانات بنیان فکن توحید را می‌داند می‌گوید:

چو می‌گویم مسلمانم بلرزم

چو دانم مشکلات لا إله را

سعدی می‌گوید:

غلام دولت آنم که پایبند یکی است

به جانبی متعلق شد از هزار برست

این آزادی از هزار سو و جهت، ارمغان ارزنده ای است که از بوستان توحید فراچنگ می‌آید.

نماد و الگوی مناسبی که برای سالک توحید پیشه می‌توان ذکر کرد، گل آفتاب گردان است. نام پرمحتوای این گل، شایسته‌ی تأمل است: آفتاب گردان! یعنی گلی که گردش خود را با آفتاب تنظیم می‌کند. حرکت او تابع مسیر آفتاب است. هماره رو به سوی آفتاب دارد:

چو غلام آفتابم همه زآفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

گل آفتاب‌گردان، چرخش روزانه‌اش را بر اساس حرکت خورشید متناسب می‌کند و از این رو خود به چهره‌ی آفتاب در می‌آید. در واقع گل آفتاب گردان حکایتگر اتحاد عاشق و معشوق است. در این الگو، عاشق (گل آفتاب گردان) در معشوق (آفتاب) مضمحل و فانی و مستحیل نمی‌شود؛ اما از آن رو که همه‌ی عمر، نظر بر آفتاب دارد، خود به آفتاب کوچکی بدل می‌شود و چهره و سیمای آفتاب به خود می‌گیرد.

یکی از عوارض نامطلوب روانی ما، دغدغه‌های فراوان و نا همسوی ماست که انرژی و کارمایه‌ی ما را به هدر می‌دهد. از محسّنات توحید این است که اهتمام و دلنگرانی و دل آشوبه‌ی آدمی را واحد می‌کند. سورن کرکگور می‌گوید:

«مسئله این نیست که فکرهای زیادی داشته باشی، مسئله این است که به یک فکر بچسبی.»[۱۶]

«شهسوار نخست باید توان آن را داشته باشد که تمام محتوای زندگی اش و همه‌ی معنای واقعیت را در یک خواست واحد جمع کند. اگر کسی این شدت و حدّت مجموع را نداشته باشد، اگر روحش از آغاز در کثرت پراکنده باشد، هرگز به جایی نمی‌رسد که بتواند این حرکت را انجام دهد؛ چنین کسی در زندگی با دوراندیشی سرمایه‌دارانی رفتار می‌کند که پولشان رادر فعالیتهای مختلف به کار می‌اندازند تا زیان یکی را با سود دیگری جبران کنند…»[۱۷]

در گفته‌های نبی خاتم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آمده است که کسی که دلنگرانی‌ها و دلواپسی‌های گونه‌گون و متعدد دارد از جملگی آنها باز می‌ماند و از نظر خدا می‌افتد؛ اما آنکه تمامِ اهتمام و دلنگرانی و دغدغه‌ی وجودی‌اش یک چیز است کامیاب می‌گردد:

(من جعل الهموم همّاً واحداً همّ آخرته کفاه الله همّ دنياه ومن تشعبت به الهموم فی احوال الدنيا لم یبال الله فی آی اودیتها هلك)؛ «کسی که دغدغه‌های خویش را یکی گرداند و تنها دلنگران امر آخرتش باشد، خداوند عهده‌دار دلنگرانی دنیوی او خواهد شد. و کسی که دغدغه‌ها و دلواپسی‌هایش در امر دنیا او را پراکنده‌دل کرده باشد، خداوند پروایی ندارد که در چه ورطه‌ای از ورطه‌های دنیا به هلاکت برسد.»(ابن ماجه)

(من جعل الهموم همّاً واحداً کفاه الله ما همّه من أمر الدنيا والآخرة و من تشعبت به الهموم لم یبال الله فی آی اودیة الدنيا هلك)؛ «آن که تمام دلنگرانی‌ها و دغدغه‌های خویش را واحد کند خداوند عهده‌دار دغدغه‌های دنیوی و اخروی او می‌گردد؛ اما آنکه دلواپسی‌ها او را تکه تکه کرده‌اند خداوند را پروای او نیست که در کدام وادی دنیا به هلاکت رسد.»(المستدرک)

توحید این است که «همّ غایی» و «اهتمام فرجامین» آدمی، خداوند یگانه باشد. بنابراین توحید عارفانه یکی دانستن یا یکی دیدن خدا نیست بلکه یگانه شدن و یکدله شدن برای خداست.

خداوند متعال می‌فرماید:

(أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلِيَهُ وَكِيلًا)[فرقان:۴۳]؛ «آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می‌توانی] ضامن او باشی.»

(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلٰی عِلْمٍ…)[جاثیه:۲۳]؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانید.»

به استناد صراحت این دو آیه، هواهای نفسانی نیز معبودی انباز و شریک خداوند است که غالب آدمیان به رضای آن تن داده اند و کیش توحید آن است که آدمی از خویشتن پرستی هم رها شود.

شمس تبریزی می‌گوید: «خدایپرستی آن است که خودپرستی رها کنی.»[۱۸] عین القضات همدانی نیز می‌گوید: «تا از خود پرستی فارغ نشوی، خدایپرست نتوانی بودن؛ تا بنده نشوی، آزادی نیابی، تا پُشت بر هر دو عالم نکنی، به آدم و آدمیت نرسی؛ و تا از خود بنگریزی، به خود نرسی؛ و اگر خود را در راه خدا نبازی و فدا نکنی، مقبول حضرت نشوی؛ و تا پای بر همه نزنی و پشت بر همه نکنی، همه نشوی و به جمله راه نیابی؛ و تا فقیر نشوی، غنی نشوی، و تا فانی نشوی، باقی نباشی.»[۱۹]

مولوی مادر بت‌ها را بتِ نفس والباقيِ بت‌ها را زاده‌ی نفس می‌داند:

مادرِ بتها بتِ نفسِ شماست

زانکه آن بت، مار و این بت، اژدهاست

عارفان ما پیش شرط زندگی مؤمنانه و موحدانه را نخست درطیّ مرحله‌ی آزادی دانسته‌اند. همچنانکه برای وصول به مقام «إلا الله» نخست باید مرحله‌ی «لاإله» را طی نمود. به دیگر سخن تا کافر نشوی مؤمن و موحد نمی‌گرددی و تا آزاد از غیر نشوی خدا را بنده نمی‌شوی. لذا از منظر عارفان گوهر آزادی از دل توحید بیرون می‌آید و در زمین توحید جوانه می‌زند. بستگی به خداوند رستگی از غیر را به همراه دارد و پیوستن به او گسستن از غیر را اقتضا می‌کند. مؤمن موحد نه تنها از بند غیر خدا آزاد و رهاست بلکه خود هم بند بر پای دیگران نمی‌نهد و دوست ندارد که دیگران او را بپرستند.

از حمدون قِصار پرسیدند که بنده کیست؟ گفت: «آن که نپرستد و دوست ندارد که او را بپرستند.»[۲۰] احمدخضروه می‌گوید: «تمام بندگی در آزادی است ودر تحقیق بندگی،

آزادی تمام شود.»[۲۱] جنید بغدادی را گفتند: «بنده کیست؟» گفت: «آنکه از بندگی کسان دیگر آزاد بود.»[۲۲] شیخ ابوسعید ابوالخیر را درویشی سؤال کرد یا شیخ بندگی چیست؟ شیخ ما گفت: خلقک الله حراً کن کما خلقک. خدایت آزاد آفرید آزاد باش. گفت: یا شیخ سؤال من از بندگی است. شیخ گفت: ندانی تا از هردو کون آزاد نگردی بنده نشوی.[۲۳] ابوالعباس قِصاب گفته است: «تا آزاد نباشی، بنده نگردی.»[۲۴] و عین القضان همدانی هم می‌گوید: «تا بنده نشوی، آزادی نیابی.»[۲۵]

مولوی بر همین مبنا، دست آورد مهم انبیاء را آزادی می‌داند:

چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را زانبیا آزادی است

ای گروه مؤمنان شادی کنید

همچو سرو وسوسن آزادی کنید

[مثنوی:دفتر ششم]

سعدی می‌گوید:

من از آن روز که در بند توام آزادم

پادشاهم که به دست تو اسیرافتادم

-

بندگان را نبود جز غم آزادی و من

پادشاهی کنم از بنده خویشم خوانی

-

من ازاین بند نخواهم به درآمد همه عمر

بند پایی که به دست تو بود تاج سر است

حافظ شیرازی هم رستگی را در بستگی به

کمند محبوب می‌داند و می‌گوید آن که بسته تو است رسته از دیگران است:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند

-

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

من ازآن روز که در بند توام آزادم

سخن را با شعر نغزی از سعدی شیرازی که دعوت به قدم نهادن در مرحله‌ی توحید می‌کند به پایان می‌آوریم:

برخیز تا یک سو نهیم این دلق ازرق فام را

بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را

هر ساعت از نو قبله‌ای با بت پرستی می‌رود

توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

—————

ارجاعات:

[۱]،[۲]،[۳]،[۴]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس، انتخاب و توضیح محد علی موحد، نشر سخن، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

[۵]. نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، محمد رضا شفیعی کدکنی،نشر سخن، چاپ اول، ۱۳۸۴ [۶]. رسائل خواجه عبدالله انصاری، تصحیح وحید دستگردی.

[۷]. مناجات خواجه عبدالله انصاری، به کوشش حامد ربانی.

[۸]. رسائل خواجه عبدالله انصاری، تصحیح وحید دستگردی.

[۹] و [۱۰]. رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام محمد شیروانی.

[۱۱]. رسائل خواجه عبدالله انصاری، تصحیح وحید دستگردی.

[۱۲]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس

[۱۳]. چشیدن طعم وقت، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، نشر سخن، چاپ اول، ۱۳۸۵

[۱۴]. نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی

[۱۵]. رساله‌ی قشیریه، ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمدعثمانی، باتصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۵

[۱۶]،[۱۷]. فلسفه‌ی کیرگکور، سوزان لی اندرسون، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، نشر طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۵

[۱۸]. خمی از شراب ربّانی: گزیده‌ی مقالات شمس

[۱۹]. خاصیت آبنگی: گزیده آثار عین القضات همدانی،

نجیب مایل هروی، نشر نی،چاپ دوم، ۱۳۸۹

[۲۰]،[۲۱]،[۲۲]. تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطارنیشابوری، به تصحیح رینولدآلن نیکلسون، نشراساطیر،

چاپ دوم، ۱۳۸۳

[۲۳] و [۲۴]. اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمد بن منور میهنی، مقدمه تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، چاپ ششم، ۱۳۸۵

[۲۵]. خاصیت آبنگی: گزیده آثار عین القضات همدانی.



محمد احمدیان

مقدمه

واژه‌ی «معنویت»، واژه‌های است که در ادبیات تربیتی و عرفانی، در صدر لیست واژگان و اصطلاحات تربیتی و عرفانی جای گرفته است؛ هرچند در فرهنگ قرآن و حدیث با این نام چنان موقعیتی را کسب نکرده است. اما مصداق‌های عملی «معنویت» – چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی- در قالب واژه‌هایی چون «تقوا»، «زهد»، «احسان»، «برّ»، «ورع» اثرات خود را به نمایش گذاشته، و رهروان و سالکان طریق معنویت، هر کس به بضاعت خویش توشه واندوخته‌ای از آن برگرفته‌اند، به همین خاطر خداوند منان به مناسبت‌های مختلف در کتاب مبینش آنها را ستوده است، آنان گل سرسبد مجالس و محافل عرفان، اخلاق و ادب قرارگرفته‌اند.

اگر از منظر قرآن واژه‌های فوق را در ترازوی ارزش‌های عالی بگذاریم، واژه‌ی «تقوا» تاج زرینی است که اندام خوش‌منظر معنویت را برتخت برتری در مدرسه‌ی عالی تربیتی قرار می‌دهد، و بیشترین سنگینی را در ترازوی معنویت کسب می‌کند. برهمن اساس در پایان یک دوره‌ی کوتاه تربیتی «ماه رمضان» خداوند هدف نهایی را کسب «تقوا» اعلام می‌کند. چون تربیت معنوی یکی از محورهای اساسی تربیت است، زیرا رشد معنویت همانند رشد «قلب» در هدایت جسم تاثیر مستقیم دارد و بقیه ابعاد تربیتی همسوی با آن در مسیر هدایت و تعالی قرار می‌گیرند. معنویت مرز و محدودیت نمی‌شناسد، سالکان مسیر آن هرکدام در منزلگاهی به شخصیت

خویش معنا و مفهوم تازه می‌بخشند. به همین خاطر صاحب‌نظران تربیتی آن را منحصر در مکان قرار نداده‌اند.

«نیروی معنوی آن نیرویی است، که کسی نمی‌تواند آن را از لحاظ «مکان» و «ماهیت» محدود کند و بداند، ولی آنچه مسلم است تفکر و تصور مجردی است که «کلیات» و «معنویات» را درک می‌کند، همان نیرویی است که در«فضیلت» و «ارزش‌های عالی»، «عدالت»، «حق» و «زیبایی» و سایر کلیات و معنویات را در می‌یابد»(۱). زندگی در سایه‌ی معنویت زمانی ارزشمند است که جلوه‌ها و مصداق‌های عملی آن بر زندگی شخصی انسان و جامعه سایه‌گستر باشد.

معنی لغوی واژه‌ی معنویت:

معنوی، منسوب به معنی، باطنی، حقیقی(۲)، آنچه با قلب شناخته شود نه با حواسی ظاهر، صفات پسندیده‌ی «تقوا»، «فضیلت»، «بخشندگی» و «ایشار» از جلوه‌های ظاهری آن است.(۳)

معنویت از نظر اصطلاحی:

معنویت جوهری است که با روان و فطرت انسان سرشته شده، رشد و عدم رشد آن با چشم دیده نمی‌شود، ولی اثرات نیکو و پسندیده‌ی آن در شخصیت انسان تجلی پیدا می‌کند، و برابر تعریف لغوی، آثار آن «تقوا» و «فضایل» است. هنگامی که خداوند پرده از شخصیت درونی انسان برمی دارد، به دو عنصر معنویت و ضد معنویت، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، به نام «تقوا» و «فجور» اشاره می‌کند.

(وَتَّقِسْ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

[شمس:۷-۸]؛ «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.»

از این آیه اینگونه برداشت می‌شود که نفس انسان موجودی دو شخصیتی است، و شایستگی بروز و ظهور تمام کمالات و ارزش‌ها را تحت عنوان «تقوا» بدون مرز و محدودیت دارا می‌باشد. البته مشروط به اینکه بتوان «فجور» را که مظهر تمام شرّها و ضد ارزش‌هاست مهار و کنترل نمود. در واقع رسالت پیامبران(علیهم‌السلام) در عرصه‌ی دعوت، تبلیغ و انجام شعایر دینی در عرصه عمل، هدایت و کنترل همین عنصر شرّ یعنی «فجور»، وتقویت عنصر و نیروی خیر یعنی «تقوا» بوده است. در واقع می‌توان گفت «معنویت» همان فضای «تزکیه» است که قرآن بدان اشاره می‌کند:

(قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا)[شمس:۸]؛ «هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد.»

یکی از مفسران معاصر در تفسیر «زادتهم ایمانا» که آیه‌ی دوم از سوره‌ی انفال است با برداشتی معنوی این‌گونه اظهار نظر می‌نماید:

«تربیت معنوی زمینه‌ساز رشد احساسات، عواطف، تذهیب، تزکیه و شفافیت آنهاست و موجب رشد شخصیت می‌گردد. و از طرف دیگر تربیت معنوی و روحانی باعث «تعالی نفس»، صفای روح و سلامت روان از انواع بیماریها و ردایل اخلاقی می‌گردد و آرامش و آسودگی را برای انسان به ارمغان می‌آورد. علاوه بر این چنین تربیتی «خشیت» خداوند و تفکر درعظمت و درک اسرار آفرینش،

«التزام» به اوامر و [دوری از نواهی] را در «انسان» تقویت خواهد نمود.»(۴)

جلوه‌های معنویت از منظر قران:

چنانچه در مقدمه اشاره شد، واژه «معنویت» با این مفهوم در فرهنگ قرآنی کاربرد پیدا نکرده است. ولی مصداق‌های عملی و جلوه‌های کاربردی آن، با عناوین مختلف: «تقوا» و «متقی»،«احسان» و «محسن»، «برّ» و «ابرار»،«زهد» و «زاهد»، «صالح» و «مصلح» آیاتی چند از کلام الله را به خود اختصاص داده‌اند و در هر جایی برنامه‌ی هدایت بخش «وحی» ضرورت دیده باشد، ویژگی و جلوه‌هایی از صفات پسندیده – که ثمره‌ی معنویت درونی است – را به نمایش نهاده است. اما «تقوا» و «متقی» بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. ثمره‌ی آموزش فردی اجتماعی رمضان، کسب «تقوا» است. گویی تنها در قالب این عنوان و در سایه‌ی تربیت متقیان، جوامع به سعادت می‌رسند، چون خالق انسان آشنا به نیاز جامعه و تربیت انسان است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) [بقره:۱۸۳]؛ «ای افرادی که ایمان آورده‌اید؟! روزه بر شما نوشته شده! همان‌طور که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.»

اشاره‌ای گذرا به اثرات معنوی تقوا در قرآن

تاثیر معنویت در بصیرت درونی

یکی از آثار معنویت درونی، ایجاد فضای امن در مقابل توطئه‌های شیطانی در درون است. امری مسلّم است که شیطان طرح و فعالیت‌هایش به روز و فعال است. در سایه‌ی «تقوا» بصیرت درون مانع از انجام فعالیت شیطان و طرح‌های خراب‌کارانه‌ی اوست. این آیه‌ی کوتاه از الهام‌ها و اشاره‌های شگفتی پرده برمی دارد، وحقایق ژرفی را می‌رساند، الهام‌ها و اشاره‌ها وحقایقی که تعبیر قرآنی زیبا و اعجازانگیز آنها را در بر می‌گیرد. این اعجاز بیانگر این است که پسوده‌ی اهریمن کور می‌کند و بی نور می‌گرداند و دریچه‌ی بینش را می‌بندد. اما ترس از خدا و حاضر و ناظر دانستن ایزد توانا، و همچنین هراس از خشم آفریدگار و عقاب و عذاب کردگار، پرهیزگاران را تذکر می‌دهد و ایشان را به خود می‌آورد. هنگامی که پرهیزگاران به خود

آمدند دریچه‌های بینش‌شان باز می‌گردد، و پرده‌ی خواب غفلت از روی چشمانشان فرو می‌افتد(۵). بنابراین «بصیرت» ثمره‌ی تقوای درونی است، و در فضای معنویت رشد و بروز می‌کند.

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ)[اعراف:۲۰۱]؛ «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند! (در پرتوی یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.»

معنویت زمینه ساز فرقان درون

نیروی فرقان، نیرویی است که حق را از باطل جدا می‌کند، این حقیقتی است که جای هیچ انکار نیست- البته برای اهل ایمان- چون تقوا و پرهیزگاری در دل نیروی تشخیص به وجود می‌آورد، بینش و نیرویی که پیچ و خم‌های راه را روشن و آشکار می‌گرداند، چاله و چوله‌های سر راه را می‌نمایاند و با پرتوی از ایمان نورافکنی را فرا راه مسیر کمال قرار می‌دهد که با چشم‌انداز روشن، سر دوراهی‌ها حق را از باطل جدا می‌کند. مفسرین فرقان را «نور هدایت‌بخش» نام نهاده‌اند، که قلب مومنان را روشن میکند(۶).

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ)[انفال:۲۹]؛ «ا ای مؤمنان! اگر از خدا (بترسید و از مخالفت فرمان او) بپرهیزید، خدا بینش ویژه‌ای به شما می‌دهد که در پرتو آن حق را از باطل می‌شناسید، و گناهانتان را می‌زداید و شما را می‌آمرزد، چرا که یزدان دارای فضل و بخشش فراوان است.»

اثر معنویت و صداقت در گفتار

صداقت در گفتار و درستی بیان، فضیلتی است که فرد و جامعه بیش از هرچیز بدان نیازمند هستند، زیرا حفظ زبان از اقوال زشت و التزام آن به بیان حق، در راس هر امر نیکی قرار دارد.(۷)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)[احزاب:۷۰-۷۱]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بپامرزد و هر کس اطاعت خدا و

رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی، عظیمی) دست یافته است!»

امام فخر رازی در تفسیر آیات فوق می‌فرماید: خداوند مومنان را هدایت و راهنمایی می‌کند برای آنچه که شایسته است از آنان صادر شود. چون فضایل برگرفته از ایمان و تقوای درونی است. آنچه که خداوند مومنان را راهنمایی می‌کند، تنها در اقوال و گفتار خلاصه نمی‌شود؛ بلکه تقوای درونی، و اثراتش هم اقوال را هدایت می‌کند هم اعمال؛ گفتار بیان حق است، و رفتار عمل به حق. اضافه می‌کند: خداوند مومنان را به دو امر ملتزم می‌کند؛ و در عوض آنان را به دریافت دو پاداش تشویق می‌کند؛ انجام عمل صالح در بیرون، که نتیجه تقوای درون است؛ واز طرفی صداقت در گفتار، بخشش گناهان از طرف خداوند را به دنبال دارد.(۸) در دو آیه‌ی فوق هرچند تصویری که امام فخر رازی بیان می‌کند، نوعی توازن درونی انسان مؤمن را به نمایش می‌گذارد، از یک طرف تقوا و نتیجه‌ی آن عمل صالح و در طرف دیگر گفتار درست و مغفرت الهی است؛ ولی این برداشت هم ناصواب نیست که بپذیریم تقوای درونی فضایی معنوی ایجاد می‌کند که نتیجه‌ی آن اصلاح زبان با درستی در گفتار، و صلاحت اعضا و جوارح در انجام عمل صالح؛ و سرانجام بخشش و مغفرت از طرف خداوند است.

آیاتی که در خلال بحث بدان‌ها اشاره گردید، هر کدام جلوه‌هایی از رشد معنویت در شخصیت فردی انسان است، که بدون تردید اثراتش در رفتار و گفتار به جامعه انسانی برمی‌گردد وتحقق چنین اموری سعادت را برای جامعه به ارمغان می‌آورد. بنابراین اگر گم شده‌ی ما در معنویت «آرامش» و «سلامت روان» در فرد و جامعه است، لازمه‌ی آن مشارکت فراگیر شهروندان هر شهر ودیاری در سلامت‌بخشی وسلامت‌سازی روان اجتماعی است. «تقوایی» که محور اصلی مقاله قرار گرفت و یکی از راههای رسیدن به معنویت است باید فراگیر و گسترده عمل نماید.

یعنی شهروندانی که قصد آن را دارند که در معنویت نقش‌آفرینی کنند باید پرهیزگاری در گفتار و رفتار داشته باشند. یعنی منشأ امنیت گفتاری باشند و در کلیه‌ی اموری که انسان در آن حضور پیدا می‌کند، اعم از عرصه‌ی روابط خانوادگی، تجارت، معامله، سیاست، مدیریت

و... حضورشان نه تنها اضطراب‌آور نباشد بلکه آرامش دهنده برای شهروندان باشد. اگر ما به این رشد از معنویت برسیم «فقر معنویت» که از آن نالان و گریان هستیم تبدیل به «غنا‌ی معنوی» می‌شود، آنگاه تشویش اجتماعی جای خود را به آرامش عمومی می‌بخشد و این امر، غیر ممکن نیست.

معنویت از نگاه سَنَت

نظر به اینکه «سَنَت» میّین قرآن است، صراحتاً نقش تبیین و تفهیم احکام و دستورات الهی را ابلاغ می‌کند؛ به دویخش زیربنایی و روبنایی تقسیم می‌شود.

(بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لُبِّيْنًا لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ)[نحل:۴۴]؛ «پیغمبران را) همراه با دلائل روشن و معجزات آشکار (دالّ بر پیغمبری ایشان)، و همراه با کتابها فرستاده‌ایم، و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این‌که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این‌که آنان (قرآن را مطالعه کنند و درباره مطالب آن) بیندیشند.»

نقش روبنایی که انجام امور و دستورات خداوند است، زیربنای آن در مرحله‌ی اول عقیده و اصلاح باور و بینش انسان است، و در مرحله‌ی بعدی تربیت انسان با حضور موثرش در اجتماع است. این حضور بدون باور و بینش درست ایمانی واخلاق و به همراه داشتن فضایل اخلاقی، حضوری مفید و کارساز در جامعه‌نی‌باشد. لذا صرف‌نظر از تبیین قرآن، آموزه‌های سَنَت سرشار از تربیت معنوی است، تربیتی که هر لحظه ربط انسان را با پروردگار حفظ می‌کند. چون معنویت بدون ربط قلبی و درونی انسان با خداوند امری غیر ممکن است، لذا از برخاستن از بستر خواب تا حضور مجدد در بستر خواب -یعنی تمام مراحل و امور انجام شده در بیداری- هیچ لحظه‌ای و هیچ عملی نیست، مگر اینکه همراه با سنت و ذکر معنوی در راستای تغذیه‌ی روح گرسنه‌ی انسان است. گویی هر لحظه و هر عمل و هر نشست و برخاست، لحظه‌ای طلایی برای جذب انرژی مثبت از منبع فیاض معنویت در راستای فاصله گرفتن از عواملی است که فضایل انسانی را تهدید می‌کند، بنابراین بخش اعظمی از سَنَت‌های پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) انسان را به سوی

رشد کمالات و معنویت سوق می‌دهد.

برای همین رسول گرامی فرموده است : (مَلَكَ الدِّينِ الوَرَعُ) یعنی «پرهیزگاری پایه و اساس دین است»(۹)

در این حدیث رسول گرامی(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) پرهیزگاری و پارسایی را ملاک دینداری قرار می‌دهد؛ چون فلسفه‌ی تربیت اسلامی، رشد کمالات وفضایل در انسان است، تا وجود او آرامش‌بخش و امنیت‌آفرین برای جامعه باشد، ورود پرهیزگاران‌ه بدون رشد معنویت و غنای درون ممکن و میسر نیست. اگر معنویت را بازخوانی کنیم می‌توان گفت: معنویت یعنی «غنای درون». هرگاه انسان به این پله و جایگاه از نظر درونی برسد، به سطحی از بی‌نیازی می‌رسد که نه حقوق دیگران را تهدید می‌کند و نه خود، حریص و گرسنه بر هر سفره‌ای دست درازی می‌کند؛ و نه آرامش خود و دیگران را به هم میزند. به همین خاطر رسول گرامی(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در یکی از فرموده‌هایش ما را هدایت می‌کند که در راستای آن گام برداریم، و ما را به جست‌وجوی چهار واژه‌ی کلیدی «هدایت»، «تقوا»، «عَفَت» و «غنا» که محور معنویت هستند، سفارش می‌کند:

(اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْهُدٰی وَ التَّقٰی وَ الْعِفاةَ وَ الْغِنٰی)(۱۰) «خداوندا،من از تو هدایت، تقوا، پاک‌دامنی و بی‌نیازی مسألت دارم.»

در این حدیث پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، مؤمنان را آموزش می‌دهد به درخواستی از خداوند که ضامن درون و بیرون آنان می‌باشد، در واقع حدیث فوق بر دو رکن اساسی و محوری استوار است؛ رکن اوّل درونی است که عبارت است از «هدایت» و «تقوا» و رکن دوّم که بیرونی و نتیجه‌ی نیروی معنویت درون است، «عفاف» و «غنا» است. می‌توان گفت هدایت، چراغ درون است و تقوا نگیهان آن، که هم حافظ نفس است و هم حافظ عقل. اگر این دو در مسیر درست حرکت کنند پاک‌دامنی که عبارت است از سلامت نفس و جامه، تحقق پیدا می‌کند؛ زیرا زشت‌ترین آفت اجتماعی «بی‌عفتی» است. هر چند اهل فن، عَفَت را محدود به پاک‌دامنی اخلاقی نکرده‌اند؛ بلکه به عَفَت در «کلام» و «عَفَت نسبت به مال دیگران» و عفت در مقابل «ناموس دیگران» تقسیم کرده‌اند، زیرا «عَفَت» صاحبش را از مغلوب شدن در برابر «شهوت» باز می‌دارد.(۱۱)

از فرموده‌ی پیامبر اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به این نتیجه می‌رسیم که «بی‌نیازی» بی‌نیازی مالی و اقتصادی نیست، بلکه غنای درون است. چنانچه در حدیث دیگری رسول اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) غنای نفس را رمز نیک‌فرجامی انسان مؤمن قلمداد می‌کند.

(لِیسَ الْغِنٰی عَن کَثْرَةِ الْعَرَضِ،وَلِکِنَّ الْغِنٰی عِنِّی النَّفْسِ)(۱۲) «بی‌نیازی به کثرت و فراوانی مال نیست، بلکه بی‌نیازی غنای نفس و درون انسان است.»

از احادیث و آیات مورد اشاره در بحث به این نتیجه می‌رسیم که معنویت همان «غنای درون» است و جلوه‌های آن «تقوا»، «هدایت»، «عفت» و «بی‌نیازی» است؛ که هدف کلّی سلامت فرد و جامعه را به دنبال دارد. واین امر مبارک هم در گرو تربیت «نفس» انسان و تقویت «تقوا» در درون و کنترل و مهار«فجور» است.

ارجاعات:

۱-قطب، محمد، روش تربیتی در اسلام، سید محمد مهدی جعفری، شفق،۱۳۶۲، ص ۲۰۰
۲-فرهنگ معین، جلد۳، ص۴۲۴۴
۳-فرهنگ لاروس، جلد۲/ص۱۹۳۵
۴-دکتر وهبة الزحیلی، فقه خانواده در جهان معاصر، عبدالعزیزسلیمی، نشر احسان، ۱۳۸۲،ص۴۵
۵-فی ظلال، سَید قطب، دکتر خرم دل، نشر احسان،۱۳۸۷، ص ۱۶۰
۶-تفسیر روح المعانی، سَیدمحمود آلوسی، دار الحدیث، قاهره، ۲۰۰۵، ص۲۵۵
۷-تفسیر کَشاف، زمخشری، مسعودانصاری، ققنوس، ۱۳۸۹، ص ۷۶۶

۸-تفسیر کبیر، امام فخر رازی، المكتبة التوفیقیه، القاهرة
۹-النهاییه فی غریب الحدیث،والأثر، محمد الجزری ابنالأثیر، دار ابن الجوزی،۱۴۲۷، ص۹۶۸

۱۰-صحیح مسلم/۶۹۰۴، دارالکتاب العربی، بیروت،۲۰۰۴

۱۱-راغب اصفهانی، مفردات قرآنی، جهانگیر ولدبیگی،نشر آراس، ۳۵۹

۱۲-سنن ترمزی، حدیث ۲۳۷۳



روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح استان هرمزگان

س- به نظر شما توجه به مسأله معنویت چقدر ضرورت دارد؟

ج- بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و احترام خدمت شما و همکارانتان در معاونت روابط عمومی جماعت دعوت و اصلاح استان هرمزگان و امید توفیقات روز افزون در راه دعوت به سوی خدا و اصلاح جامعه آنگونه که مورد رضایت باری تعالی است، در جواب سوال فوق ابتدا باید معنویت را تعریف کرد. معنویت یعنی گذر از پوسته و رسیدن به مغز و اصل دینداری و عبادت خداوند عزوجل یا به‌عبارتی واضحتر توجه دقیق و عمیق به مقاصد شریعت از ورای عبادات و شعایری

که بر بندگان به عنوان تکلیف گذاشته شده است.

اسلام دین متعادل و متوازنی است که جوانب مختلف در شخصیت انسان را در نظر گرفته است و هیچکدام را به حساب جانبی دیگر اهمال نکرده است؛ معنویت(جانب روحی-معنوی) هم در کنار جانب مادی، جسمی، فکری و عقلی انسان، از اهمیت بالایی برخوردار است و اگر به‌صورت ویژه مورد اهتمام قرار نگیرد، جنبه‌ی خیلی مهم و عظیمی در شخصیت انسان مورد غفلت واقع شده است.

س- بحران معنویت را در دوران معاصر چطور می بینید؟

ج- همانگونه که شما عنوان کردید واقعا در این زمینه بحران وجود دارد این بحران به اندازه‌های پیش رفته که افسار و ابزار کنترل را از دست انسان معاصر ربوده است و تبدیل به پدیده‌های جهان شمول گشته است که البته علاوه بر عوامل تاریخی که نمودش را در موارد ذیل مبینیم، عوامل جدیدی نیز به آنها اضافه گشته است که خاص زمان معاصر ما است. عوامل تاریخی و ثابت در زوال معنویت از قرار ذیل است که فهرست‌وار آنها را ذکر میکنیم:

۱- کبر و غرور و خودپسندی
۲- دلدادگی به دنیا
۳- پرداختن مسرفانه به شهوت شکم و فرج
۴- رفاه‌زدگی و تجمل‌گرایی و دیگر ناهنجاری‌های اخلاقی و رفتاری که در انسان-ها به چشم میخورد.

اما عوامل جدید نابودی معنویت را میتوان در نکات ذیل برشمرد:

۱- سرعت حرکت زندگی معاصر که انسانها را دوان دوان در پی لقمهی نان و سرپناهی ولو ناچیز روان ساخته است.
۲- کثرت

معنویت در گستره‌ی قرآن و سنت نبوی در گفت‌وگوی اصلاح‌وب با دکتر عبدالله بازماندگان

رسانه‌های متعدد جمعی و فردی خاص که اکثر آنها بی‌گمان تابع همان حرکت سریع زندگی و ترویج کالاهای مختلف تجاری که گاه ضد اخلاقی و ناهنجار هستند، میباشند.
۲- پدیده‌ی جهانی شدن که از طرف قدرت-های ذینفوذ جهان پشتیبانی میشود و یکی از خواسته‌های اساسی آن از بین بردن خصوصیت-های قومی و فرهنگی اقوام مختلف است و این خود نوعی هدف گرفت استقرار و آرامشی است که در سایه‌ی آن انسانها می-توانند معنویت و روحانیت خویش را رشد و پرورش دهند و به تعالی و کمالات انسانی دست یابند.

س- بنیادهای معنوی اسلام چه‌ها هستند؟

ج- اگر خلاصه بخواهیم بگوییم:
۱. عقیده توحید که اصل دیانت و روحانیت و معنویت به شمار میرود و کافی است انسان مؤمن اطلاع داشته باشد که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ»[به‌روایت احمد]. عقیده توحید تنها علم و آگاهی نیست بلکه احساس و شعور و باور قلبی است که حب و هم ترس از خداوند را برای انسان دایمی می‌سازد. آنگونه که خدای عزوجل فرموده است: (مَنْ حَسَبِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) [ق:۳۳]؛ «آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار [باز] آید.»

۲. تمسک جدی به شعائر دینی: صحیح است که دینداری و معنویت خلاصه در انجام شعائر میشود اما مهمترین راه رسیدن به بندگی و معنویت همانا تمسک به شعائر است. منظور از شعائر همانا عبادتهای ظاهری است. خداوند عزوجل تعظیم شعائر خود را نشان و لب و مغز معنویت میداند: (ذَلِكُمْ وَمَنْ يُعْظَمْ

شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»[حج:۳۲]؛ «این است [فرايض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حاکم] از پاکی دل‌هاست.»

۳. تعمیق ایمان به رستاخیز: خداوند عزوجل انسان را متوجه ساخته است که هیچ راهی برای رستگاری و صلاح و فلاح وجود ندارد مگر راه ایمان و هیچکس صاحب خوشبختی کامل نخواهد بود مگر یک کس و آن کسی است که در این آیه فرموده است: (إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)[شعراء:۸۹] یعنی کسی که روز قیامت با قلبی سلیم و بدون غل و غش در پیشگاه خدا حاضر شود. هرگاه مومن قیامت را به یاد آورد مو بر بدنش راست می-شود و دنیا را بسیار بیارزش میپندارد و همه این امور انسان را متوجه ارزش واقعی حیات ایمانی میسازد.

س- معنویت در گستره‌ی کلام وحی چگونه بیان شده است؟

ج- معنویت‌گرایی در اسلام به عنوان یک اصل مطرح میگردد، در سورهی نساء خداوند عزوجل در مورد اصول ایمان خطاب به مومنین میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا...) [نساء:۱۳۶] یعنی ایمانتان را تکمیل کنید و آن را تثبیت گردانید (ابن کثیر) و بر ایمانتان ثابت قدم باشید و به آن مداومت بخشید یا همچنان که با زبانتان ایمان آورده- اید، با قلبهایتان نیز مومن شوید.(بیضاوی) خداوند عزوجل قصد از اقامه شعائر دینی را هم ایجاد معنویت در مؤمنین عنوان میکند و میفرماید: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)[طه:۱۴] یعنی اقامه نماز برای نهادینه کردن یاد خدا است و در مورد روزه میفرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)[بقره:۱۸۳]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید.» و همچنین است در مورد خیلی دیگر از شعائری که خداوند عزوجل آنها را به عنوان تکلیف بر بندگان قرار داده است هدف و مقصد از آن مرتبط بودن با خداوند و تهذیب و تزکیه نفس می‌باشد، آنگونه که به صراحت در مورد صدقه و انفاق میفرماید: (خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...) [توبه:۱۰۳]؛ «از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و

پاکیزه‌شان سازی...»

س- معنویت در پهنه سنت نبوی چگونه بیان شده است؟

ج- سنت نبوی تفسیر و تبیین قرآن است و به تبع اصل خود یعنی قرآن، معنویت را سرلوحه هر نوع راهنمایی به مؤمنین قرار داده است. رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) میفرماید: «إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرِبِ»(ترمذی) سراغ قلب رفته است که همانند خراباتی خواهد بود اگر قرآن در آن نباشد در جایی دیگر دغدغهای را ذکر میکند که: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْفَرُونَ صَلَاتَكُمْ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَاهِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَرْقُونَ مِنَ الدَّيْنِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»(بخاری) یعنی: «در میان شما قومی خواهد بود که شما نمازتان در مقابل نماز آنها و روزهتان را در مقابل روزهی آنها و اعمالتان را در مقابل اعمال آنها کم می‌شمارید و قرآن میخوانند در صورتی که از حنجره‌هایشان آن طرف‌تر نمی‌رود و این قوم از دین آنچنان خارج خواهند شد همچنان که تیر از کمان بیرون میجهد.» از این حدیث اینگونه می-فهمیم که اعمال دینی حتی در بالاترین مقام آن یعنی نماز و روزه و قرآن هرگاه همراه با معنویت نباشد و شخص به ظاهر آن اکتفا کند هیچ اثر خیری بر او نخواهد داشت و در نهایت همان ظاهر را هم ترک خواهد کرد؛ الا من رحم الله، اینگونه توصیه‌ها و مثالها در سنت نبوی بسیار زیاد است و همانگونه که در ابتدا گفته شد گویای اهمیت و مکانت فوق العاده‌ی معنویت در نگاه رسول الله صلی‌الله‌علیه و سلم و در پهنه‌ی سنت نبوی است.

س- چه نسبتی بین فقه و معنویت برقرار است؟

ج- در قرآن کریم و سنت نبوی مسایل فقهی و معنوی کاملاً با هم متناسب و همراهند و هیچگونه تضاد و یا حتی جدایی بین آنها نیست، غالباً خدای عزوجل آیاتی را که مفاهیم حکمی و فقهی بیان میدارند را با ذیلی معنوی به پایان میرد. مثلاً در سورهی مائده: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشُّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ... وَأَتُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ)[مائده:۲] و (أَحِلُّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حُلِّ

لَكُمْ... وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)[مائده:۵] دلالت متن آیات بر مسائل فقهی محض است اما ذیل آنها توجه به جوهره تقوی و ترس از خدا و ایمان و حفظ اعمال صالحات و حرص بر سعادت اخروی است. البته این مثالها در قرآن زیادند و به همین خاطر در تاریخ اسلام ما فصل بین شریعت و طریقت نداشتیم تا اینکه چند قرن گذشت و کتابهای فقهی تدوین شدند و نوعی خط‌کشی بین معارف دینی صورت گرفت که به نظر من با منهج قرآن جور در نمی‌آید. چون قرآن سعی کرده همیشه تکالیف فقهی را با پایه‌ای از معنویت به مردم القا کرده و انسانها را متوجه اصل موضوع و مغز و جوهره شرع سازد.

س- ارتباط معنویت با حیات جمعی را چگونه میبینید؟

ج- به نظر بنده ارتباط میان معنویت و حیات جمعی یک ارتباط متقابل است و همانگونه که معنویت با حیات جمعی تقویت می‌گردد عدم وجود معنویت هم میتواند یکی از علت‌های اصلی از هم پاشیدن جمع گردد. به عنوان مثال اگر ایمان به آخرت و روز رستاخیز درمیان افراد و یک جمع قوی باشد که گفتیم یکی از بنیادهای معنویت در اسلام است قطعاً باعث میشود که افراد جمع، حق و حقوق همدیگر را محترم شمارند و هیچگاه حاضر نشوند حق کسی را به گردن گیرند و این خود به سلامت ارتباط و در نتیجه تداوم آن خواهد انجامید.

س- راهکارهای عملی و تربیتی جهت ایجاد و ارتقای معنویت چه چیزهایی هستند؟

ج- ما اساس را باید بر روش رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم در تربیت و ارتقای معنویت در میان مردم قرار دهیم و ایشان را الگو و سرمشق سازیم یکی از مؤثرترین وسایل در تربیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم تلقین مفاهیم ایمانی و معنوی بوده است به این معنی که یک ارزش معنوی و تربیتی را بارها و بارها و به مناسبتها و حالات مختلف بیان میکردند و اصحاب را با آن مواجه می‌ساختند. مثلاً در باب نکوهش دنیا و تأکید بر دل کندن از آن در جایی میفرماید: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا ذِكْرَ اللَّهِ وَمَا وَالَاهُ أَوْ عَالِمًا أَوْ مَعَلِّمًا»[ابن ماجه] یعنی هر آنچه از دنیا که انسان را از ذکر و یاد خدا و آنچه

در خدمت آن است غافل سازد و به استثنای علم اندوختن و علم آموختن (و اسباب و... آن)، مورد لعنت و سرزنش است؛ در جایی دیگر میبینیم که با اصحاب به جایی میرسند که در آنجا لاشه حیوانی گندیده افتاده است رو به اصحاب میکند و میفرماید میبینید که این لاشه ارزشش را نزد صاحبش از دست داده است. قسم به کسی که جان من در دست او است دنیا نزد خداوند بی‌ارزشتر از این لاشه نزد صاحب آن است(ابن ماجه). و اینگونه این معنا را در ذهن اصحاب میکارد که دل به دنیا نبندند بلکه دنیا را فقط در دست داشته و از آن استفاده کنند و مثالهای دیگر نیز فراوان است که مجال ذکر آنها نیست. از دیگر راهکارهای عملی میتوان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- آموختن علم شرع و هرآنچه انسان را با خدا آشناتر سازد ۲- انجام کارهای عبادی بصورت دسته جمعی مثل اعتکاف ۳- تشویق و تأکید بر ذکر و یاد زبانی دایم خداوند عزوجل ۴- سفارش یکدیگر به معروف به و بر حذر داشتن هم از منکر ۵- مشارکت در خدمت‌رسانی در مجالات مختلف به نیازمندان و آسیب‌دیدگان... (که البته همه این موارد دلایل شرعی منصوص دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها خودداری میکنیم.)

س- تمایزات و امتیازات نگرش معنوی اسلام را با سایر دیدگاهها در چه مواردی میتوان بیان داشت؟

ج- از ویژگیهای اسلام (و همه ادیان آسمانی) خدایی بودن آن است. یعنی منشأ و منتهای معنویت و روحانیت را خدا میدانند از یگانگی و توحید خداوند در پهنای آفرینش شروع می-شود و بسوی توحید و یگانه دانستن آن ذات پاک در همه برنامههای زندگی حرکت می-کند، اما در دیدگاههای غیراسلامی (فارغ از دین یا پیوسته به دینی تحریف شده) ملاک اعمال روحی خداوند و رسیدن به او نیست بلکه بیشتر پرورش روح و روان آدمی و شاداب ساختن آن است و یا بریدن مطلق آن از دنیا، در حالی که در نگاه معنوی اسلام تعادل نهفته است یعنی از انسان نمیخواهد که با تمام شوئون زندگی دنیا قطع رابطه کرده تا به معنویت دست یابد بلکه از او میخواهد دنیایش را آنگونه سوق دهد که او را به خدا برساند، در صورتی که در مکاتب دیگر روحانیت و معنویت نقیض تام و تمام پرداخت به دنیاست.

س- مهمترین پیامهای معنوی اسلام کدامها هستند؟

ج- مهمترین پیامهای معنوی اسلام را میتوان گفت تربیت انسانی است که دغدغه اصلی او رضایت خدا باشد و همچنین تهذیب انسان از خودخواهی و کبر و غرور و از افتادن در رذایل اخلاقی و همچنین از ظلم و طغیان در برابر خدا یا انسانهای دیگر

س- محتوا و چارچوب معنویت در نگرش میانروانهی اسلامی را چگونه ارزیابی می-کنید؟

ج- محتوای معنویت اسلامی همانا اخلاص و خداجویی است و نمود آن در نکاتی است که در سؤال قبل به آن اشاره کردیم و چارچوب آن در نگرش میانروانهی اسلامی درواقع این است که معنویت چون یک درگاه وسیعی است که میتواند انسان را در خود غرق سازد. اسلام از انسان میخواهد که منش میانهروری را فراموش نکرده و از جوانب دیگر شخصیت انسانی را غافل نشود. میتوان چهارچوب را پایند بودن به رهنمودهایی دانست که در قرآن وجود دارد و این که هر کس سعی نکند با سلیقه‌ی شخصی و دلبخواهی خودش قالبی یا روشی به اسم معنویت را برای خود تعریف کند.

س- تربیت دینی و سلامت معنوی چه نوع ارتباطی با همدیگر دارند؟

ج- دقیقاً همانگونه که اشاره کردیم سلامت معنوی بدون پیروی دقیق از رهنمودهای تربیتی دین امکانپذیر نخواهد بود، چون سلامت معنوی را وقتی میتوان تضمین شده دانست که رضایت خدا را به دنبال داشته باشد و انسان را در بالاترین درجات روحی و روانی قرار داده و از قید و بندهای دنیا آزاد سازد که این مهم را فقط در تربیت محض دینی میتوان یافت و لا غیر.

حکمتا معجول بن عطا سنکری

توهم شایستگی

«رَبِّمَا كُنْتَ مُسِينًا فَأَرَاكَ الْإِحْسَانَ مِنْكَ صُحْبَتَكَ الِى مَنْ هُوَ أَسْوَأُ حَالًا مِنْكَ» ترجمه: چه‌بسا که بدکردار باشی اما هم‌صحبتی با کسی که بدحال‌تر از توست، تو را در چشم خود نیک و شایسته جلوه دهد.

شرح:

غالباً قضاوت درباره‌ی خودمان را از طریق مقایسه با دیگران انجام می‌دهیم. وقتی با نیکان و صالحان هم‌نشینیم، احوال خوب و غبطه‌آور آنان را می‌بینیم و نقایص و کاستی‌هایمان بیشتر بر ما هویدا می‌شود، اما وقتی دوستان و هم‌نشینان ما کسانی باشند که به لحاظ معنوی و اخلاقی در وضعیت بدتری هستند، وضع اخلاقی و معنوی خود را مطلوب و نیک ارزیابی می‌کنیم و این ارزیابی خوش‌باورانه باعث می‌شود اقدامی رو به جلو و در مسیر ترمیم و اصلاح خود نداشته باشیم، از خود رضایت داشته و در همان حال، توقف کنیم. حافظ چه خوب گفته است:

نخست موعظه‌ی پیر صحبت این پند است که از مُصاحبِ ناجنس احتراز کنبد
برای این که تقدم معنوی داشته باشیم، لازم است در هم‌نشینی با کسانی باشیم که از ما رشد یافته‌ترند. حدیث پیامبر گرامی – صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَسَلَّمَ- در این زمینه، روشن‌گر است:

«خَصِلْتَانِ مَنِ كَانَتْا فِيهِ كِتْبَةُ اللَّهِ شَاكِرًا وَ صَابِرًا، مَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَاقْتَدَى بِهِ وَ نَظَرَ فِي دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ فَحَمِدَ‌اللَّهَ عَلَى مَا فَضَّلَهُ اللهُ عَلَيْهِ، كَتَبَهُ اللهُ شَاكِرًا صَابِرًا وَ مَنْ نَظَرَ فِي دِينِهِ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَهُ وَ نَظَرَ إِلَى دُنْيَاهُ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فَأَسْفَ عَلَى مَا قَاتَهُ مِنْهُ، لَمْ يَكْتَبَهُ اللهُ شَاكِرًا صَابِرًا»[به روایت ترمذی]

دو خصلت اگر در کسی موجود باشد، نزد خداوند شاکر و صابر به‌شمار می‌رود. هر که در زمینه‌ی دینداری به بالاتر از خود بنگرد و به وی اقتدا کند و در امور دنیا به پایین‌تر از خود بنگرد و خدا را از بابِ لطفش سپاس گوید؛ خداوند او را شاکر و صابر قلمداد کند و هر که در دین به ضعیف‌تر از خود و در امور دنیا به بالاتر از خود نگاه کند و بر ناداشته‌های خویش تأسف خورد شاکر و صابر به شمار نمی‌رود.

تقویت ایمان از منظر قرآن

فرزان خاموشی

خدای مهوروز در باب مقاصد رسالت انبیا(علیهم السلام) به ویژه رسول خاتم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) [جمعه:۲]؛ «خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته و بسویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند؛ او بدیشان کتاب(قرآن) و شریعت(یزدان) را می‌آموزد؛ آنان پیش از آن تاریخ، واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.»

تردیدی نیست که تزکیه و رشد معنوی و ایمانی، از مهم‌ترین مقاصد خلقت و معنابخش حیات آدمی است که البته نیل به رضوان الهی نیز از این مسیر می‌گذرد. ایمان، حفاظ قلب است. آنگاه که ایمان تقویت گردد، میزان مصونیت قلب نیز در مقابل تمایلات نفسانی و گزندهای شهوانی بالاتر می‌رود؛ اما اگر ایمان، ضعیف و نحیف باشد، قلب نیز به سهولت تسلیم نفس می‌گردد و گردن برای شهوت خم می‌کند. این درحالیست که شراره‌های ایمان‌سوز امیال نفسانی همواره در کمین آدمی بوده و مترصد فرصتی جهت خلع سلاح معنوی اوست که متاسفانه این تهدید جدّی، در روزگار ما بیش از روزگاران پیشین است؛ از این رو می‌طلبید که فرد مسلمان خود را در این عصر، مجهز به تسلیحات معنوی کرده و در راستای تقویت ایمان خویش اهتمام ویژه بورزد.

به یاد داشته باشیم که یکسانی احوال روحی و رکود فکری و اخلاقی برازنده‌ی مؤمن نیست، چراکه رستگاری مؤمن، مرهون حرکت مستمر و مستدام بسوی کمال و احقاق مطلوبات الهی می‌باشد آندم است که حلاوت مقام آدمیت را از ژرفای جان می‌چشد:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که چه قدر است مقام آدمیت

و این همان مقام «احسان» است که آن الگوی هدایت(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) وصفش نموده و بالاترین درجه‌ی ایمان است: (الاحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك)؛ «خداوند را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر (ایمان و استحضار تو چنان قوی نیست) که تو او را ببینی، با این تصور عبادت کن، که او تو را می بیند.»

از جمله باورهای اهل سنت این است که ایمان و معنویت، کم و زیاد می‌شود. ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری از قول امام بخاری می‌گوید:

(لقيت أكثر من ألف رجل من العلماء بالامصار فما رأيت أحداً منهم يختلف في ان الإيمان قول و عمل و يزيد و ينقص)؛«بیش از هزار صاحب‌نظر در نقاط مختلف دیده‌ام که هیچ‌یک در این موضوع که ایمان آمیزه‌ای از قول و عمل است و کم و زیاد می‌شود با هم اختلاف نداشتند.» نیز در گفتار پیشینیان آمده که (من فقه العبد أن يتعاهد إيمانه و ما ينقص منه، و من فقه العبد أن يعلم أيزداد إيمانه او ينقص؟ و إن من فقه الرجل أن يعلم نزغات الشيطان أئى تأتیه؟)؛ «از نشان فقه و دانش انسان این است که همیشه ایمان خویش را مورد تفحص و واریسی قرار دهد و بنگرد که چقدر از آن کاسته می‌شود. از نشان دانش انسان این است که ایمانش را بسنجد که آیا در حال ازدیاد است یا از آن کاسته می‌شود؟ همچنین از علایم فقه و دانش انسان این است که بداند وسوسه‌های شیطان چگونه و چه‌وقت و از کجا بسوی او هجوم می‌آورند.»

با بررسی آیات قرآنی در می‌یابیم که ۶ آیه از آیات الهی به لفظ ازدیاد ایمان اشاره داشته که ما حصل بررسی آنها استنباط ۴ روش



عملی جهت ارتقای ایمان و معنویت بوده است.

۱) انجام عبادت و شعائر دینی.

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) [انفال:۲-۳]؛ «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند (و خویشتر را در پناه او می‌دارند و هستی خویش را بدو می‌سپارند)؛ آنان کسانی هستند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطا کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند.»

در این دو آیه، رویکردهای تقویت ایمان را «ذکر خدا»، «شنیدن آیات خدا»، «توکل بر خدا»، «اقام نماز» و «صدقه در راه خدا» برشمرده است. در حدیثی که امام احمد و نسائی روایت کرده اند، پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: «ایمانتان را تازه کنید»؛ اصحاب عرض کردند: چگونه یا رسول الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)؟ ایشان فرمود: زیاد لا إله إلا الله بگوئید. لذا کلمه‌ی توحید بهترین ذکرهاست.

ابن عباس می‌گوید ذکر دو ویژگی دارد:

- بالاترین و برترین یادهاست که بنده به آن مشغول می‌شود؛

- بالاترین عبادت هاست.

ابوالحسن وراق می‌گوید: « حیات قلب بسته به ذکر زنده است (یعنی خداوند متعال) که مرگ را نشاید.»

در باب نماز واجب نیز پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرمایند: (و ما تقرب إلیَّ عبدی بشئٍ أحبَّ إلیَّ ممَّا افترضتهُ

علیه.)؛ «محبوب‌ترین چیزی که بنده من به وسیله آن به من نزدیک می‌شود چیزی جز فرائض نیست که بر او واجب کرده‌ام.» در قرآن آیات زیادی رابطه بین انفاق و تزکیه را بیان می‌کند از جمله:

(خُدْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) [توبه:۱۰۳]؛ «(ای پیغمبر!) از اموال آنان (که به گناه خود اعتراف دارند و در صدد کاهش بدی‌ها و افزایش نیکی‌های خویش می‌باشند) زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذائل اخلاقی و گناهان و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در دل آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آموزش کن که قطعاً دعا و طلب آموزش تو مایه آرامش (دل و جان) ایشان می‌شود (و سبب اطمینان و اعتقاد بیشترشان می‌گردد) و خداوند شنوای (دعای مخلصان و) آگاه (از نیات همگان) است.»

و به طور کلی هر عبادت و شعائری موجب ازدیاد ایمان و طاعت می‌شود در صورتی که شروط لازم مدنظر گرفته شوند. علما برای اطاعت و بندگی شروطی را ذکر کرده‌اند که عبارتند از:

۱. خالص گردانیدن اعمال برای خداوند؛

۲. تبعیت از برنامه خداوند و اطاعت از سنت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم)؛

۳. توفیق اطاعت و بندگی را احسان و متنی از جانب پروردگار بدانند؛

۴. به تقصیر و کوتاهی در مسیر نیز اقرار داشته باشد.

ابن قیم می‌گوید: «اطاعت و بندگی انسان را بزرگی و عزت می‌بخشد و وی را به اشرف مخلوقات و بزرگ‌ترین و عزیزترین آنها تبدیل می‌کند.»

۲) استماع آیات الهی.

خداوند در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی توبه، شنیدن آیات الهی را سبب ازدیاد ایمان و یقین و آرامش می‌خواند. استاد سعید حوی می‌گوید: «تلاوت قرآن از جوانب مختلفی نفس را پاک و نورانی می‌گرداند و انسان را با مراد و مفهوم قرآن آشنا می‌سازد و تمامی معانی و راه‌های تزکیه از آن سرچشمه می‌گیرد.»

برای درمان ضعف‌های ایمان انسان دارویی بزرگ و قوی نهفته است که با تدبر و تفکر

در معانی قرآن این ضعف‌ها تبدیل به قوت می‌شود:

(وَتَزَلُّ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) [اسراء:۸۲]؛ «(حق چگونه نیرومند و پیروز نمی‌گردد؟ وقتی (که) ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی (دل‌ها از بیماری‌های نادانی و گمراهی، و پاک‌سازی درونها از کثافات هوی و هوس و تنگ‌چشمی و آزمندی و تباهی) و رحمت مؤمنان (به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پرخیر و برکت یزدان) است، ولی بر ستمگران (کافر)، به سبب ستیز با نور حق و داشتن روح طغیان) جز زیان نمی‌افزاید.»

تأثیر آیات قرآن بر روح و روان انسان را می‌توان در زندگی نبی اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و سلف صالح جستجو کرد، آنجا که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) می‌فرماید: (شیبنتی هود و اخواتها قبل المشیب)؛ «سوره‌ی هود و خواهرانش مرا قبل از پیری جسمی، پیر کردند». چون این سوره‌ها حاوی حقایق ایمان و در برگیرنده‌ی تکالیف و مسؤولیت‌های بزرگ هستند.

حضرت عثمان(رضی‌الله‌عنه) در باب تأثیر قرآن می‌فرماید: «اگر قلب‌هایمان پاک و طاهر می‌بود هیچ وقت از تلاوت کلام الله سیر نمی‌شد.»

سید قطب می‌گوید: «اندیشیدن درباره قرآن و بررسی مطالب آن، پرده را کنار می‌زند و سوراخ‌های پنجره‌ی دید را باز می‌کند و نور را به درون می‌تاباند و ذهن و شعور را به تکان در می‌آورد و دل‌ها را به جوش و خروش می‌اندازد. درونها را پاک و پاکیزه می‌دارد و جان را حیات می‌بخشد. حیاتی که جان بدان به پویش و کوشش می‌افتد و می‌درخشد و نورانی می‌گردد. قرآن جلوه‌هایی تأثیرپذیر از آیات را برای ما بیان داشته است از جمله می‌فرماید:

(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مّتَابِرًا تَتَجَسَّعُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) [زمر:۲۳]؛ «خداوند بهترین سخن را (به نام قرآن) فرو فرستاده است. کتابی را که (از لحاظ کاربرد و گیرایی الفاظ، و الوائی و هم‌آوایی معانی، در اعجاز) همگون و (مطالبی چون مواعظ و براهین و قصص، و مسائل مقابل و مختلفی همانند: ایمان و کفر، حق و باطل، هدایت و

ضلالت، خیر و شر، حسنات و سیئات، بهشت و دوزخ، البته هر بار به شکلی تازه و به شیوه‌ای نو، در آن مکرّر است. از (شنیدن آیات) آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند، و از آن پس پوست‌هایشان و دل‌هایشان (و همه وجودشان) نرم و آماده پذیرش قرآن خدا می‌گردد (و آن را تصدیق و بدان عمل می‌کنند).»

لذا قلب تأثیر پذیرفته و آرام می‌گردد، و پوست لرزیده و آرام می‌گردد... و این چیزی جز نشانی از تأثیرگذاری قرآن بر قلب، و ایجاد شوکی سخت بر احساسات نیست. و تنها همین نیست بی‌شک مؤمنی که قرآن را تلاوت می‌کند و در فضای آن زندگی می‌کند به طور حتم احساس شکوه و هیبت و عظمت خداوند بر قلب او سیطره می‌یابد و نمی‌تواند که بر این احساس تسلط یابد لذا می‌بینی که ناخودآگاه در برابر پروردگارش سجده می‌برد:

(قُلْ أَمْوَأُ بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّا إِلَدِينِ أُوْتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِن كَان وَعُدُّ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَنكُورُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا) [اسرا:۱۰۷-۱۰۹]؛ «بگو: (ای کافران! می‌خواهید) به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، (اختیار خوشبختی و بدبختی خودتان را دارید، ولی بدانید که اعجاز و حقیقت قرآن روشن است) و کسانی که قبل از نزول قرآن، دانش و آگهی بدیشان داده شده است (و با تورات و انجیل راستین سروکار داشته‌اند)، هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان بر رو می‌افتند (و سر تسلیم در برابر خدا فرود می‌آورند و او را سپاس می‌گویند که ایشان را با نعمت ایمان نواخته است). و (در حال این سجده عاشقانه) می‌گویند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که در وعده نعمت بهشت و وعید عذاب دوزخ خلاف کند) مسلماً وعده پروردگارمان انجام‌شدنی است. و (بار دیگر) بر چهره‌ها فرو می‌افتند و می‌گریند و (اشک شادی می‌ریزند، و مواعظ قرآن) بر تواضع آنان (در برابر خدا) می‌افزاید. «

کسی که به شیوه‌ای صحیح پذیرای قرآن می‌گردد این انتظار از او می‌رود که:

(إِذَا تُلتَّىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا) [مریم:۵۸]؛ «هر زمان که آیات خداوند مهربان پیش ایشان تلاوت می‌شد، سجده‌کنان

و گریان به خاک می‌افتادند.»

۳) علم و دانش

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا) [مدثر:۳۱]؛ «مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم، و شماره آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن درباره خازنان دوزخ می‌گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید.»

طلب علم و شناخت آن با رعایت آداب و شرایط خاص خود از وسایل مهم تقویت ایمان به شمار می‌رود و برای شأن و منزلت علم همین کافی است که خداوند متعال علما را خاشع‌ترین انسانها معرفی می‌کند و می‌فرماید:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) [فاطر:۲۸]؛ «تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند.». به همین خاطر اگر معرفت و شناخت کامل باشد، ثمره و نتیجه آن خوف از خداوند است و اثر آن در قلب جای می‌گیرد و آثار آن بر جوارح و رفتار ظاه می‌شود.

۴) تلاش و جهاد در راه اعتلای دین

(الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) [آل‌عمران:۱۷۳]؛ «آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نیانداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.»

بعد از جنگ احد و زمانی که مسلمانان

دچار آسیب شدند ابوسفیان لشکری را به سوی مسلمانان روانه کرد تا در دل آنها ترس ایجاد کند اما زمانی که مسلمانان این خبر به گوششان رسید از روی اعتقاد گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.»

در آیه‌ای دیگر چنین آمده:

(وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ

إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) [احزاب:۲۲]؛ «هنگامی که مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به ما وعده فرموده بودند. (خدا و رسول او به ما وعده داده بودند که نخست سختیها و رنجها، و به دنبال آن خوشیها و گنجها است) و خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند. این سختیها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدر شدن) ایشان نمی‌افزاید.»

این آیه موضع‌گیری مؤمنین در برابر هجوم کفار در نبرد احزاب را نقل می‌کند، درمانده نشده و نترسیدند، بلکه گفتند: این همان است که خدا و رسولش وعده‌ی آن را داده بودند، و خدا و رسولش راست می‌گویند... و ایمانشان به خداوند و تأییدشان نسبت به سخن او، و تسلیم شدن در برابر تقدیر او، و پایداری‌شان در جنگ با دشمنان او، افزایش یافت. در جایی دیگر آمده:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِدَّهُمْ إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) [فتح:۴]؛ «خدا است که به دلهاي مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایماني بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویش را تقویت نمایند). لشکرهاي آسمان و زمین از آن خدا است، و خداوند بس آگاه و فرزانه است.»

این آیه زمانی نازل شد که قریش تلاش داشتند هنگام صلح حدیبیه، بین صفوف مسلمانان تفرقه بیندازند و آرامش را از آنها سلب کرده و مسلمانان را دچار پریشانی و تردید نمایند.

دکتر سلمان العوده می‌گوید: «بدون شک حرکت برای دین خدا بزرگترین وسیله برای حفظ ایمان داعی و و بلکه از بزرگترین اسباب رشد و زیادت ایمان و جاگرفتن ایمان در قلب داعی می‌باشد.»

مراجع:

- فی ظلال الایمان، عبدالفتاح الخالدی
- عوامل ضعف ایمان، محمد صالح المنجد
- ایجاد ارتباط میان قلب و قرآن، مجدی الهلالی
- بازگشت به قرآن چرا و چگونه؟، مجدی الهلالی
- تزکیه ضرورت، وسایل، موانع، نبیل حامد المعاذ

حکمتها معجول بنعطا سنگدگی

به کسی نگر که ظلمت بزدايد از وجودت!

«لا تَصْحَبْ مَنْ لَا يُنْهِيْكَ حَالُهٗ وَ لَا يَدُلُّكَ عَلٰى اللّٰهِ مَقَالُهٗ»

ترجمه: مصاحب و هم‌نشین کسی نباش که احوال او تو را بر نمی‌انگیزد و سخنانش تو را به سمت خداوند ره‌سپار نمی‌کند.

شرح: در باب اوصاف هم‌نشین و مصاحب صالح و شایسته، سخنان فراوانی گفته شده است. این‌عطا برای هم‌صحبت نیک دو شرط «قالی» و «حالی» می‌گذارد. مصاحب نیک کسی است که هم «قال» و هم «حال» مطلوب داشته باشد. سخن و قالش «روشنا» ببخشد و حال و ضمیرش «گرما» بیافریند. مولوی هم می‌گفت مردان خدا، دو رسالت دارند. به فهم و فکر آدمیان، روشنی می‌دهند و به حال و اراده و عزمشان، گرما می‌بخشند:

کار مردان روشنی و گرمی‌ست

کار دونان حيله و بی‌شرمی‌ست [مثنوی، دفتر اول]

گاهی دستخوش تاریکی‌های ذهنی هستیم که به روشنی نیاز داریم و گاهی به جهت اراده و عزم بر کار، سست و سردیم که نیاز به نفس‌های گرمابخش و حرکت‌آفرین داریم. این‌عطا می‌گوید: هم‌صحبتی انتخاب کن که سخنانش تو را به سمت خداوند راهنمایی کند و احوالش تو را بیدار و سرزنده و پویا بگرداند.

پیامبراسلام-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- فرموده‌اند:

«خيارکم من ذکرکم بالله رؤيته، وزاد فی علمکم منطقه، و رغبکم فی الآخرة عمله»[جامع الصغیر سیوطی، کنزالعمال، ج۱]

بهترین شما کسی است که دیدارش شما را به یاد خدا بیاورد و سخنش بر معرفت شما بیفزاید و رفتارش شما را به آخرت راغب کند. بایزید بسطامی گفته است: «صحبت نیکان بهتر از کار نیک، و صحبت بدان بدتر از کار بد.»[تذکرةالاولیاء]

اهل‌دل و روشنی، از آن‌رو که احوال گرم و خوشی دارند، صرف هم‌نشینی با آن‌ها آدم را به سیر و حرکت، گرم می‌کند. توصیه‌ی ارباب معنا این است که با گرم‌دلان و روشن‌ضمیران، دوستی کنیم:

«هر که را خلق و خوی فراخ دیدی، و سخن گشاده و فراخ حوصله، که دعای خیر همه عالم کند، که از سخن او ترا گشاد دل حاصل می‌شود، و این عالم و تنگی او، بر تو فراموش می‌شود، آن فرشته است و بهشتی. و آنکه اندر او و اندر سخن او قبض می‌بینی و تنگی و سردی، که از سخن او چنان سرد می‌شوی که از سخن آن کس گرم شده بودی، اکنون به سبب سردی او آن گرمی نمی‌یابی، آن شیطان است و دوزخی. اکنون هر که برین سِر واقف شود و آن معامله‌ی او شود، به صد هزار شیخی التفات نکند.»[مقالات شمس تبریز]
سعدی عزیز گفته است:

به کسی نگر که ظلمت بزدايد از وجودت
نه کسی نعوذ بالله که در او صفا نباشد

پریشان حالی ما، از چیست؟

نایب قدرت

... سوار تراموا شدم. همسرم، که یک نقاش است؛ در کنار من بود. چند نفری در مقابل من نشسته بودند. اضطراب و نگرانی در چهره هایشان کاملاً نمایان بود. از طرز پوشش و زیور آلات آنها معلوم بود که افرادی متمول هستند. تضاد مفرط بین ظاهر آراسته و پریشان حالی آنها، مرا به فکر واداشت. از همسرم سؤال کردم: « به نظر شما دلایل اینگونه استرس‌ها و دلهره‌ها چه چیزی می‌تواند باشد؟» از پاسخ همسرم قانع نشدم. به کتابخانه‌ام رفتم [تا شاید در لابلای کتب دینی پاسخ را بیابم]. روی میز من یک قرآن وجود داشت. بدون وقفه آن را باز نمودم.

سوره‌ی تکاثر جلوی چشمان من ظاهر شد و اولین آیه‌ی آن، توجه مرا به خود جلب کرد (الھکم التکاثر!...) هنوز برای ورود به دین اسلام، تصمیم قاطعی نگرفته بودم. به تحقیقات ادامه می‌دادم و برای یافتن پاسخ هر مشکل و معضلی به دنبال دلیل علمی بودم. اما سرانجام در مقابل این سوره مات و مبهوت ماندم. به خود گفتم: به خدا قسم این کلمات، ساخته‌ی هیچ انسانی نمی‌تواند باشد. زیرا با گذشت ۱۵ قرن از نزول این سوره، زندگی (جهالت بار) ما درست همان طوری که اکنون هست، به تصویر کشیده شده است. این سوره مهم‌ترین و پیچیده‌ترین معمای عصر ما، یعنی «تزلزل و آوارگی روحی» را به ما می‌نمایاند. این سوره وجود تمامی انحرافات روحی را مورد دقت قرار داده بود. به مطالعه تفاسیر تکاثر پرداختم و به حقیقت دست یافتم. در همان لحظه بیرون رفتم و از دوست مسلمان خود که اهل هندوستان بود، تقاضای راهنمایی چگونگی ورود به اسلام را نمودم. وی کلمه‌ی شهادتین را به من تلقین نمود و بدین طریق با بصیرت و آگاهی، اسلام را انتخاب نمودم.(مهتدی و مفسر عهد جدید، آقای لئوپولد فایز- یهودی

الاصل معروف به «محمد اسعد»).

حقایق فوق و نظایر آن، هر روز کم و بیش در زندگی ما تکرار می‌شوند. بشر، شب و روز در جنب و جوش به سر می‌برد. روزها را به انتظار شب، و شب را به انتظار روز، سپری می‌کند. به دنبال گم شده‌ای است؛ اما شاید نداند که آن گمشده چیست. بیماری‌های روانی و روحی، افسردگی، اضطراب و پریشانی و حتی خودکشی، به صورت پنهان و آشکار، همراه و هم‌نشین بشر شده و به بخشی از فرهنگ! تبدیل شده‌اند. گویا این سموم آهسته رهِش، به این سادگی نمی‌خواهند از وجود آدمیزاد دفع گردند، تا رخ واقعی حیات نمایان گردد.

این بیماری‌های بدون مرز، تا اندازه‌ای در دل و جان بشر نفوذ کرده‌اند که برخی از انسان‌ها، به محض به دست آوردن کم‌ترین قدرت و توان خود ابرازی در جامعه، مجنون وار به سوی دگرگُشی و تاراج و غارت هست و نیست هم‌نوعان رهسپار می‌گردند. جنگ و تجاوز، ظلم و ستم و تحقیر دیگران و صدها بلا و آفت دیگر، چیزی نیست جز نتیجه‌ی پریشانی و سرگردانی در دنیای بدون اخلاق و خلأ معنویت، و فراموشی خود و خدا، که آن هم معلول تکرار و تمرین افراط گونه‌ی عوامل ایجاد کننده‌ی همه نوع ناملایمات روحی و روانی است.

بشر به کجا می‌رود و منزلگاه نهایی او کجاست؟ او که می‌داند مدت عمرش در این جهان محدود و معدود است، و در

نهایت باید دست از همه چیز بشوید و راه دیگری در پیش گیرد، باز این چه حس و چه گرایشی است که همه‌ی ایام عمرش را برای به دست آوردن چیزی هزینه می‌کند که باید

از دست بدهد؟ چرا خواستن‌هایش حدود و ثغور ندارند و برای چه هدفی بر جمع‌آوری متاع فانی به اندازه‌ی حیات باقی حریص



است؟ علیرغم افزایش رفاه و برخورداری، به چه سبب فلش آسایش و آرامش رو به پایین است؟ ریشه‌ی زیادی‌خواهی در چیست و بهای آن چرا سنگین تر از ارزش حیات آدمی است؟ و در نهایت، نقطه‌ی آرامش و آسایش انسان در کجاست؟

اگر چه می‌توان پاسخ‌هایی به پرسش‌های فوق داد، اما بهترین پاسخ‌ها، زمانی به دست می‌آیند که فرد، در جریان سیر و سلوکی خالصانه با خدای خود قرار گیرد و با مطالعه‌ی روند طبیعی حیات و گردآوری تجارب گذشتگان، به نتیجه‌ای درونی و قطعی دست یافته و بر طوفان ناملایمات روحی و روانی فایق آید. درمان این بیماری‌ها زمانی کارآمد خواهد بود که داروی آن مورد پذیرش فرد قرار گیرد؛ و پذیرش نیز هنگامی محقق می‌شود که وی بعد از طی مراحل خودآگاهی، به نوعی قناعت درونی دست یابد. به هر ترتیب، عوامل زیر را می‌توان در ظهور مشکلات روحی و روانی دخیل دانست:

زیادی‌خواهی و افزون طلبی: بشر همواره در تلاش است تا دایره‌ی مالکیت خود را توسعه دهد. این یک ویژگی عمومی است و هیچ استثنایی را نمی‌توان برای آن قایل شد. تمایل به «داشتن»، گرایشی نفسانی و ذاتی است و در نفس خود، وجودش حیاتی و فطری می‌باشد؛ این ویژگی زمانی به بیماری تبدیل می‌شود که به نقطه‌ی بحرانی برسد و از حد تعادل خارج گردد. خداوند کریم، به شیوایی این مسئله را مطرح فرموده است.

(أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ) [تکاثر:۲۱]؛ «مسابقه‌ی افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد.»

خداوند جهان را آراسته است. آن را بسیار زیبا و دلفریب قرار داده و موجبات سرگرمی را به بهترین نحو ممکن در آن مهیا کرده

است. حکمت خدا اینگونه ایجاب کرده است تا امتحان الهی از هر نوع نقص و عیب مبرّا باشد. چون به ما اختیار خواندن یا نخواندن درسهای مان در طبیعت داده شده است. کتابی گویا و شفاف که باسواد و بیسواد می‌توانند درس هایش را بخوانند و حفظ کنند.

ظرفی برای سیر شدن در نهاد آدمی نیست مگر این که خود، اقدام به ساختن آن کند. ظرفی به نام «قناعت» که مواد ساخت آن در دسترس است. بدون این ظرف، تمایل برای داشتن املاک و اموال، پول و ثروت و دارایی و … تا پایان عمر ادامه دارد و فرد را در روند خواست‌های بی نهایت غرق می‌کند: (حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)[تکواثر:۲]؛ «تا بدان گاه که) به گورستان‌ها می‌روید.»

ملتی که رقابت‌های ناسالم در آن به عرف و عادت و فرهنگ تبدیل شده باشد، این زیادی خواهی و افزون‌طلبی، بدون پی بردن به «چرایی» آن ادامه پیدا می‌کند و برگشت به دوره‌ی عقلانی و کنترل را بسیار مشکل می‌نماید. در این شرایط، اسباب و ابزار به هدف تبدیل می‌شود و به دلیل محسوس بودن و قابلیت تماشایی آن، به عنوان **ملتی که رقابت‌های ناسالم در آن به عرف و عادت و فرهنگ تبدیل شده باشد، این زیادی خواهی و افزون‌طلبی، بدون پی بردن به «چرایی» آن ادامه پیدا می‌کند و برگشت به دوره‌ی عقلانی و کنترل را بسیار مشکل می‌نماید. در این شرایط، اسباب و ابزار به هدف تبدیل می‌شود و به دلیل محسوس بودن و قابلیت تماشایی آن، به عنوان**

بسامد مرگ و میرها، به دلیل افزایش جمعیت، جنگ‌ها، حوادث طبیعی، تصادفات، بیماری‌ها و … هر سال بیشتر می‌شود. این، یعنی افزایش تعداد هشدارها برای زندگان، مبنی بر موقتی و رحیل بودن همگان در این مقطع از هستی. جمعیتی را متصور شوید که در تشییع جنازه‌ی یکی از هموعان خود شرکت کرده باشد. آنها می‌دانند فردی که به خاک سپرده می‌شود، بشری از جنس آنهاست. به دنیا آمد، رشد کرد، مراحل زندگی را گذراند، سردی و گرمی، خوشی و ناخوشی

روزگار را چشید. اگر فقیر بوده، با نداری وداع گفت؛ و اگر دارا بوده، همه‌ی دارای‌اش را رها کرد. خلاصه این‌که، راه این جمعیت از کانالی خواهد گذشت که این جنازه از آن می‌گذرد. اما چه سِری در این راز نهفته است که با وجود قطعی بودن این سفر، و نمایش آشکار خداحافظی بندگان، کمتر فردی به خود می‌آید و یک ساعت بعد از به خاکسپاری، غفلت از هجرت، بار دیگر بر دل‌ها سایه انداخته و مقصد نهایی(منزل) و کار به جایی می‌رسد که به قتل و غارت هموعان ختم می‌گردد؛ همچنان که امروز شاهد آن هستیم.

فهم ناقص از دنیا و بی توجهی به قیامت: نگرش نادرست انسان به دنیا، منشأ ظهور

استانداردهای غلط برای زیستن بر روی این

کره است. با وجود این که ادیان آسمانی دنیا را گذرگاه موقت بشر معرفی کرده‌اند، اما ملاحظه می‌کنیم که علاوه بر شیوع در میان منکران دین، طیف وسیعی از پیروان دینی نیز در این باتلاق گرفتار آمده‌اند. عصر حاضر، قبل از ادوار پیشین، نگرش به دنیا را دستخوش تحول کرده است؛ گویی این سرا، سرای باقی است و هیچ یک از ساکنین آن نمی‌خواهند از آن خارج شوند. امکانات زندگی برای تامین رفاه بشر هر روز بیشتر شده، زندگی ماشینی و الکترونیکی دایره‌ی مشغولیت‌های ذهنی را وسیع‌تر کرده و فشردگی امور دنیوی، اداری، شغلی و تفریحی، تمایل بشر را برای محکم‌تر کردن محل استقرارش در این دنیا بسیار بالا برده است. اما با وجود لبریز شدن همه‌ی مؤلفه‌های رفاهی از کاسه‌ی عمر و زمان انسان، خلأ آرامش قلبی و فراخی دل و درون کاملاً آشکار است و ناله‌های این بیماران از گوشه و کنار جهان به گوش می‌رسد.

بسامد مرگ و میرها، به دلیل افزایش جمعیت، جنگ‌ها، حوادث طبیعی، تصادفات، بیماری‌ها و … هر سال بیشتر می‌شود. این، یعنی افزایش تعداد هشدارها برای زندگان، مبنی بر موقتی و رحیل بودن همگان در این مقطع از هستی. جمعیتی را متصور شوید که در تشییع جنازه‌ی یکی از هموعان خود شرکت کرده باشد. آنها می‌دانند فردی که به خاک سپرده می‌شود، بشری از جنس آنهاست. به دنیا آمد، رشد کرد، مراحل زندگی را گذراند، سردی و گرمی، خوشی و ناخوشی

استرس و افسردگی منجر خواهد شد.

عُمر: یکی دیگر از اشتباهات انسان در این دنیا، فریب‌خوردگی از زمان و عمر است. عمر انسان هر قدر در این جهان بلند باشد، باز کوتاه است. زیرا لحظات گذشته، به سان رؤیا تنها در خاطرات باقی می‌مانند و از ظاهر عمر، اثری ملموس در دست باقی نمی‌ماند. برای شخص سفر کرده، طول مدت یک سال یا هزار سال، یکی است: (قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ)(مؤمنون:۱۱۴)؛ «(خداوند بدیشان) می‌گوید: جز مدّت کمی (در زمین) ماندگار نبوده‌اید، اگر شما کمترین آگاهی و دانشی می‌داشتید(در دنیا متوجّه این می‌شدید)»

مدت عمری را که سپری کرده‌اید، در نظر بگیرید. سپس اعداد عمرتان را بشمارید. تنها در کمتر از یک دقیقه، سال‌های زندگی تان را شمارش خواهید کرد. در واقع سرعت گذر عمر همین است. اگر چند برابر عمر کنونی را به ما ارزانی بخشند، بعد از مدتی، با همین سرعتی که الآن سال‌های عمر سپری شده را می‌شماریم، با همان سرعت، باقیمانده‌ی سال‌های پیش‌رو را هم به اتمام خواهیم رساند. به این صورت، حقیقت (یَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) برای ما روشن‌تر می‌شود.

غفلت از امتحان: همچنان که هیچ ذی‌شعوری بدون دلیل و هدف دست به انجام کاری یا صنع چیزی نمی‌برد، پروردگار حکیم نیز از خلقت هستی و «انس و جنّ» هدف و غایتی دارد که باید نیل به این هدف محقق گردد. دوره‌ی انکار خالق یکتا و بی‌همتا به برکت پیشرفت علوم، روند رو به رشد عقل و نیز سطح آگاهی بندگان، به پایان رسیده است. اما روشنگری مسئولیت انسان به عنوان خلیفه و جانشین خدا، و تعریف نوع وظایفی که بر دوش بشر نهاده شده است، از ضروریات عصر حاضر به عنوان عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات است. ویژگی دورانی با این خصوصیت، همانا محاصره‌ی همه جانبه‌ی انسان و درگیر شدن او به طور ناخودآگاه در چالش‌های پیچیده است. در نتیجه‌ی مشغولیت بشر در حل و فصل مسائل فردی و اجتماعی، برخی از مهم‌ترین جوانب انسانی دچار صدمه شده و روح و روان انسان در دستان بنیادهای تبلیغاتی، تجاری، سیاسی و… اسیر می‌گردد. اینجاست که انسان خود را فراموش می‌کند و به تبع خودفراموشی،

مسئولیت انسانی و والای جانشینی را به دست نسیان می‌سپارد. چشم بسته به جلو حرکت می‌کند و از توقف لحظه‌ای برای بازبینی خود و کجایی سفر، ابا دارد. به عبارت بهتر، محیط پرصدا و شلوغ دنیای ماشینی، غول‌های بزرگ تجاری، قدرت‌های تصمیم‌گیرنده و تبلیغاتی، به او اجازه‌ی اندیشیدن را نداده و مجال خلوت با خود و خدا را از بشر می‌ستاند.

غفلت انسان از امتحان که در این جهان با آن روبرو است، به شاگردی می‌ماند که هیچکدام از صفحات کتابش را تا لحظه‌ی فرارسیدن موعد آن، نخوانده و ناگهان شب قبل از امتحان متوجه کتابش می‌شود و در شرایطی قرار می‌گیرد که دیگر خیلی دیر شده است. انسان در لحظه‌ی آخر عمر متوجه جدیت زندگی می‌شود؛ اوراق بی‌پاسخ امتحان را ورق می‌زند؛ و نَفَس زنان، با روزها و فرصت‌هایی که به او داده شده بود وداع می‌گوید: (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي)(فجر:۲۴)؛ «خواهد گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم!»

(قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوْرَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ)(انعام:۳۱)؛ «مسلماً آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند (و حساب و کتاب و مجازات و مکافات آخرت را باور نمی‌دارند و به انکار خود ادامه می‌دهند) تا آن‌گاه که ناگهان قیامت فرا می‌رسد، زیان می‌بینند(و در هنگامه‌ی رستاخیز سخت پشیمان می‌شوند (و می‌گویند: فسوسا و دریغا! (چرا غافل بودیم (و در دنیا کوتاهی کردیم (وتوشه و زاد آخرت را تهیّه ننمودیم. آنان در آن روز بار) گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند!»

قطع ارتباط با منبع بی‌کران رحمت: یکی دیگر از عوامل بروز استرس، اضطراب و ناآرامی درونی و قلبی، بریده شدن از مصدر خلقت و خالق مهربان، و روی نهادن به هر کس و هر چیزی است که «من دون الله» نامیده شود. طبیعی است که زندگی با درد و رنج همراه است، و انسان برای رهایی از مشکلات بیرونی و درونی، باید به جایی یا کسی پناه برد. اما پناهگاه واقعی کیست و کجاست؟

آن‌گاه که انسان صاحب و یاور راستین خود

را گم کند، مصاحب‌هاها و یاوران دروغین، از هر طرف به او روی می‌آورند و مانند مُسَكِّنِی به طور موقّت، درد و آلم را مقطعی از او دور می‌نمایند؛ غافل از این‌که اساس بیماری در جای خود باقی مانده و شدت آن بیشتر شده است. پناه بردن انسان به مواد مخدر، مشروبات الکلی، سرگرمی و تفریحات ناسالم، لهو و لعب، معاشرت‌های نامشروع، داروهای شیمیایی و ده‌ها دست‌آویز غیر اخلاقی و نامشروع، نه تنها بشر را راضی نکرده، بلکه ریشه‌ی درخت خبیثه‌ی وسوسه‌های قلبی، سخت‌تر و متراکم‌تر می‌شوند.(… الْأَرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ حَتَّىٰ أُمَ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارُ) [یوسف:۳۹]؛ «…آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هر یک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانه‌ی چیره (بر همه چیز و همه کس؟)».

شیوه‌ی زندگی چند صد ساله‌ی ممالک غربی- به اقرار خودشان- گواه گویای این ادعا است. همه به دنبال آرامش دل هستند اما بسیاری چشم بصیرت را بسته و ندای درون را خاموش کرده و در چنبره‌ی انکار و تکبّر به دام افتاده‌اند که ندای منادی نجات‌بخش را نشنوند و کاروان هجرت ابدی هموعان را با دیدگان نبینند. (الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) [رعد:۲۸]؛ «آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرند(و از تذکّر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می‌کنند)».

ترس از رزق و روزی: چرخه‌ی زندگی بدون «قوت» نمی‌چرخد. هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند بدون غذا زنده بماند. داشتن سرپناه و امکانات متعارف پیشرفت و توسعه، در حدّی که منجر به خودخواهی و خودپسندی نگردد، امری پسندیده و مباح است. اما اگر همین احساس نیاز، صورت افراطی پیدا کند، امراض رفتاری و اخلاقی را به دنبال خواهد داشت. در دوران اولیه زندگی بشر، نیازهای انسان در چند نوع محدود خلاصه می‌شد. بیشتر این نیازها، مایحتاج اولیه و اساسی برای بقا بود. اما با رشد تصاعدی علوم و توسعه‌ی تکنولوژی، نیازهای ثانوی ظهور پیدا کرد و میدان رقابت را در جوامع، گسترده‌تر نمود. هرچه سرعت راحت‌طلبی و خوشگذرانی بیشتر می‌شود، انسان به تکاپوی بیشتری

پاک‌راه‌سازان، عبادت‌های باطنی و اصلاح‌بران

نیاز پیدا می‌کند. تلاش مضاعف نیز، لحظات بیشتری از عمر انسان را به استخدام خود در می‌آورد. در خلال جنب و جوش و دویدن‌های بدون وقفه، این روح و روان است که زیر چرخش سریع چرخ‌های رقابت برای به دست آوردن کالاهای ثانوی، خرد و شکسته می‌شود.

انسان امروزی، افق‌های بسیار دوری را برای جمع‌آوری ثروت و ملکیت برای خود ترسیم می‌کند. بخش ترازدی داستان انسان این است که، منشأ رزق و روزی را «خود» می‌داند؛ و به دلیل اینکه بر محدود بودن توانایی‌های خود واقف است، لذا در هاله‌ای از ناامیدی و یأس قرار می‌گیرد و آینده را بسی تاریک می‌بیند. عواملی مانند: ضعف جسمی، بی‌عدالتی در جامعه، تغییرات جهشی مدل زندگی، عدم برخورداری از الگویی ثابت، آلودگی‌های فکری و ذهنی، میزان ناامیدی و مبهم بودن آینده را شدت می‌بخشد و بر زخم‌های روانی انسان نمک می‌باشد.

بیمار روحی عصر ما، این سفارش پروردگار را نه تنها فراموش کرده، بلکه، به آن ایمان و اعتماد ندارد: (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)[هود:۶]؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، بر عهده خدا است(و خدا روزی مناسب هر یک را در بحر و بر می‌رساند) و محلّ زیست (دوران حیات) و محلّ دفن (پس از ممات) او را می‌داند. همه‌ی اینها در کتاب روشنی(به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط) است.»

(وَكَايِنٌ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)[عنکبوت:۶۰]؛ «چه بسیاریند جنبندگانی که (در زمین با شما زندگی می‌کنند و بر اثر ضعف، حتّی) نمی‌توانند روزی خود را بردارند(و جابه‌جا کنند، تا آن را بخورند یا بیندوزند). خدا روزی‌رسان آنها و شما است.(پس غم روزی را نخورید و ننگ خواری و اسارت را نپذیرید) و خدا بس شنوا و آگاه است. (لذا دعای شما و صدای سایر آفریدگان خود را می‌شنود، و از حال و روز همگان باخبر است، و سهم و روزی کسی و چیزی را فراموش نمی‌نماید).»

در صورت عدم باور به منشأ و منبع روزی، روش‌های نادرست برای رسیدن به قدرت مادی برگزیده می‌شود و بازار هرج و مرج در این راستا بیش از پیش داغ‌تر می‌گردد. طبیعی است که، کسب منافع زودبازده که

رنگارنگی که مجال اندیشیدن از انسان را می‌گیرند، همچون مثلث برمودا توجه عمیق بینندگان را به خود جلب کرده و روح و روان آنها را در خود هضم می‌کنند. برنامه‌های تبلیغاتی و پیام‌های بازرگانی، هدفی به غیر از تشویق به مصرف‌گرایی ندارند. دست‌آورد این برنامه‌ها، تقویت فرهنگ مدل‌گرایی است که در راستای مشغول کردن بشر در زرق و برق دنیوی تنظیم و سپس به خورد جامعه می‌دهند. هنوز مدلی در جامعه جا نیفتاده که مدل دیگری جایگزین آن می‌شود و چشم‌ها را همچون فرفره به دنبال خود می‌چرخاند. آرامش و آسایش روانی میلیونها انسان، فدای ثروت‌اندوزی و دنیاطلبی تعداد اندکی از صاحبان کارخانه‌ها و شرکت‌های تبلیغاتی می‌شوند. در جهانی که انسان در دریای موج مدل‌گرایی گیج و مبهوت شده است، به چه قیمتی می‌توان آرامش دل و درون را به جامعه‌ی آن برگرداند؟ به همین جهت است که اگر از انسان امروزی بپرسید

(وَجَمَعَ فَأَوْعَى)(معراج:۱۸)؛ «و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است(و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است)». مردمانی که در بیماری حرص و آز گرفتار آمده‌اند، برای رفع عطش، به سوی هر نوع سرابی رو می‌نهند و بدون توجه به ریز و درشت گناهان، و با توجیه اعمال پست و رذیل، کار انباشته کردن چرک دنیا را دنبال می‌کنند. این بیماردلان، با حرص و ولع تمام، همه‌ی ساعات ارزشمند عمر خود را در خدمت نگهداری و نگهدایی اموال و اجناسی به سر می‌برند که در نهایت به غیر از غرق شدن در اضطراب روحی و روانی، هیچ دردی از دردهایشان را نمی‌کاهد. در این مسیر، حقوق انسانها را پایمال می‌کنند، و دروغ، افترا، خیانت، بی‌عدالتی و بی‌انصافی را همچون ابزاری اساسی برای نیل به امیال خود به کار می‌بندند. در حالی که درآمد و نتیجه‌ی خصایص گفته شده، پریشانی روح و ناآرامی قلب است.

رسانه‌ها و دنیای مجازی: رسانه‌های جهانی هدف‌دار، یکی از مهمترین ابزار ایجاد پریشانی فکری، ذهنی و روحی انسان امروزی است. ماهوراه و دنیای مجازی، که بیشترین تمرکزشان بر سرگرم کردن مصنوعی بینندگان است، جای ارتباط با خدا را پر کرده‌اند. سریال‌های پر هیجان با موضوعات عشقی، جنگی، و…، فیلم‌های تحریک کننده و انواع برنامه‌های

اعتماد به خدا، تنها راه چاره است. بندگان او برای نجات از نیروهای مخالف و آزار دهنده، گزینه‌ای جز تبعیت

از راهنمایی‌های الهی ندارند. این مسئله،

آمرانه و حاکمانه

نیست که فقط در پی تنفیذ امر و نهی باشد،

بلکه باید دانست که ویژگی وجودی خداوند این‌چنین است.

مشخص شده است. عدول از این میزان، تعادل روح و جسم را از بین می‌برد. لذا باید به استانداردهای که از سوی الله تعیین شده است، توجه نمود: (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ)[قصص:۷۷]؛ «به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی(و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن(و بدان که تو هم حق حیات داری و باید از امتعه و لذائذ حلال استفاده بکنی و به خویشتت برسی)، و همان گونه که خدا به تو (بخشیده است و در حق تو) نیکی کرده است، تو نیز(به دیگران ببخش و بدیشان) نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد.»

خداوند از انسان می‌خواهد که هدف از خلقت خود، امتحان و آزمایش در این جهان، رسالت جانشینی خدا، و حرکت در مسیر تکامل انسانی را از مهمترین برنامه‌های زندگی خود قرار داده و دنیا و مافیها را در خدمت آخرت خود به استخدام گیرند. (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ…)؛ «به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی…»، خوشبها و ناخوشیهای این جهان آنی و گذراست. طبیعت سرسبز این دنیا، مثال کوچکی از سرای آخرت است و عمارات

خداوند از انسان می‌خواهد که هدف از خلقت خود، امتحان و آزمایش در این جهان، رسالت جانشینی خدا، و حرکت در مسیر تکامل انسانی را از مهمترین برنامه‌های زندگی خود قرار داده و دنیا و مافیها را در خدمت آخرت خود به استخدام گیرند. (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ…)؛ «به وسیله‌ی آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی…»، خوشبها و ناخوشیهای این جهان آنی و گذراست. طبیعت سرسبز این دنیا، مثال کوچکی از سرای آخرت است و عمارات

و امکانات رفاهی این دنیا، موقتی و فناپذیر است. همانطور که از نامش مبرهن است

«دنیا» مکانی پست و فناپذیر، و سرای آخرت، مکانی «ابدی» و جاودان است. عاقلان، بنای خود را بر روی توده‌های یخ نمی‌سازند؛ زیرا می‌دانند که آفتاب تموز سرانجام طلوع خواهد کرد و با ذوب شدن یخ‌ها در مقابل گرمای آفتاب(مرگ) عمارت و امارت‌شان نیز به پایان خواهد رسید.

خداوند مهربان، از بندگانش می‌خواهد که از فرصت استثنایی این جهان بهره برده و برای نجات از هر نوع دلهره و خوف، چه در این جهان و چه در میدان حساب و کتاب، توشه‌ای برگیرند و در مقابل، بخشش الهی، نعمت‌های ابدی و حیات زیبا را به دست آورند.(… وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى…) [بقره:۱۹۷]؛ «… و توشه برگیرید(هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگرتان و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است…».

گریزگاه انسان غیر مؤمن از میادین پر تنش روحی و روانی، پیوستن به حلقه‌ی مؤمنین، و سپس همراه با مؤمنین، مرور چند توصیه‌ی خلاصه شده‌ی زیر است:

۱. هدف از خلقت خود را از منبع دینی جویا شویم.

۲. دنیا را به مثابه‌ی فرصتی برای کسب خیر و نیکی باور داشته باشیم.

۳. حوادث و رویدادهای زندگی را امتحانی الهی دانسته و آنها را مجالی برای خودآزمایی بدانیم.

۴. به گذرگاه بودن دنیا ایمان و یقین داشته باشیم.

۵. به حال و وضع خود در جهان آخرت اهمیت بیشتری داده و آن را بر دنیا ترجیح دهیم.

۶. اعمال، رفتار و گفتارمان را برای خدا خالص گردانیم.

۷. انتظار توفیق و پاداش اعمال مان را از مخلوقات بریده و متوجه خالق هستی نماییم.

۸. باور داشته باشیم که، رنج و عذاب ما در این جهان هم قابل درمان، و هم چاره پذیر و هم گذراست. اما هیچ راهی برای کاستن دردها و رنج‌های آخرت نداریم جز رحمت و گذشت پروردگار.

۹. بسیار با خدای خود به راز و نیاز بپردازیم و از او طلب استغفار کنیم.

۱۰. تا وقت باقی است، با صدقات و زکات، به دارایی و اموال خود پاکی و طراوت ببخشیم تا به این صورت خصلت پست طمع و زیادی‌خواهی را از بین ببریم.

۱۱. خدا بهترین راهنما است. به کتاب راهنمایی و هدایت او مکرراً مراجعه کنیم.

۱۲. صلّه رحم را به جا آوریم.

۱۳. از رسانه‌ها و دنیای مجازی به عنوان ابزار خدمت به دین و خلق خدا استفاده کنیم و مدیریت آنها را به کنترل خود در آورده و استفاده‌ی مفید آنها را به نسل‌های دیگر هم بیاموزیم.

۱۴. عشق به خدا و پیامبران او را در دل تقویت کنیم و راه و روش زندگی آنها را بیاموزیم و به دیگران هم یاد دهیم.

۱۵. تلاش کنیم که دوستانی برگزینیم که امیدوار، صادق، بخشنده، و اهل صلح و آرامش باشند.

۱۶. گاهگاهی در لابلای مشغولیت‌های کاری و زندگی، توقف کنیم و مسئولیت‌های انسانی خود را به یاد آورده و بازگو نماییم.

۱۷. صبر و بردباری را در برابر مصایب و بلایا، تمرین و تثبیت کنیم.

۱۸. کینه و نفرت را نسبت به بندگان خدا از دل بزدایم و خیرخواه همنوعان باشیم.

۱۹. از منفی‌گرایی پرهیزیم و مثبت‌اندیش باشیم.

۲۰. به تفاوتها باور داشته باشیم تا از حسدورزی در امان باشیم.



دکتر رحیم بخش محتشمی

رذایل گرفتار شود و در ته دره فساد سقوط کند و نفسش بریده شود بلکه به دنبال هر سقوطی صعودی پیشرو داشته و شاید هم به دنبال هر صعودی سقوط کرده باشد و در قرآن داستان این صعود و سقوط حداقل از زمان نوح(علیه السلام) به بعد به طور واضح بیان شده است.

اما این چرخه روزگار تداوم می‌یابد و فراز و نشیب معنویت دوره‌ای بعد از دوره‌ای تکرار می‌شود بعد از صالح و لوط و بعد از او هم فرزندان ابراهیم و یوسف و بعد از او موسی و عیسی و در نهایت محمد مصطفی صلی الله و علیه وسلم عهده‌دار هدایت و روشن نگه داشتن چراغ معنویت می‌شوند.

محمد مصطفی(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آخرین مردی است که از آسمان مأموریت می‌گیرد تا در زمین به مبارزه جهل و خرافات بپردازد و پرده از روی خدایان دروغین بردارد و دست بشر را بگیرد و مستقیماً در دست خداوند قرار دهد و این همه واسطه‌های دروغین را رسوا سازد. پس از بیست و سه سال زحمت و تلاش شبانه‌روزی این بزرگمرد تاریخ بشریت مدینه فاضله‌ای در روی زمین شکل میدهد و ساختار این مدینه فاضله، معنویت و اخلاق و کرامت انسان بود و انسان به اوج ترقی و کمال رسیده بود و می‌توانست ستاره‌های زهد و عرفان را لمس کند اما این دوران به رسم تاریخ به سرآمد و انسان کنونی بی‌صبرانه به دنبال گوهر معنویت می‌گردد و به بحران معنویت و یا فقر معنویت دچار شده است و در اثر این بحران فکری اخلاق انسانی هم از میان رخت بر بسته است.

بلی بشر حاضر با وجود پیشرفت‌های متنوع در زمینه‌های مختلف در خود احساس اضطراب و پریشانی می‌کند و از این اضطراب در رنج است. امروز بشر بر فراز کره‌ی ماه قدم می‌گذارد اما خبر ندارد که منزلش در زمین به تاراج می‌رود. فرورفتن در دریاها، تسخیر فضا، اکتشافات و اختراعات گوناگون نتوانسته است آرامش روحی و درونی را برایش به ارمغان بیاورد. احساس تنهایی، بیهودگی، فراموش کردن هدف و فلسفه‌ی وجودی و ناهماهنگی با فطرت، شکافهای

انسان و واژه‌ی معنویت

طبقاتی، تزلزل خانواده و توسل به خشونت، ارمغان فقر معنوی آدمی در عصر حاضر است.

آدمی برای خروج از این حالت سرسام‌آور و خسته کننده به هر وسیله و دستاویزی چنگ می‌زند تا بلکه بیماری بحران معنویت خود را درمان کند و راه علاجی پیدا نماید. چنگ زدن به مکاتب روان‌شناسی، روان‌درمانی و ادیان هندی -مرتاض‌های هندی- نحله‌های مختلف تصوف و عرفان و باشگاه‌های ورزشی و روش‌های خاص تربیت روحی همگی برای احیاء معنویت از دست رفته است.

در قرآن در داستان پیامبران گذشته به صراحت گفته شده که آنها برای اقوامی خاص و برای مدت زمانی معین فرستاده شده اند، اما در باره رسول گرامی اسلام(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) گفته شده که او برای تمامی جهانیان فرستاده شده است.

پیامبر آمد و به تربیت امتی همت گماشت که همراه او آمده بودند و آنها را به بهترین نحو تربیت کرد و به وظایف خود آشنا نمود و در کتاب آسمانی که با خود آورده بود دستوراتی صریح و روشن درباره وظایف این امت در قبال بشریت آمده است و گفته شده است که همانگونه که رسول(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مأموریت دارد که به هدایت شما همت گمارد شما امت اسلامی بعد از رسول(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مسؤول هدایت بشر و مردم جهان هستید همانگونه که رسول(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) الگویی نیکو و عملی برای شماست شما هم الگویی نیکو و عملی برای مردم هستید.

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...) [بقره:۱۴۳]؛ «و همچنین شما را امت میانه و معتدل قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید (الگویی عملی) و پیامبر هم بر شما گواه است(الگوی شماست).

مأموریت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) این بود که امتی را تربیت کند که بعد از او کارش را ادامه دهد و پیامش را به جهانیان برساند و تا روز قیامت عهده‌دار هدایت بشر گردد و بیری

معنویت را برافراشته دارد و هرگز آن را پایین نیارد و کسانی را که تشنه‌ی معنویت می‌شوند سیراب سازد و آنهایی که از زندگی دون دنیایی خسته شده و از لولیدن در لجنزار انحطاط و انحراف به تنگ می‌ایند نشان راه گردد؛ لذا امتی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) تعلیم و تربیت نمود پرچمش را بر زمین گذاشت و پیام آخرین رسول را به گوش جهانیان رسانید و کار پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) گسترش یافت و رونق چند برابر یافت و به قول مولانای رومی: «او بخفت و بخت و اقبالش نخفت».

در قرآن خطاب به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم): (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ...) [یوسف:۱۰۸]؛ «بگو این راه من است که من و کسانی که از من پیروی میکنند مردم را به سوی الله دعوت می‌کنیم.»

دراین آیه تکلیف امت اسلامی یعنی همان کسانی که به درستی و با اخلاص از رسول(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) اطاعت میکنند مشخص گردیده است. در دورانی که دیگر پیامبری نخواهد آمد امر به خود زمینیان واگذار گردیده است. زمینینی که رو به سوی آسمان دارند و به فضایل و ارزشهای آسمانی آراسته شده‌اند

امروز چه کسانی باید پرچم هدایت را در دست بگیرند و به مصاف سوداگران تزویر و دروغ بروند و انسانیت را از چنگال این ددمنشان خارج سازند؟ امروز دیگر دروازه‌ی آسمان باز نخواهد شد و مردان آسمانی فرود نخواهند آمد و چاره‌ی کار در خود زمین نهاده شده است. مردان خداجو و سلیم الفطره باید جمع شوند و دست در دست یکدیگر بگذارند، عقل‌های خود را کنار هم نهند وآخرین کتاب آسمانی را که در نزدشان امانت است نصب العین قراردهند و چاره‌ی کار را بیابند.

تولد جریان بیداری اسلامی تلاش و کوششی است در جهت احیای معنویت و بازگشت آدمی به دینداری و خداپرستی. وجود حرکت‌های اسلامی و نهضت‌های اسلامی معاصر که از رهگذر فعالیتهای آنها بیداری اسلامی شکل گرفته است فرصت بسیار مبارکی است در جهت تشکیل امت اسلامی و عمل نمودن به وظایف اسلامی است و تا بار دیگر بشر به فلسفه‌ی وجودی خویش آگاه گشته و به قله‌ی معنویت صعود کند و طعم آزادی و سربلندی را احساس نماید.

حکیم‌المعین بن عطاء سبکتکی

قدرشناسی و عادت‌زدگی

«مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَ النِّعَمِ يَوْجِدَانِهَا، عَرَفَهَا يَوْجُودِ فَقْدَانِهَا» ترجمه: کسی که قدر و ارزش نعمت‌ها را در زمانی که موجودند، نداند، در زمان فقدان و غیابشان، خواهد دانست.

شرح: وجود مستمرّ مواهب و نعمت‌های خداوندی در غالب موارد موجب می‌شود که عادت‌زده شده و قدرشان را ندانیم. حضور همیشگی چیزی معمولاً موجب می‌شود که دگر آن را نبینیم. در مسیر تماشای ما، غبارهایی از جنس عادت، کمین کرده‌اند. سهراب سپهری می‌گفت: «غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاست» عادت‌زدگی را ره‌پویان معنوی از جنس معبودان باطل و شیاطین در کمین، دانسته‌اند. عین القضاة همدانی می‌گفت: «راه مردان، که اصنام عادت را پاره پاره کردند، دیگر است؛ و راه نامردان و مدّعیان، که صنم عادت را معبود خود کردند، دیگر.» و گفته است: «کم آدمی را بینی در وجود که از شیاطین عادت، زخمی، دو زخم، و ده زخم، و هزار زخم ندارد.»

وقتی قدر نعمت‌هایی را که موجود هستند نمی‌دانیم با از دست‌رفتشان، حجاب عادت به کناری می‌رود و دست‌حسرت‌گزان، قدردانشان می‌شویم. گاهی لازم است تدابیری بیندیشیم تا از حضور و وجود مواهب زندگی «آشنایی‌زدایی» کنیم. گاهی امتحان‌های خداوندی در سلب نعمت‌ها به همین سبب و انگیزه است تا آدمی قدرشناس‌تر گردد. سعدی می‌گفت:

کسی که قیمت ایام وصل شناسد

ببایدش دو سه روزی مفارقت کردن

برای این‌که از این عارضه‌ی عادت‌زدگی مصون باشیم، لازم است در زمانی که واجد نعمتی هستیم، تداعی و تصور کنیم که اگر این نعمت را نداشتیم یا از دست می‌دادیم، چه روی می‌داد و چقدر مشقّت و صعوبت متحمل می‌شدیم. این آیات تربیتی قرآنی، در همین زمینه قابل فهمند:

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَضِيءًا أَفَلَا تَسْمَعُونَ * قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيْلٍ تَشْكُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) [قصص:۷۲-۷۱]

بگو هان چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد، جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی

می‌آورد، آیا نمی‌شنوید؟ بگو هان چه می‌پندارید اگر خدا تا روز قیامت، روز را بر شما جاوید بدارد؟ جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید، آیا نمی‌بینید؟ (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ) [ملک:۳۰]

بگو به من خبر دهید اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟ (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَلَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الرَّازِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكِهِونَ *... أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَلَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أَمْحًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ * أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ * أَلَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ) [واقعہ:۱۵-۱۰-۶۳ و ۷۲-۶۸]

آیا آنچه را کشت می‌کنید، ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید یا ما مییم که زراعت می‌کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس [و تعجب] می‌افتید... آیا آبی را که می‌نوشید، دیده‌اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده‌اید یا ما فرودآورنده‌ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم پس چرا سپاس نمی‌دارید. آیا آن آتشی را که برمی‌افروزید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده‌اید یا ما پدیدآورنده‌ایم؟

آخور بینی و آخر بینی

«لو أشرق لك نورُ اليقين لرأيت الدارَ الآخرةَ أقربَ إليك من أن ترحلَ إليها، و لرأيتَ محاسنَ الدنيا قد ظهرت كِسْفَةَ الفناء عليها» ترجمه: اگر روشنای یقین بر تو طلوع کند، خواهی دید که سرای آخرت به تو نزدیک‌تر از آنی است که بخواهی به آن بکچی و خواهی دید که بر زیورهای دنیا، آثار زوال و فنا، پدیدار گشته است.

«الطّی الحقیقی أن تطوی مسافةَ الدُّنیا عنک، حتّی تری الآخرةَ أقربَ الیک منک» ترجمه: دنوردیدن و حرکت حقیقی آن است که مسافت دنیا را به تندی در هم بیچی تا بدانجا که آخرت را از خوشتنت نیز نزدیک‌تر بیابی.

شرح:

ابن‌عطا می‌گوید اگر آدمی به مرتبه‌ی «حق الیقین» برسد به چنان حالی دست می‌یابد که گویا آخرت نزدیک‌تر از دنیا است و او هم‌اکنون مشاهده‌گر احوال و مشاهد آخرت است. چنان یقین‌راسخی از عواقب امور پیدا می‌کند، که هم‌اکنون آثار زوال و نابودی را در سراچه‌ی دنیا می‌بیند. درست است که به لحاظ زمانی این

جهان، بر جهان آخرت تقدم دارد، اما سالکان اهل‌یقین، در چنان «حالی» به سر می‌برند که گویا هم‌اکنون در سرای آخرت زندگی می‌کنند. در واقع، تجربه‌ی چنین حالی در مقام «حق‌الیقین» روی می‌دهد. وقتی از منظر «قیل و قال» به موضوع نگاه کنیم، جهان آخرت هنوز به سراغ ما نیامده است، اما وقتی از جایگاه «حال و احوال» به مسأله بنگریم، می‌شود به گونه‌ای بود که گویا هم‌اکنون در سرای آخرت هستیم. عارفان ما گاهی در تعبیر از این منازل، از واژه‌های شریعت و طریقت و حقیقت استفاده کرده‌اند. عزیزالدین نسفی می‌گوید: «شریعت، گفت انبیاست و طریقت، کرد انبیاست و حقیقت دید انبیاست. ای درویش! هر که قبول می‌کند آنچه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است؛ و هر که می‌کند آنچه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است و هر که می‌بیند آنچه پیغمبر وی دیده است، از اهل حقیقت است.» از منظر آنان، حقیقت، یعنی حال پیامبران را داشتن. گاهی آدمی گفتارش شبیه پیامبر-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- است. گاهی افعالش و گاهی احوالش. روزی رسول خدا-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- از معاذ بن جبل-رضی‌الله‌عنه- می‌پرسد: (کیف أصبحت یا معاذ، قال اصبحت مؤمناً بالله تعالی، قال إن لکل قول مصداقاً ولکل حق حقیقه فما مصداق ماتقول؟ قال یا نبی الله ما أصبحت صباحاً قط الا ظننت انی لا أفسی وما أمسیت مساءً قط الا ظننت انی لا أصبح، ولاخطوت خطوة الا ظننت انی لا أنبعها آخری)[حیة الصحابه، محمد یوسف کاندهلوی]

«ای معاذ امروز صبح در چه حالتی بودی؟ معاذ جواب می‌دهد: صبح کردم در حالی که به خداوند متعال ایمان داشتم. پیامبرخدا-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- می‌گوید هر سخنی را نشانه‌ای است و هر حقیقتی را پشتوانه‌ای، نشانه‌ی ایمان تو چیست؟ معاذ می‌گوید ای پیامبر خدا-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- هیچ‌گاه وارد صبح نشدم مگر این که فکر می‌کردم به شب می‌رسم و شب نکردم مگر این که براین باور بودم که دیگر صبحدمی در کار نخواهد بود و هر گامی که برمی‌داشتم بر این باور بودم که گام بعدی را برنخواهم داشت و فرصت قدم بعدی را نخواهم یافت.»

عبدالله بن عمر-رضی‌الله‌عنهما- می‌گوید: «إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الصُّبْحَ وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ»[به روایت بخاری]

هرگاه وارد شب شدی، منتظر بامدادان نباش و چون وارد بامداد شدی امیدی به رسیدن شامگاه میند.

اهل حقیقت و یقین، آخرت را بسیار نزدیک می‌بینند. در حدیثی از پیامبر خدا-صلی‌الله‌علیه‌وسلم- آمده است: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكٍ تَعْلِيهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»[به روایت بخاری]

بهشت و دوزخ از بند کفشهایتان به شما نزدیک‌ترند.

وقتی که ابوبکر صدیق-رضی‌الله‌عنه- تب می‌کرد، این شعر را می‌خواند:

كُلُّ أَمْرٍ مُصْبِحٌ فِي أَهْلِهِ
وَالْمَوْتُ أَذَى مِنْ شِرَاكٍ تَعْلِيهِ [به روایت بخاری]

هر شخص، در میان خانواده‌اش صبح می‌کند، در حالی که مرگ نزدیک‌تر از بند کفش اوست.

در قرآن کریم، از نزدیک بودن قیامت و غفلت اغلب آدمیان از این حقیقت یاد شده است:

[إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا * وَتَرَاهُ قَرِيبًا][معارج: ۶-۷]

آنان [قیامت] را دور می‌بینند. و [ما] نزدیکش می‌بینیم.

[أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ][انبیاء: ۱]

برای مردم [وقت] حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی‌خبری رویگردانند.

[أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ][قمر: ۱]

نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه. و یکی از نام‌های قیامت «یوم‌الآفة» است، یعنی روز نزدیک و فراسیدنی.

[وَأَنْذَرْنَاهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ...][غافر: ۱۸]

و آن‌ها را از آن روز قریب [الوقوع] بترسان...

مرگ در ره ایستاده منتظر خواجه بر عزم تماشا می‌رود

مرگ از خاطر به ما نزدیکتر خاطر غافل کجاها می‌رود

[غزلیات شمس]

بنابراین دور دیدن مرگ ناشی از غفلت و کوتاه‌بینی ماست:

تو از کوتاه بینی‌ها اجل رادور می‌بینی
وگرنه غایبی از مرگ حاضرتر نمی‌باشد

[صائب]

در حکمت بعدی، ابن‌عطاء می‌گوید «طی الأَرْض» واقعی آن است که چنان مسافت دنیا را تند در نوردی که آخرت را از هر چیز-حتی از خودت- به خود نزدیک‌تر بیایی؛ یعنی نگاهت «آخرین» باشد و نه «آخر بین»

در پس هر گریه آخر خنده‌ای است؛
مرد آخرین مبارک بنده‌ای است
هر که آخرین‌تر، او مسعودتر
هر که آخوری‌تر، او مطرودتر
[مثنوی معنوی]



ISLAH

